


۷۷/۱۲/۱  
 ۷۷/۱۵

۱۱۵۰۴

بازدید شد  
 ۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب احادیث و مسائل فقهی (روایت و تفسیر)		
مؤلف: نامعلوم		۸۹۶۵۲
مترجم:		
شماره قفسه: ۱۱۵۰۴		

کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 خطی  
 ۱۱۵۰۴

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35







و وصفت که ضد یکدیگر اند پس هر کس که اطاعت فرمان من کند معید خواهد شد و هر کس که  
نافرمانی کند شقی خواهد شد و بداند ای مکلفان که جامه ایمان سفید است پس اختیار  
باشا است هر کس آن جامه را در میان ارباب غوطه دهد آن جامه سیاه خواهد شد و آن  
شخص که جامه خود را سیاه کرد شقی و بدبخت خواهد شد و هر کس که جامه خود را در میان  
ارباب صاف غوطه دهد آن جامه سفید تر خواهد شد و آن شخص که جامه خود را کاذب کرد عید  
و بدبخت خواهد بود و بداند ای زهره جن و انس که شما را از نور نازل خلق کردم و خلقت شما  
در ششم الحال در این نشان از نور می باشد و بظلمت مدخلی ندارد و صفات شهنشاه را  
بشمار ششم و صفات حین را بشمار هفتم و داد من شما از جنس ملک میباشد و ششویست و هجده  
قالب میباشد پس اگر ششویست و هجده را از دست خود کردید سعید یعنی نیک بخت خواهید  
شد و بداند که اگر هوس و شهوات و محبت را از دست خود کردید جنبه ملکیت شما  
تألیف شود و شما از ملائکه جز خواهید شد و چون شما را بقالب جسد تصرف دهم و بعد از  
بفرستد شما را وجود تصرف و تسلط در هوس و شهوات و محبت نشان خود کنید و طاعت  
ایمن کنید در وقتی که باید از آن قالب مفارقت کنید و بعالم مکافات بگردید ملائکه را بفرستد  
شما خواهم فرستاد و از خواهم کرد که در شش کلمه های بهشت باز نشنیده زعفران بهشت فرستد  
و در بهشت کنند و بنزد شما بیاورند و بر شما سلام کنند و از من سلام بشمار و نشاندهی بر شمس  
شما بالا تراز ملائکه خواهد بود و بدو وجه یکی آنکه ملائکه شما سلام کنند یکی آنکه سلام مرا  
بر شما بفرستد و بداند که چون از عالم تکلیف بعالم برزخ روید صبح و شام از بهشت ابر  
شما خواهم فرستاد و ششویست و هجده را از دست خود کردید و بداند که

عمر

بمخشد و باره بقال چیستا تکلیف دنیا بر کردید ملائکه مرگ های بهشت را برای شما خواهند  
آورد و حلقه های بهشت را بر شما خواهند پیوند و بر یکبار و جلوه دار شما خواهند  
و شما را بان مرگ های نور سوار خواهند کرد و شما را در محشر از صراط بگذرانند و داخل بهشت  
کنند و چون به بهشت فرود آمدید ملائکه خرنسیر داران بهشت با استقبال شما خواهند  
و در هر های بهشت را برای شما خواهند کشود و بر شما سلام خواهند کرد و وقت و بیان  
و غیره مقدم بشما خواهند گفت و شما را با عزاز تمام داخل بهشت خواهند کرد و باج مرصع  
مکمل بخوار و یا قوت ببر شما خواهند گذاشت و شما را در قصر های بهشت بشارت خواهند  
برد و بر تخت نهزانند و در بهشت خواهند نشاند و نوح و نوح ملائکه را طهارت بهشت را  
مجلس شما خواهند شد و بر شما سلام خواهند گفت و فلان بهشت افتا برای طلا می باشد  
جامه های بلور بهشت در دست گرفته و آن جامه ها را از آب کوثر و سلسبیل ملو خواهند  
و بشما خواهند رسانید و بداند ای بی ادب در دنیا هر که در دنیا هر که اطاعت امر من کند  
بهر اختیار کند و خود را بدست شهوات و محبت ندهد همان قدر رقیب و مغلوب من  
من خواهد یافت و بداند که چون در دنیا خواهش دیدن نامحرم بشمار داده ام و شما را  
خواهم کرد که نظر بنامحرم نکنید پس اگر با وجود خواهش سببه فرمائید داری من ترس کنی  
و بداند آن نامحرم چون از عالم تکلیف بعالم مکافات روید در وقت جائدادن حرم  
از حرم ریان بهشت بشما خواهم فرستاد که با شما صحبت کند و ملائکه با شما باشد و اگر  
کینا کریم می آید از حرم ریان از آسمان بدینا نمودار شود اهل شرق و مغرب از روی  
آن کیسوها اهل عالم را که در آن حرم ریان از آسمان نمودار شود تمام اهل عالم



از دیدن آن خونریز حیران شوند و هر یک از آنها را خواهند که بوی خوشی باشد و شام و عشا  
 آن روز آن آنها را بشناسند کرده ام پس هر یک از آنها را بوی خوشی بگویند که در آن روز  
 و بعضی را در عالم مکافات بشناسانم و رسایند و هرگاه تابع هوا و هوا شود و ملکیت  
 خود را بدام حرق و شوق میسر کند پس در دنیا لذت از معیشت برید پس چون از  
 عالم تکلیف بجای مکافات برگردد این نظام از غفلت خود کشیده بخوبی ملاحظه نماید و او را  
 دو وقت جا نماند از روی غضب بیا این شواخام فرستاد که شما را بقتول تمام و انتقام  
 بسیار قبض روح کنند و در عالم برنج از راههای انقیاد بر شما خواهد بود و بپوشانید و بپوشانید  
 که از چرخ و سر بر نماند و آن چه شود در دیکه های جهنم بپوشانید و باغی و از قوم جهنم  
 در راههای انقیاد خواهند کرد و بپوشانید شما را خواهند و در آن ایام بپوشانید  
 جهنم و آن از قوم خود را خواهند بود و چون از عالم برنج دوباره بپوشانید و بپوشانید  
 بر کردید شما را با انساب خواهند داشت بعدی که از روی مردن کنید و بر سر ساری  
 شما باشد و چون از حساب شما بر دایم بر شما بر ملا جهنم شود و پای شما بر ملا  
 خواهد لغزید و بجای انقیاد جهنم خواهید افتاد و در دام سکرهای جهنم و مار و عقربها  
 و دیوهای انقیاد جهنم که شایسته آید شد و عموهای انقیاد جهنم را ملاک غلامان  
 هر لحظه به فرق شما خواهند زد و هر چه استغاثه کنید که خداوند ما را از این جهنم برود  
 بعد از این اطاعت نفس خود بخود می کند و هر که از عذاب و عقوبت من بجات نخواهد یافت  
 و هیچ کس را رخصت نخواهم داد که شفاعت از برای شما کند و همیشه شما را بپوشانید و بپوشانید  
 و شفاعت هیچ کس را در حق شما قبول نخواهم کرد و چون در جهنم از من فریاد می کنید از راه

عقب

غضب شما را از سخن گفتن منع کنم و هر یک از این سخن گویند و بداندای مکلفان که چون  
 بجای مکافات برنشیند و دیگر تمام شدن و از جای بجای منتقل نخواهید و بداندای مکلفان که  
 این بود که فیض بشمارسد و چون منیع فیض بودم که آن فیض شامل حال شما شود که هر کس  
 همه عالمیان و اشرف جمیع مخلوقات شما میباشید و جمیع خلق عالم را بطفیل و خود شما خوام  
 "فرید و شما را بطفیل وجود شریف جناب محمد مافریدم و بطفیل جناب علی بن ابی طالب بطفیل  
 وجود شریف جناب محمد سائر سائر مافریدم و بداندای مکلفان هر کس طاعت امر و نهی  
 کند من از او را فریم و هر کس نافرمانی ایشان کند من از او در غضب و هر کس من از او را  
 میباشم او را در طشت جنایات منهای مخلد و تنجم خواهد کرد و هر کس که من از او را  
 میباشم او را در جهنم بپوشانید و کون ابدی معذب و محمل خواهد ساخت و بداندای مکلفان  
 هر کس که متابعت جناب محمد کند و بپوشانید از متابعت جناب علی بن ابی طالب و بعدا امام حسن  
 امام حسین و بعدا امام زین العابدین و بعدا امام محمد باقر و بعدا امام جعفر صادق و بعدا امام موسی  
 کاظم و بعدا امام رضا و بعدا امام محمد تقی و بعدا امام علی النقی و بعدا امام حسن سکری و بعدا  
 تمام آل محمد حقیق صاحبان ایمان صلوات الله علیه و علی با بر لئان متابعت کنند و ایشان را  
 دوست دارد و دوست ایشان را دوست دارد و دشمنان ایشان را دشمن دارد و من او را  
 دوست دارم و هر کس که من او را دوست دارم نظر رحمت بپوشانید و خواهم کرد و هر کس که من او را  
 من شامل حال او شد او لایق طشت و نعيم مقيم و ملک ابدی و تنعيم ممدی خواهد شد  
 و جمیع لذتهای روحانی و جسمانی خواهد دید و هر کس که در طشت و رخصت عذاب بر او دارد  
 نخواهد شد و بداندای مکلفان هر کس که دشمن محمد و آل محمد باشد من او را دشمن دارم

حسنی



و هرگز نظر رحمت بجا نباشد و نخواهد کرد و بعد از این ایامی که رفتار خواهد شد و بداند که  
او میان که تکلیف را با شما نه از منتهای غرضم هیچ یک از اینها تکلیف را قبول نکرد  
و حال شما تکلیف را عرض میکنم اگر بالقوه تحمل شدن تکلیف دارید قبول دارید و اگر  
بالقوه ندارید قبول نکنید و آن تکلیف امانت من میباشد و اگر امانت اخیانت نخواهد  
کرد قبول کنید و بداند که آن امانت طاعت و دوستی محمد و آل محمد میباشد پس هر کس که  
و فرمایند و آل محمد و آل محمد کیندا امانت مرا عاقل کرده است و هر کس طاعت مرا ایشان  
نکند و دوستی با ایشان نکند اما غرض اخیانت کرده است و هر کس که امانت مرا عاقل نکند  
لایق عذاب خط من خواهد بود و هر کس که امانت مرا عاقل نکند و بعد خود و فاش کند لایق  
انعام و اکرام من خواهد شد و بداند ای ارجح بنی آدم که هر یک از شما فایده علم کنم در دنیا  
که آن غالب بفرمان شما باشد و هم علی را که اراده کنید آن غالب بفرموده شما طاعت امر  
شما خواهد کرد و هر که از شما آن اراده کنید آن عضو نیز شریک عمل خواهد کرد بخوبی که اگر  
چشم خود دیدن کنید بفرموده شما چشم شما همان جانب نگاه خواهد کرد که شما اراده کرده  
پس اگر از اراده خود پشیمان شوید و اگر اراده کنید که چشم در میان نظر کند با خود و دیگر نظر با آن  
انداخته و عفتا نظر از آن جانب سرگرداند و هم چنین زبان بفرمان شما سخن خواهد گفت  
پس بخوبی که خواهید و هر چه اراده کنید و بای شما هر چه خواهد کرد که بفرموده شما هر چه  
شما خواهند بگویند و سلب و قضا و جواز شما را بفرمان شما خواهم کرد و هر چه شما اراده کنید آن  
اعضا عمل آورند پس بداند که از برای آنچه شما خواست کشید بعضی چیزها بان خواست شما  
بفرموده و آن بدید بعضی از خواست شما را حلال و مباح خواهم کرد تا شما در نشاء دنیا

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحام

یا غالب جمعا فی غیر بین بد و بعضی خواستهای شما را از شما منع کنم که شما با وجود خواست  
و بالقوه تراوان خواستش کنید تا بعد از آنکه از عالم تکلیف بعالم مکافات و وید بان خواست  
برسید فیض برسد و هر کس آن فیض تمام شدن ندارد و چون غرض من از خلقت شما  
برسیدن بوده است باید و مرد نیایشانند فیض برسانم تا بفهمید که فیض چیست اما  
فیض کامل که تمام شدن ندارد آن فیض در عالم آخرت است که تمام شدن ندارد پس صلاح شما  
و انتم که فیض یافتن شما را بعالم آخرت اندازم تا آنکه هر کس فیض شما تمام شدن نداشته باشد  
و بداند که فیض دنیا فیض کامل نیست بلکه نموده فیض در نشاء دنیا و فیض و لذت کامل  
عالم آخرت و خواهید دید و بداند که این عهد و پیمان و این عهد شما را که بشما عرض نمودم  
مگر بر بیان کردیم در عالم تکلیف و ساطت پیغمبر خود بشما یا با و مری خواهم نمود تا آنکه  
روز قیامت نگویند که ما از آن عهد و پیمان که در عالم قیامت کرده بودیم در دنیا غافل بودیم  
پس در دنیا این عهد و امانت را با سطر پیغمبر و امامان و علماء که نایب امام باشند بر شما  
یا با و مری خواهم نمود و کتابهای سماوی را بر شما نازل خواهم کرد پس اوج هر کس از او کرد  
بر بویث جنتا با حدیث و رسالت پیغمبر خصوصاً پیغمبر از زمان م و امانت و امانت  
امام علیه السلام و بعد از آن منافقان در همان عالم روح عهد و جناب حدیث پیغمبر از زمان  
برند و عهد با ائمه طاهریں هم بردند و با یکدیگر گفتند چرا ما منیا بشما این اشخاص کمتر  
ظاهر قرار داشتند و ما را حق قبول نداشتند پس بجهت صحتی که بایشان بر دل  
محسوس ایشان بیرون شد و چون از مردم الظاهرین در دوزخ انداختند ظلمت ایشان از آفتاب  
گرفت و از شعله نور سقرین بر سر مردم ماندند پس رفقای ایشان با ایشان گفتند



که برگردید بسوی ما که دوباره نور شما احاطه کند و در آن خلقت نماند که شقی و بد عاقبت  
حق اید ایشان بگفتند که شاد و سوزی ما میکنند که ما را همین جا خوبت پس خطاب الهی  
که ای جماعت که نیک اطاعت و عبادت و صحبت جناب محمد کردید بدانید که اگر باز گشت نکنید  
مطیع و فرمانبردار و دستار ایشان از رحمت من دور خواهید ماند و لایق عذاب من نخواهید  
شد و اگر باز گشت کنید و عجز و مشایین بر کواران باشید و اطاعت امر ایشان کنید شما را  
سعادتمند خواهیم کرد در عالم تکلیف و عالم برزخ و در عالم آخرت در جوار ایشان و مطیع  
منفذ ایشان خواهید بود و بدانید که هر کس حسد بایشان برد بد بخت و بد عاقبت و  
خواهد شد و هر کس که فرمانبرداری ایشان کند نیک بخت و خوش عاقبت و سعید خواهد شد  
و بدانید که هر کس که ایمان باین چهارده معصوم دارد او را اهل ایمانست و بمن و اهل بیت که اهل  
ایمان را از تاریکی خلعت جو هدایت راههای گم و این معنی را حق تعالی در قرآن مجید فرموده است  
که الله ولی الذین آمنوا وخرجهم من الظلمات الى النور یعنی هدایت و ایمانست و بیرون  
می آید ایشان را از تاریکی راههای گم و راهی بسوی روشنای هدایت و ایمان و اما کسانیکه ایمان  
نمی آورند معصوم ندارند پیشوای ایشان طاعت خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است که الذین  
لا یؤمنوا بالله و لا بالآخرة هم من الظلمات الى الظلمات یعنی کسانیکه ایمان نمی آورند و آخرت را  
پیشوای ایشان ملامت خواهند یعنی راهی ایشان که خدای نا حق و بی شکیان را خدایا  
پس این تنها آن کافران را و جاوزه شریعت ظاهر و معقوف پس و آن میرزند و بنا بر کراهی  
که در غلظت و شقاوت و راههای گم کنند و انکار ایمان و هدایت خداوند یعنی این جا  
که متابعت طاعتی یعنی کسانیکه تابع بر ایمان نشاء شدند و فرمانبرداری خلفای نا حق که اهل

محمد

چهارمند و ایشان در جهنم غلظ خواهند بود و مرکز مجاز از برای ایشان نخواهد بود پس اهل  
ایمان دوست خدایند و خدای ایشان است و خلقت و معلوم است که کسی را که خدا را رضای ایشان  
باشد سعادتمند میشود و هر کس که به نهار رضای او باشد شقی و بد بخت میشود و هر کس  
خدا را قبی شامل حال کسی میشود که کسی را خدا را رضا کرد و ایشان را رضای این کس را رضا  
کند نماند که هر کس که او را عا کند که من را رضایم بلکه باید را رضای او را رضای من پس را رضای حق  
که خدا او را را رضا خلق کرده است و او را ما مو کرده است که مردم را بسوی حق را رضای کند و  
جناب علی بن ابی طالب که بعضی قرآن را رضای خلقت چنانچه حق تعالی فرموده است که امری  
الی الحق الحق ان یتبع امن لایلهی الا ان یتدی فالک کیف تحکون یعنی ای صاحبان عقل  
فکر باین کس که راه نماید مردم را بسوی حق نرا در تراست که من پیروی مرا و کند که کسی که  
خودش راه نیافتد است باید که دیگری او را را رضای کند پس خلق را چنانچه حکم کند و معلوم  
که کسی که مردم را بسوی حق تواند کرد که جناب علی بن ابی طالب که از احادیث و اخبار معلوم  
که هر مشکل که بعد از زمان رسولم در هر خلقت اتفاق بر مردم می افتاد جناب علی حل  
آن مشکل میکرد و خواه از مشکلات آخرت بود و خواه دنیای این معلوم است که رضای خدا  
خلق فرموده است و هر کس که اطاعت امر کرده است که اطاعت امر آن شخص کنید بجز آن که شما را امر  
همان راه دینی که بمنزل مطلب خواهید رسید باید مردم اطاعت پیروی و عبادت کنند  
و هر کس که در هر مسئله مانند حیوان بکل فرزند میزند خلاصه هر کس ایمان با محمد و  
و بر نبیانش و هر کس که ایمان بوالیانشان بخوابد یا زور و ممانعت دیگران کند البطلان  
شرعیست پس و آن خواهد رفت و بپایه هلاک خواهد افتاد چرا که در پناه هلاک عذاب

عقل



و عقوبت خدا مهتیا و موجودات و اگر کسی از آن چاه بگذرد و بمنزله او خواهد رسید پس  
باید که در این شب تاریک برای رفتن این راه باریک راه نای بیانی و دانای که واقف  
کل اجزای این راه باشد پیدا کند و دست بلامان افزند و هر جا که او رود ایشان نیز ببال  
اوروند تا از آن چاه هلاک بگذرند و بمنزله او برسند و یقین است که اگر نایبش از دعا  
کنند شانه از دنبال من بیاید که من شانه از آن چاه بگذرانم و بمنزله او برسانم هیچ عاقل  
و نبال و میزد و چرا که یقین پیدا کند که او نایبش است و راه را می یابد که گشایش را هر چنان  
می بیند که گواش تا خود از آن چاه اخراج کند و پیچاه پیچند چه جای اینکه باعث عذاب  
دیگران شود البته عاقل از دنبال نایبش می رود و یقین است که نایبش پیچاه می افتد مگر آنکه کسی  
عصا باشد می تواند عصا کشد دیگران شود پس نهاده که هر کس از دعای علم کند باید کسی که  
تابع او شود تا آنکه علم او باین کس معلوم شود که تا با تعلیم است و اگر نه ادعای علم کند یقین بر  
علم او نتوان کرد مگر بعد از علم هر ساینده علم او چنانچه خواهد بود و چون خود گفت نه هر که چه  
یا فریاد و خند و گریه داند نه هر که از سر سازد و سکندری داند نه هر که طرف کلرنگ نهادند  
کلاه و روی این سروری داند هزار نکته را و دیگر نه می بجا است نه هر که بر نه باشد  
داند تکیه بر جای نه بجان شوان نزد بکرانی مگر سباب نه هر که صلا ماده شود خطا  
نه هر که در ریاست و پیشوای لایق جناب مستطاب و این بی طالبیت پایا نه هر که نه از  
انحصار و هر کس که غیر ایشان از نایب سباب و قیام مقام حضرت رسالت و ائمه کرام است  
و البته بی اوفت و عذاب و عقوبت خدا خواهد افتاد و این معنی در جای خود در فصل  
در بحث مامت ذکر خواهد شد اما شایسته است که بعد باینکه حدیث دارد شده است از این

که گفت پرسیدم از جناب امام جعفر صادق که ادعای در وقتی که در عالم روح مجرد بودند  
قالا بعضا نداشتند و زبان جمله نداشتند که سخن بگویند و در وقتی که حق نام از ایشان  
کرد که آنست که بگویند یا من پروردگار شما هستم یا نه ایشان در جواب گفتند بلی توی خدی  
ما حضرت فرمود که خدی تم افروید و در ادعای چه چیز که چون از ایشان سوال کند ایشان جواب  
گویند و یقین است که خدی تم محتاج نیست با نیکی زبان را از گوش خلق کند تا آن زبان  
سخن گوید بلکه بجز و از ده خود تا داده کند که سخن ایجاد همان لحظه سخن ایجاد شود خواه  
جسم جلدی مانند سنگ یا چوب یا غیره یا در جسم حیوانه و خواهد بدین جسم سخن ایجاد پس از آن  
خوبی خلقت فرمود که قابلیت حکم داشتند و با ایشان سخن گفت و ایشان در جواب گفتند  
اما بدانکه خدی تم منزله بود از صفات و ذات قدیم و ازلی است باین معنی که ذات خدا ابدی است  
است و نه از این ندارد و وضع ترکیب و اعضای جمله ندارد و محل و مکان ندارد و هیچ کس  
تصور ذات جنابا حدیث را ندارد باین معنی که اگر پیغمبران و ملائکه و انجمله خواهند که با  
خدی تم چگونه است البته سخن خواهند گفت که چگونه است یعنی چگونه است و صفات  
و صفات محتاج بذات است پس اگر خدی تم را صفت باشد پس آن صفت محتاج است بذات خود  
و نه با تم محتاج بذات خواهد بود و حال آنکه خدی تم محتاج بذات نیست نه بذات و نه بصفات  
پس خدی تم هیچ وجهی ندارد و هیچ چیز که برای دشنا خود خلق کرده است که آن  
چیز دیده نمیشود و تصور آن نخواهد کرد و در حق نام است که هیچ وجهی تصور نشود که در حق  
در قرآن مجید فرموده است که لیسان من الریح قالوا و ی بای معنی کوی میوه که در  
انرا میوه در کار است و ما ان یتیم من العلم الا لیسان و شما از علم روح ندانید مگر آنکه باری

ایلم / کلام

وجه تصور ندارد

و تصور



که انسان چون تصور کند و خواهد که خدا را بشناسد و بداند که چگونه برایش این ممکن است  
اینکه الجمل را می تواند فهمید که تصرف در این قالب دارد و تمام اعضاء جوارح او بفراوان او  
و چون اراده کند که ان قالب حرکت کند و دفعه ان قالب حرکت کند و چون اراده کند که چشم  
نظر کند بجای دفعه ان چشم نظر را بخا می کند و اگر در این لحظه که چشم و نظر بان جانب انداخت  
روح از ان نظر پشیمان میشود اراده میکند که چشم را از ان طرف که روح امر کرده است بجانب  
دیگر بگرداند و فعلا چشم از ان طرف نظر را بجانب دیگر میگرداند یعنی همانای که روح اراده  
کرده است و هم چنین زبان بگردانده و روح سخن میگوید سخن که روح اراده میکند بفرستد  
و بهر نحوی که روح اراده کند و جوهر صلا نیز بقدری که روح اراده میکند پس و ن میاید  
یعنی اگر خواهد سخن اشته شود اشته گفته میشود و اگر خواهد بلند گفتار باشد بلند گفته  
میشود و هم چنین روح هر اراده که میکند بر اعضا از دست و پا و سایر اعضا بفرستد  
اراده روح اعضاء ان عمل را بجای آورد و روح واقف اعضاء و تسلط بر تمام اعضاء خود  
دارد و محل خود را می تواند بجا داشت و قوه ترکیب و هیئت خود را می تواند بجا بیاورد و بجز  
و با وجودیکه تسلط بر تمام خود دارد و علم بر تمام اعضاء خود دارد بخوبی که هر عضوی را  
اگر بداند و روح علم دارد که کما در میکند و ان قدر تسلط دارد که تا عضو را از اعضاء  
که خواسته ببرد و دفعه ایست خود امر میکند که ان موضع را بجا بیاورد و دفعه ایست از ان  
موضع کند بجز اراده روح انکشان انسان ان موضع را بجا بیاورد و روح خود را بفرستد  
میکند که با وجود این علم و این قدرت که با قالب خود دارد که خود را بفرستد و بجا بیاورد  
که چه چیز است پس معلوم میشود که خداوند عالمیان و در حلقی کرده است باین وسیع که روح

دیده نمیشود که با وجود موجود است پس البته خداوند عالمیان موجود است و دیده نمیشود  
و دلیل بسیار بودن بقاء مقدس با وی تم شانه هسته و از این یک دلیل اینست که ملکات اسما  
و زمین و آنچه در آنهاست و خدای تعالی بر همه علم و قدرت دارد و لکن مکان و هیئت ندارد و چون  
شبه از ان قدرت در آنها در روح انشاء فرموده است که روح را کسی نمی بیند و روح نیز خود را  
نمی بیند و با وجود که روح موجود است خویش را بشناسد تا از سر حق اگر شوی  
هر که تشناخت خود را از مایه بفرستد و جناب علی بن ابی طالب فرموده است که من عرف نفسه  
عرف ربه یعنی هر کس که خود را شناخت چنانست که خدا را شناخت این معنی که چون تصور  
میکند که با وجود خودش موجود شده است و بدفعات و تدبیر برب غنای بسیار جسمش  
میکند پس معلوم است که خالق هسته که او را آفریده است و چون انسان تصور میکند میداند  
که از وقتی که خدا او را آفریده است و از عدم او را بوجود آورده است تا بحال همان روح بود  
است که هست و تغییری در روح نیست و معلوم میشود که بعد از تکلیف و ام مکان و خلق  
روشن و در باده همین قالب بر خواهد داشت و در بخشش و بخشش و عذاب و عذاب و عذاب  
بجمله خواص افتاد و بالا بآید و چشم خواهد بود و هرگز بر نماند برای او نخواهد بود و چنانچه  
ای قرآن شاهد است که و نارا یا مالک ليقض علينا ربك یعنی اهل جهنم ندانند میکنند  
و در نزخ که ای مالک و عالون و در نزد پروردگار است که مرا بر برای ما بفرستد قال اقم  
کثرت یعنی مالک در رجوع با ایشان گوید که مرا بجا بیاور و شما در جهنم محبوس خواهید  
و در اهل جهنم فرموده است که لا یذوقون فيها الموت الا الموت الاول یعنی نخواهند  
در جهنم مرگ را همان مردن اول بار که از دنیا رفته اند پس از حکایت و عذاب و عذاب



بشرف معلوم میشود که روح انسان معدوم نمیشود و فنا ندارد و از عالم روح به عالم جسمانی  
آمده است و از عالم جسمانی به عالم مکانات خواهد رفت و دوباره بهین قالب جسمانی نیاید خواهد  
رفت و در محشر محشر خواهد شد و بعد از حساب از صراط بهین قالب خواهد گذاشت و در حق  
گذاشتن از مراد یا بجهنم خواهند افتاد و مدام در عذاب خدا گرفتار خواهد شد یا اینکه از عذاب  
خواهند گذاشت و به بهشت غیر سرشت خواهند رسید و در بهشت بهشت ابدی مشغول خواهند  
بود پس معلوم است که روح انسان روح ابدی و مدامی است و فنا در روح نیست تا خدا خواهد  
و در قالب نیز فنا نیست بلکه روح از عالم غیر به عالم جسمانی آید و از این جسم در عالم خواب بقیات  
مثالی تصرف میکند و بعد از آن که از قالب مثالی میل به قالب جسمانی میکند از خواب بیدار میشود  
و تصرف در این قالب میکند و چون مدتی عمر نیاید و با هزار حسد و نفس منقطع شد روح  
بالمزله از این قالب جسمانی منفرد میشود همان قالب مثالی تعلقی میگردد و در عالم آخرت میرود  
و از وقتی که از عالم تکلیف پرورن مبین و نادر حق که مورد میدهد شود و این مدتی که فاصله  
میان دنیا و آخرت است از عالم برنج کوبیده و در این مدتی روح انسان در همان قالب مثالی  
و چون روح از این قالب کناره گیرد و بقالب مثالی رود و به عالم برنج در طعمای برهوت  
یا دای السلام نشو و نما میکند این قالب جسمانی منفرد و پوسیده و خاک و خاکستر میشود و لکن  
معدوم نمیشود و چون صورت میدهد شود همین قالب جسمانی دنیای با مرگ را جمع میشود  
با همین قالب روح تصرف در همین قالب میکند و در محشر محشر میشود و با همین قالب بعد محشر  
نمایند و با همان زبان که در دنیا داشته تا از عالم آخرت را میخواند و با همین پا که در دنیا  
داشتند در صحرای محشر ایستد و با همین چشم که در دنیا داشته و شایسته عمل خود را مشاهده میکند

و با همین جسم در آفتاب محشر می ایستد و با همین جسم در سایه لوی حد در خدمت جناب  
حمد رسول اقدام می ایستد و با همین جسم در باب حوض کوثر در خدمت جناب علی ابن ابیطالب میرسد  
و با همین ذهن از باب کوثر می نرسد و اگر منافق باشد با همین در هفت هزار قوم جهنم میخورد  
و با همین قالب در جهنم می افتد پس معلوم است که جسم انسان نیز فنا نمیشود و اما تغییر میشود  
و گاهی در این دنیا نفس دارد و روح در آن تصرف دارند و گاهی به نفس میشود و خاک و خاک  
میشود تا در محشر میشود و دوباره نفس در این قالب داخل میشود پس گاهی با نفس است و گاهی  
به نفس است و گاهی در دنیا است و گاهی در محشر است و گاهی بر صراط و عاقبتش در جهنم است  
در بهشت و هم چنین انسان که گاهی در عالم روح است و گاهی در عالم تکلیفات و تصرف در این  
جسم دارد و گاهی در خواب است و بقالب مثالی تصرف دارد و گاهی در عالم برنج بقالب مثالی  
تصرف دارد و گاهی در عالم آخرت در محشر همین قالب محشر است و با همین قالب در جهنم  
و در بهشت محله است پس روح و جسم هیچیک معدوم نمیشود و جسم مانند حیای است که  
بصرف روح داده اند که کار فرمای او باشد و باید که جمیع مکلفان بدانند که روح انسان  
مکلفند نه قالب بلکه اگر روح نداشت جمیع المی و لذت ندارد و هر لذتی که عالم هست بر او  
واقع میشود باین دلیل که مثلاً عصبی از اعضای انسان که در او میگذرد هرگاه آن در بدن  
عصبی است داشت آن در بدن از آن عضو متعلق نباشد و حال آنکه چون روح در عالم خواب از این  
قالب بقالب مثالی میرود آن در بدن که بر آن عضو قالب واقع شده بود بالمزله از بدنش میرود  
و چون بیدار میشود و از قالب مثالی باین قالب تصرف میکند آن در بدن آن عضو خود میکند  
و تا در خواب است از آن در بدن از آن عضو چیزی خبر ندارد پس معلوم است که اعضا و جوارح قالب



قالا لسان الله في قصده واما لفظه كهت با روح اسود روح و دام ندارد و خا  
نمارد چنانچه حديث دارد شله است كه لوقم حتى في النار يعني مؤمن زننده است و در دنيا  
و آخرت باين معنى كه روح مؤمن در دنيا متوجه و با سببان و امضا و جوارح خود است و سبب  
در فكر مانند اى و از فكر مبعدي كه با خدا كرده است پس و نيز در و مدام در فكر است  
سبا و اعضاى از اعضايش خلاف فرموده خدا بجايا آورد و در فكر حرف زننده است باين معنى كه  
در چشمه حيان غوطه بخورد و حيايات ابدى مى يابد كه ان حيايات بخاورت حضرت است و هر  
بايد و هر كس كه ادعائى ايمان ميكند مدام واقعا اعضاى خود باشد كه سبب ايدى و ايمان  
شود كه مخالف فرموده خدا باشد پس مؤمن هر كس غنا اختيار بدست هوس و هوايى  
و مدام در فكر خود است كه سبب ايدى از ان صادر شود و در فكر خدا از او جدا شود و خدا  
در نزد سول خدام و اهل بيتش و بعضى از ماهرين مبردين و مدام در فكر اخلاص و هر كس  
بدنيا نيايشود و هر كس كه ميكند محض رعاى خداست اما بدان كه اصل كتابان در دنيا از كفا  
يعمل ايد محبت دنيا است كه بسبب محبت دنيا هر معيقتى را انسان صادر ميشود و محبت دنيا  
است كه دنيا انسان را با روح ي برد و حال آنكه حق تعلى در قرآن فرموده است كه اولاد علم  
الاشهاد الاولى فلولا انك كرون يعنى اگر شما را نشناختند عالم و حال آنكه شما را نشناختند پس  
چرا بخاطر نماز وريد و معلوم است كه سابق بر ما بودند هم كه با فكر عالم روح افرو  
تكم معيقت كنند و اگر معيقت ايد و معيقت چون بخاطر ايشان الله كه متناها حدت در عالم  
اذا ايشان پيمان گرفت كه چنين بكنند و بايقان فرموده كه در عالم اخلاص فلان حدت هر كس  
كه در چون مذمت شما را نثار رسد قال الله انى تصرون شما و دنيا و دنيا از شما خواهم بپايد

خود را صرف چكار كرد و بدو مال از كجا سيدا كرديد و بچه صرف خرج كرديد و ملاييد اى مكلفان  
كه خداوند عالميان و مراز پيمان با هم رسيدگان خود دارد يك مراز پيمان نشود و حقى است كه ان  
از عالم روح و در رحم مادر وارد و اين قال الجسمانيات تصرف و ميدهند و بكار ايد پيمان نشود  
است كه اين قالها از او پس ميكند و اما ان و از اول مرتبه است كه چون انسان از عالم روح  
در رحم مادر شروع و در دنيا و اين قال الجسمانيات تصرف و ميدهند و بكار ايد پيمان نشود  
با كذا اين قال نعمت عظيمى است كه بفرمان و كردم و ترابان قاله تصرف و ادم و تراب تمام  
مخلوقات عالم بر كن يدم و بعالم تكليف كه ميروى بايد اعضاى جوارح خود را محافظت كنى  
و خواستهاى نفسانيات ترك كنى و از غير من ترابان كار ما مود كرده ام بجايا و رى و بچه  
ترا از ان هر كس كه ادم ترك كنى و بريد مرا عبادت كنى و از غير من مجبورى نكردى و بايد  
عبادت شيطان نكندى و بايد كه طريقت شيع جناب محمد و ساير پيغمبران طريقت حق و در دنيا  
و اما شيطان دشمن است و بسيار از خلاق عالم را كراه كرده است و بايد كه بايد در دنيا افتد  
كفالت و كذا بران خود تحصيل اساس و اسباب بكنى و بايد براى فقر اخلاص تو شيع كنى و بايد  
دنيا را وطن خود نداند و بايد دنيا را برون كار و اسباب بكنى كه صحيح قافله در انجا بار ميرود  
و شبها بفرمان كج ميكند و بايچ است كار و دنيا بچ است تا با بر نكند صدق و كذا  
و بايد بدان كه زن و فرزند و مال دنيا را تو عطا ميكند از براى انرا مايش پس اگر غنى بكنى  
ترا امر كرده ام خرج و با ايشان نيكو سلوك نماي و مال دنيا را از منم حلال كه مقرر كرده ام  
پدا كنى و بجاى كه ترا امر كرده ام خرج كنى از تو راضى خواهم بود و چون مذمت با نثار رسد  
اين قالها از تصرف تو پيروى برم ترا هم حقى جناب محمد و الله اكبر و در عالم اخلاص است



بنیاد بری و از اساسی که در دنیا از دشتی و از طلال مکتب نشد که بر سر آید  
هشت جو عطا خواهم کرد و از طعامهای لذیذ دنیا که از دشتی و از طلال مکتب نشد و از  
مختوری و صهر کردی و از زود و دلش مانند در عالم آخرت از طعامهای هشت جو عطا خواهم  
کرد و مایل گردید دنیا جو عطا میکنم اگر بقتل بدی متولد شد دنیا بکسی رفت که از خود خواهم  
کنی در عالم آخرت زار در دنیا عطا میکنم و از فقر آن خود خواهم  
شوی و اما اگر مایل بدی دنیا شوی و از حرام بر هیئت کنی و از زوهای خود در دنیا بطلانی  
و متوجه احوال فقر و تنگدستی و غیب و تکبر و سر با و حرص باشی و در فکر آخرت خود نیستی  
چون مدت عمرت با ثمنان سدا این قالی که از تصرف تو چه و در دنیا مواخذه خواهم کرد  
و از عفت خودم کرد و از هم نشینی و دوستان خود جدا و از مردم عوام جدا و چون در دنیا  
حرام خوردی از نزد قوم جنت تو خواهم چشایند و چون در دنیا لباسهای مزخرف پوشیدی و در دنیا  
لباسهای آتشین تو خواهم پوشایند و چون در دنیا انگیز کردی و از آخرت تو در گمراهی و از دنیا  
باید خواهم داد و اگر در دنیا بکسی خوش رفتی در وقت مردن تا روز محشر عذاب از تو خواهم  
از خواهم کنی بد بخوان غش کرد و ادای کار که خلق کردی سکهای کنی و از چشمم در وقت مردن  
از خواهم کرد که کوشش مرد را در نزد تو خواهد خواهم کرد و از عذاب خواهم کرد و ترا از خواهم کرد  
که از این کوشش مرد را بخور و این کوشش شخصی است که در دنیا عیش و کردی و اگر در دنیا  
بخوانی یا ناسر مردم یا بال مردم در دنیا کرده باشی و سبای ترا بغل و از دنیا خواهی  
کرد و اگر بعد از این حرام خورده و مردم را فریب داده باشی تا بعد از مردن بدی و از خواهم  
کرد و اگر در دنیا حلال و حرام داشتی و در دنیا کوشش کنی و در دنیا عیش و کردی و از خواهم کرد

و از دنیا خواهی کرد

کوچک محسوس خواهم کرد تا بر دست پای مردم یا مال شوی خلاصه جمع کنی و از دنیا خواهی کرد  
عالم روح که قالی بصری روح داده و بصری و حیث فرمود و از دنیا خواهی کرد و از دنیا خواهی کرد  
او را فرمود و روح قبول کرد پس از آن در دوزخ پنهان کرد و از دنیا خواهی کرد و از دنیا خواهی کرد  
یکی هم پنهان کرد در دشتی که روح در رحم مادر است و قالی بصری و بصری و از دنیا خواهی کرد  
میکند و آن را نزد قوم بعد از مرگ است که از احوال مطلع گویند که آن خطی است که قبض روح  
انسان شود و منور نفس انسان در میان باشد و از غفلت نداده باشند و کفن و دفن  
نکرده باشند که خطاب الهی بر روح میرسد که ای فرزندان آدم هر خود را در دنیا چه کار می  
کردی و امضای خود را چه شغل مشغول کردی و علم از کجا آموختی و چگونه عمل کردی و با  
از کجا جمع کردی و چه مصرف صرف کردی پس چون روح جواب این چهار سوال را داد آن نفس  
را عسل و کفن و دفن میکنند پس نهاری یادمان که فریب دنیا بخورید و طمع در دنیا  
در دنیا میکنند و از روی ریاست و جلال و بزرگو و کمال دنیا نکنید و بدانید که شما در دنیا  
مساعزی هستید که در وقت که مادر میان بیابان بیاید و رفتی رسد و در دنیا خواهی کرد  
منزل کند تا از دنیا مغرب بگذرد و شما در دنیا جوار شوی و بمنزل بری و در دنیا خواهی کرد  
در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد  
این قالی بصری و بصری و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد  
خدا را نشنیدی که عمر آنقدر که شصت سال بود و در این مدت خشتی بر بالای خشتی  
یعنی عمارت دنیا را ساختی و هرگز لباس قاهر پتو شد و او را و خرابی و خشت خود و خرابی  
الغیر بنفست و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد و در دنیا خواهی کرد

و در دنیا خواهی کرد



در زیر پای مبارک خود نیفتاده بود چنانچه حدیث دارد شده است که روزی حضرت بر بالای  
حصیر خوابیده بود و از حصیر بدن مبارک آنحضرت تا شرکده بود صحابه عرض کردند که فدای  
شویم اگر عرض فرماید خوشتر از این حصیر برای شماست انجام نایم که این مبارک شما است  
کنند آنحضرت فرمود که مرا باد نیا چکار است من مثل سواری هستم که در روز و شب بسیار گم در میان  
پای و رختی برسد و در پای انداخته ساعتی منزل کند که سایه معصب بجا نباشد بگریزد  
یعنی از آن شمس بگیرد و آن سواره از پای انداخته مرا نه منزل خود پس ایامت محمد  
چگونه جمالتی برید که آن شام و زینش شما این طریق در در دنیا سلوک کرده باشد و هرگز  
میل به جاف و تر نیست دنیا کرده باشد و حال آنکه رانج و در نیات عمر بطریق وجود مبارک  
آنحضرت خلق شده است پس شما چگونه خود را راضی میکنید که نام شما شبیه علی ابن ابیطالبیم باشد  
بر خلاف رفتار پیغمبر باشد و چگونه خود را راضی میکنید که نام شما شبیه علی ابن ابیطالبیم باشد  
در رفتار شما بر خلاف رفتار امام باشد آیا نشنیده اید که آنحضرت در بعضی شبها از خواب بیدار  
میشد و ناله میکرد ما ندانستیم که ما را شنیده باشد چنانکه از او مبارک آنحضرت کسانیکه  
در آنوقت آنحضرت بودند از خواب بیدار میشدند که آنحضرت دعا میکردند بدرگاه خوابان  
آنحضرت اللهم اعن علی حول المطلق ووسع علی المصنوع و اعز حق خیر ما بعد الموت یعنی خداوند ایام  
کن مرا دارا انسانی گرد و من از قابلیت مغایرت کند و از من سوال کنی که مرز خود را بجا آورده  
گردد و انصاف خود را در دنیا بجا آورده مشغول گردی و علم از کتابا موافق و چگونه عمل کردی و دعا  
انگیزا پیدا کردی و بجا امی نمودی خداوند را قهر را گشوده گردان و نیکی دنیا و آخرت را بجا  
کن پس هرگاه جناب علی ابن ابیطالب کسی می جناب رسول خدا نبوده است و شایسته کنکار است و این

المنه

آنحضرت و این است و نایب شرفا فائز است و قوت مازوی به غایت و دور از کناهان صغیر و کبر است  
و هرگاه آنحضرت چنین از خوف خدا که به وزاری و استغاثه نماید و از خدا یاری طلب کند  
برای جواب مطلع تشییش داشته باشد از تنگی قبر و ما و شما چگونه نام داشته باشیم و حال آنکه  
معصیتهای ما از حساب چه داشت که ساعتی در گوشه نشینیم و تفکر کنیم که چه اعمال و افعال کردیم  
از کردهای خود دیوانه خواهیم شد و روی بصر او بیابان خواهیم گذاشت و صبح تا از این صبح  
که کسی با این همه افعال قبیح باید بدرگاه خدا رود و از خدا سوال کند که خدا از تقصیر ما و او گذشت  
و جناب علی ابن ابیطالب با وجود اینکه معصوم بود از جمیع کناهان آن همه تصنع و وزاری  
بدرگاه خدا نمی نمودند و امید داریم که خاتم حکما از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت عیاش  
کند و ما را در این دور روز دنیا بام حوصله و صبر و نیا و ساد و شیطانی و نفس نمان  
نکاهند و چرا که ما از جلد غافلان میباشیم بلکه از قسم حیوانات زبان بسته میباشیم و مرکبان  
مایه صحت گردیم و فعلهای عیث گردیم و جویایا که اندر شنیدیم هیچ غمی برای تو نیست و عیث  
نکشیم و فقر بیست که جویایا پیری و پیری ببردن سبیل شود و عمر که نایب عیث هر روز شد  
دست خالی بدرگاه خداوند خود رویم و چندین هزار کوه کناه و معصیت بهریم چنانکه  
از اهل عرفان گفته است در عالم قدس با دل شاد بودیم و فکر محنت آزاد در عهد نشنا  
تخته بودیم در خلج جهان غفقه بودیم تاگاه خبری رسید از غیب از قول صبیح بدشت  
و رب از هر جلای قدر ایشان تکلیف جیات کرده و دان تا اینکه تکلفان عارف  
کردند از حسن قیام و اذات سانه منصرف ز عالم روح کردند و در آن مقام صوح کرده  
و بسکه وصف تعریف کردیم هوای شهر تکلیف چون منزل ما در این جهان شد عبد



ازل زمانه ان شد اینک سفری دیگر و سید ایام جهان بسر رسید انچه خدا چاکر  
کردیم صد گونه کنه قطار کردیم عالم هر قدر خدمت ما از بهر باره عشرت ما خورشید  
سپهر افلاک از غرض برین مرکز خاک هر قدر که کشند موجود از بهر وجود او می  
با این همه نعمت فراوان با این همه لطف جود و زان این عمر نیز چون بسر شد ما را ز غما  
سر سفر شد از بهر خدا چاکر کردیم صد گونه کنه قطار کردیم خلاصه غیاز معیت و جنان  
چیزی نبینیم و بغیر از سر مساری از کشتان تکلیف کلی نمی چیم مگر اینکه فریاد چاکران و  
داد و سر مظلومان و افای متقیان و مولای شیعیان علما این ابدا طلب شفا و تفرج جرم کنه  
کار کنه و ما را بادی بجناب و اولاد ایجاد می بخشند و در هر عصر و هر بار اولای  
مادی افای ماعلی از ابدا طلب محسوس کند مانده علی هر که احادی دارد و جنت فردی و ماعلی  
دارد فردا که شود و عده جنان نعيم با خود برده هر که غلامی دارد ای فاقه ان عابدان  
و ای حبیبتان تیره و روزگار تا کی بلام هوا و موس گرفتار و خبر و مال تا کی و اقیث  
روزگار قرار یابد تا مدت جوانی است ایام عیش و کامرانی است و چون مدت پیری رسد  
بالقوه طاعت و بندگی نیست پس که غلامی خواهد کرد تا جویای جلال حق پر کشی  
عمرش صرف باطلی ای دل می پندار شو ای غفله رفته روان ای مریده امرویه جان بجز  
رفت زحمانی دل می پندار شو تا چند باشی مبتلا در کارهای نادره شری ناداری  
از خدا ای دل می پندار شو دیدی تو چندین پادشاه با حشمت تاج کلاه که تخت نشاند  
بجای ای دل می پندار شو کوشاء نو شیر و ان لقب و شرفان با طرب از ترک تاج و عمامه  
ای دل می پندار شو چندین خان و پادشاه و خزان جدمو در خانه کل زندگوار

لعل

ای دل می پندار شو سودی ندارد خشک تر نه زن با دهنه سپر نعد و ک تاج کهرای  
دل می پندار شو موی سیر کردی سفید جاسوس مرگ آمد بدید برادر از این دنا  
ایده ای دل می پندار شو تو در تلاشی هم زهر و فکر اسباب دگر در خدمت زن با پیر  
دل می پندار شو در خدمت زن با پیر غافل از حکام سفر تا که اجل آید بسیاری دل می  
شو چون وقت مردن در رسید کردی ز عالم نا امید ای دل که شتابی نوید ای دل می  
پندار شو بکن قیام و پیر من چون شتران چون شلیم شواند ز کفن ای دل که پندار  
شو ای عزیز من نکری برای ان محله بکن که از مالک سوای کفن چیزی بخواهد  
و از اولاد تو بخواهد ترا بکشد بر ساند امانتی خواهی دید و پیشانی بسیار ترجیح کردن ما  
دینا خواهی کشید ای ایا صبح عافیه از برای دشمنان خود تعبید می کشد با وجود یکدیگر  
و امانی از ایشان بخواهد رسید ما که از برای زنت میکشی که مال و اساس و اسباب جبه  
کنی معلوم است که بسیار نادان که کینه خدا او را خلق کرده است وسیله برای او خواهد  
کرد تو بجز برای او تعبید میکشی یقین بمانی که ان ساعتی که تو جان از جان افرین کشی  
و درستان سر قفا و مسایگان مجانی تو بپایند و نقش ترا بر تابوت گذارند و تو بجا  
قبرستان میری و در آن حال محال خود که به میکشد که یا احتیاج دیگر بعد از آن خواهد  
که از دستم به رفت بدست من بیاید یا نه خیال نکنی که زنت بجای تو که به میکشد که یا  
چهار که از این عجبان در پیش در هر چگون خواهد گذراند یا سوال کنی بر او بگو خدای  
تبارک و تعالی عالم بر ترحم و محبت و حساب و معاد را چگونه خواهد گذراند یا سوال کنی از اهل جهنم  
یا از اهل بهشت یا از اهل شقاوت یا سعید خلاصه زن تو برای تو که به میکشد که یا بجز از تو



که به میکند که آیا بعد از تو بدم او چگونه کنی یا باید در آن محله که نقش تو در میان نظر  
مردمان حاضر میکند که به بینه کلام یک مقبول از دلخواه ثرات که بعد از غده بعد از او  
باید تو خیال میکنی که زنان بحال شهر که به میکند البته این خیال میکنی که محض غلط و غیر  
است و آنکه زنان چه چو نمایند خود را چه فرشته می نمایند چون یک نظر نمای از  
دیویش نهان سرشته در روی این که زن بمرک شهر باشد زنان شوی دیگر  
اگر خواهی گفت که فرزند تو دلسوز می باشد این نیز خیال غلط است و فکر باطلات و قضا  
در فلک است که میراث پدر و مادر را جمع کند بلکه کن پدر و مادر شرابکشند که میراث  
خون برای هر دو عاید شود او هیز است چنانکه مشهور است که از سیری بر سیدند که  
پدرش را منی هستی گفت برکش را نه نیستیم اما بکشش را منی هستم که او را بکشند که خون  
برای او را از کشته او بگیرم و هم میراث او را بگیرم پس یقین بدان که هیچ کس در فکر  
نیت عکس خود بکشد خود باشی و نوشته سفر آخر را مویا کنی و نوشته راه آخری تقوی است  
پرهیزکاری چنانچه خاتم فرموده است که در نزد و اطاعت خیر از ان تقوی بود و نوشته  
برای سفر آخرت بدستبک نوشته برای سفر آخرت تقوی است و در جای دیگر خاتم فرموده  
که یا ایها الناس اتوا الله فاعلم ان الله خلقکم من ذکر و انثی و جعلکم شعوبا و قبائل لعلکم تتقون ان اکرمکم  
عند الله تقواکم ان الله علیم خیر بعباده مردمان بدو سینه ظاهر و آفریدم از تو سینه  
و شایا قرار داد کرده شعوبه و قبیله تا یکدیگر متنازع نشود بدو سینه هر کس  
است در نزد خدا و نعم گرامی تر است محبتش که خدا داناست به پنداری شاد و خیر و اوست که در  
شاد و در باب تقوی فرموده است که اهل تقوی را قبول میکند چنانچه خاتم فرموده است که

مقرر فرمودیم که در قرآن نام یعنی هابیل و قابیل هر یک تو را بگویند و راه ما پس  
هابیل که صاحب ذرعت بود رفت در میان ذرعت خود کشت و نوحس بسیار کرد و چندان  
خوشه کشیدم الاغرم دانند پیدا کرد و دشته کرده بقر با نگاه آورد هابیل که صاحب کوسفند  
بود کوسفندی که اهلان و فرزند خوار هم کوسفندان بودند آن کوسفند را گرفت و بقر با نگاه  
آورد پس چون ضایعه در زمان حضرت آدم این بود که قریب از ایشان که قبول میشد  
از آسمان علی آمد و آن قریبا را میسوخست و اگر قبول نمیشد میسوخست پس چون آن دق  
قریبا خود را بقر با نگاه بردند آتش از آسمان آمد و قریبان هابیل را سوخت که آن کوسفند  
فریاد بود و قریبان قابیل را سوخت قابیل از وی خشم هابیل گفت من ترا بکشم هابیل گفت  
تقصیر ندارم قابیل گفت بسبب آنکه قریبا تو قبول شد و قریبا من قبول نشد هابیل گفت ای  
برادر من قابیل ایستاده من التیقین یعنی اینست و غیر این نیست که خدای تم عمل نیکوایان پرهیزکاران را  
قبول میکند پس خاتم برای هابیل حوریه از بهشت فرستاد و جای قابیل جنبه از زمین  
فرستاد و بفرستاد آدم امر نمود که حوریه را بجا بیل دادند و جنبه را بجا بیل و هر یک ایشان را  
تصرف شدند و زنهای ایشان حامله شدند قابیل رفقا و کشتار زن خود را با رفقا  
و کشتار زن برادر خود و سخنی دید که هر چه زن برادرش از صفات خوبه دارد و زن  
خودش از صفات بدی دارد پس قابیل برادرش حسد برد و هابیل گفت چرا باید زن  
نازنین جمیده و خوش خلق و مهربان و صاحب جمال و جمال داشته باشد و زن بد  
و بد خلق و بد صفت و مهیب ناسا نیکو نازان باشد هابیل گفت ای برادر من چه تقصیر دارم  
تقصیر من آنست که خدا که لایق دیده است پس قابیل برادر هابیل گفت دشمن شد و با خود نگاه

می







چنانکه بیان گم پس تا بیل از کرده خود ایشان شد وادی کوید که چون تا بیل بنامند و زن  
بار و خواهان دیدد مادر احوال را بر پدیدند گفتند که بکار رفت و ایشان هر  
نقص کردند و هایل یا خشنه و آن حوریه که زن هایل بود و زدن و وضع حمل بود  
و چون زاینده پسر می شد و نام او را حضرت ادم علیه السلام گذاشت و آن حوریه غایب شد و  
هشت رفت و تا بیل از کرده خود ایشان و زن تا بیل بنامند و خنری زاید و چون دختر  
هم و دختر گوید و بعد تکلیف رسیدند حضرت ادم با مرشد ایشان از عقدت و نسل ادم  
ایشان بر پا شد و تا ایشان نسل از ایشان خلاصه تقوی سبب بخت و بعضی تقوی است  
که کسی با وجود خواست و قدرت ترک محبت کند و عاقبت بخیر میشود و هرگز ترک محبت  
عاقبت ناخیر میشود چنانکه دشمنان از جهاد برای محبت دنیا عصب خدا را عصب  
کردید و مستوجب غضب خدا شدند و باعث شهادت خاموشان و کوشش و عرق و خون  
سینه زهر و نور دیده علی رضی و سوره ایشان مظلوم یعنی شهید گریا شدند و از  
نهال باغ امانت و شکوفه باغ بهشتان رسالت را در خاک میلان گریا کردند و از  
سایه شجره امانت و از حر کباب که دند و سینه و سنان از آفت داغدار کردند و  
ملا اعلی با ملکان عز و خدا و سالکان از حرم اعیان دریا و مرغیان هوا و حیوانات  
صحران و دریاها و در اتم ان کلون و یا علی علیه السلام و از این شیه اندود  
پوشانده کردی نکردند کلی نشاء از باغ سینه ان گلستان نظر نماید و در هر می غم از  
میکنی لاله افشاری از نور آتش هجران مظلوم گریا نمایان میشود و از بسط خاک نامرکز  
افلاک و خشک نیست مگر بمحبت اندوه ان تو کل بوستان تو را عشت و در بوستان

و در عالم امکان از روحانی و جسمانی وجود هیچ مملو و خود نیست مگر باغدار میوه باغ بتول  
چنانکه یکی از اهل عرفان گفتند شد روح مجرد بسوی عالم بالا دیدم صفای  
پران شویون غوغا گفتیم بلایک چه شد از پرده هویدا گفتند عزادار حسینم و اینجا  
این مأم لب تشنه مظلوم حسین است عالم همه زین تغزیر پیشون شین است در عرض  
برین شد کدر روح پریشان دیدم صفای صوفی با غم افغان گفتیم که بای که نشیند  
هجران گفتند جوابش هر بادیده گریان این مأم لب تشنه مظلوم حسین است عالم  
زین تغزیر پیشون شین است در چهارم سوی عیسی نگران شد دیدار ز رخ او  
اندوه عیان شد گفتار سر شکست ز چهره چهره روان شد گفتار مزای که هویدا  
مهربان شد این مأم لب تشنه مظلوم حسین است عالم همه زین تغزیر پیشون شین است  
رفتم بدر کعبه شیی بادل بیاور دیدم حرم کعبه سیه پوش پریشان گفتیم که چرا می تو سیه  
پوش پریشان گفتار غم ماتم سر در شهیدان این مأم لب تشنه مظلوم حسین است  
عالم زین تغزیر پیشون شین است رفتم بجای بادل غم دیده خرنبار دیدم که سر  
خدا گشته عزادار گفتیم که چرا سینه عین بادل انکار گفتند جواب هر با چشم هر بار این  
مأم لب تشنه مظلوم حسین است عالم همه زین تغزیر پیشون شین است در کربلا  
شد کندم بادل بیاور دیدم زن مردان همه با ناله افغان گفتیم که چرا سینه چنین  
زار پریشان گفتند جواب هر بادیده گریان این مأم لب تشنه مظلوم حسین است  
عالم همه زین تغزیر پیشون شین است رفتم بمکه سیه سیه دیدم زن مردان  
هکلی و امضه گفتیم که شان چه شد از کرد شاخته گفتند زهر این غم شایع محشر بود



لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین تعزیه پیشون شین است رفت برقع بادل  
غدیله حیان دیدم دل احباب رفت زار پیشان گفت که شمار چه شد از محنت جهان  
گفتند جواب مکی بادل بریان این ماتم تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین تعزیه پیشون  
شین است چون شد گذر من بگره قدزها دیدم همه جوران شده چون لاله هوا گفت  
که شمار چه شد از محنت دنیا گفتند عزادار حسین در اینجا این ماتم لب تشنه مظلوم حسین است  
عالم هرگزین تعزیه پیشون شین است رفت لب دریا حوری بادل بریان دیدم تمام  
ماهی دریا همه گریان گفت که مگر موج بدی یارده طوفان گفتند مگر خاکی ز حال شین  
این ماتم لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین تعزیه پیشون شین است در پیش  
شینان کزدم شد بدل زار دیدم صف شینان همه بادیده خربار گفتم که ای پد پیشان  
دل نکند گفتند جواب همه با هم گریان این ماتم لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین  
تعزیه پیشون شین است در دشت بیابان خفق بادل بریان دیدم صف صاهوی  
خفق نزار پیشان گفتم ز چه دارید چنین ماتم افغان گفتند ز غم سر دشت شینان  
این ماتم لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین تعزیه پیشون شین است رفت سوی  
بستان که گم سیر پل اوت دیدم که بفت شده پامال محضرت گفتم که چرا ای بستان غری  
شوک گفتار غم شایع گردان ریافت این ماتم لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین  
تعزیه پیشون شین است مرغان هوا بال کشود سوی افلاک پر دانه نموده همه  
بادیده نمناک خط و خال این تعزیه غلیظه دل خاک طوطی همه دم کشته چایان با  
غمناک سینه ماتم لب تشنه مظلوم حسین است عالم هرگزین تعزیه پیشون شین است

و جهان افغان و دشمنان امام حسین هم تا قیام قیامت مدام لعنت بادا یا چه جواب خواهند  
گفت که آن دو سیاهان در ساعی که جناب خاتون قیامت دندان شکسته پدر بر کوه  
خود را بر کف گرفته و غماز پر خون جناب علی ابن ابیطالب بر فرق گذاشته و جانه برهنه لود  
جناب امام حسن با پاهای خون الو و جناب حسین را برد و شرافت کرده و باین هیئت بجزا  
محشرید و در نزد قایم شرابی بایستد و گوید غلام داد میرا از تالان فرزندان من  
حسن و حسین بستان و عویش از تالان شوهرم بکش ای غافلان سیر روزگار این در محله  
برد کردید و برای عیش و روزی و نیا خود را مضروب و ملعون ابدی کردید غلامان  
و انتقام شمار از یاده کرداند و شیعیان را بسبب محبت با قیامت از عذاب عالم بر رخ محشر  
و جهنم نجات دهی و دوستان دای عیان جلد بر کمر یا چگونه بسیر روزگار بعد از شما  
فرزند احمد مختار خندان شود یا چگونه دلهای شیعیان بعد از غم داند و مویای غریب  
باید بسیر باغ و بوستان شود زمین ما جرادلی بجهان بی ملال نیست فادغ دلی  
از این غم فکری خیال نیست در شش بیج تعزیه داری نزدال نیست در باد کاه نه  
کرای ملال نیست نرهای تدهسان همه بر زانوی غم است در هر یکا که می نگری جنم  
ماتم است در هر دلی که می نگری منبع غم است در دل نهفته داغ شهیدان مگر کم است  
از این چه شورش است که در خلق عالم است با این بی نوبه و چه قرار چه ماتم است افغان  
شور غوغا در جمیع هفتین کو با که منکشف شده درین دین باز این چه شورش  
علیهی است که از زمین بی نفع مور خواسته ناعشر اعظم است غلی و روزگار چه طلای نیست  
مظلوم ز کس جین شود نیست بر تالان او بقیامت باید نیست که جزا نمیشد قیامت



دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است ای تفریه داران وای شیعیان علی این  
 ای طایفه ایار و باشد که معلوم کرد بلا بال تشنه در وقت زوال در حالت نهانی  
 میان لشکر کفار و در برابر دشمنان خونخوار یکدوش و تنها ایستاده باشد و شربت شهادت از آن نامور  
 به حیا طلب کند و ایشان در جواب بگویند که ای فرزندان رسول خدا اگر تمام روی زمین را  
 بگیرد که یک قطره بنمیزد چنانچه چشاید بعد از آن با جناب باین کلمات خطاب کنی  
 حسین بن علی که گفت بگویم فقد جان از تو وای مضایقه داریم این نان از تو حیات اینک  
 دیگران نان خواهی یافت چنین معامله را پس خواب خواهی یافت این چه جای بود  
 است که آن کافران سنگدل نیست با نام غریب و معلوم کرده اند و این چه راه بود  
 که آن حرامزادگان بصید محرم گوی یا نموده اند یا این ملعونان از بغض و عناد و بیایست  
 باین حرکات پیاپی شده است پس محبت و یا کارهای میسر سازد که انسان شرم از کارهای  
 نوزاد کشتن الهی و سرور پیشتر از ایشان کند و از خطر ترا بالایش با هفتاد و  
 از فرزندان و اصحاب و اقربا در هر ای که بلا شهید میکند بطبع جایزه ببرد چون فرات  
 لغت ابدی بهشت و شرف جایزه خالی مجید می کشند و تا روز محشر بخت خداوند است که  
 لغت جمیع خلق عالم را ایشان و لذت دور و دور طاعت و عبادت و ایستقامت و  
 برایشانند و جنابا حدیث در قرآن مجید میفرماید که و سيعلم الذین ظلموا انهم لن يضرهم  
 شیئ من بعد وای خواهند دانست کسانی که ستم کردند بر محمد و آل محمد که در کجا قرار خواهند داشت  
 بعد از مردن یعنی بازگشت ایشان یعنی خداست و خدا از مای ایشان در جهنم سوزان  
 کرده است چنانچه فرموده است که اعداءهم فی جهنم و سائر اعداء ما در کرده است خدا را

وای

ای شیعیان  
 ای طایفه  
 ایار و باشد

ایشان جهنم را و جهنم بد جای است برای بازگشتن خلاصای و دوستان وای محبتان خاندان  
 رسالت و جانبازان کوی سعادت و از روی مندان شحات شاه ولایت و شیعیان  
 عصمت و طهارت بدانید که قبیح بقای و وفای ندارد و آخر الامر نامه عمل با شما میرسد و  
 بر میسد و باید از دنیا فانی و بی سرای جاودان و رحلت کنید و از این منزل پذیرم و محبت  
 کوچ کنیم و با وای مقیم رویم که هر کس از اینجا کوچ نباید کرد و در جای ساکن می باید شویم  
 که هر کس از اینجا ماند ماندگان نرسد و از روی کنیم که کیساعت دیگر ما را مهلت  
 ندهند تا ناله و نندازد عمر گذشته را بکنیم و توبه برای سفر آخرت بیاوریم و در آن وقت  
 نرسد و التماس و استندای ما فایده ندارد و تلخا باید از این دنیا کوچ کنیم و هیچ  
 چیز از مال و اسباب دنیا فایده نخواهد داد که از آن قالب چندین هزار سال در عالم برنج  
 نرسد کلاه کنیم و چون مار و دوبره برای حساب کنند از آن قالب رجوع بهین تالیفات  
 دنیای کنیم و در محشر ایشان شویم و این مقدمه آثار خالق عالم در سوز و مبارکه تقدیر  
 المومنون بیان فرموده است چنانچه میفرماید حتی اذا جاء احدکم الموت قال رب ارجع  
 لعلی عمل صالحا فینا ترک یعنی و قیامت برسد و از ایشان پس چون مشاهده کنند که  
 گویند خداوند ما را بدینا گردان که شاید عمل شایسته کرد و بدینا گردان بودیم بپایان  
 حق تعالی فرموده است وای ایشان یعنی بیان امتناع فرموده است باین معنی که میفرماید چون  
 بد کاران ضایع روزگار و محال است که جان کنند میسر شد و هر که مشاهده میکنند و از  
 فطرت و معیشت و ابطال عمر و ضایع کردن اوقات و متابعت هوا و هوس و لذت نهی  
 دنیای فانی پیشتران میشوند و استندای میکنند که خدا یا حال بدینا گردان که عمل شایسته



که در دنیا نماند کردیم المال بجا اریم خطاب الهی می رسد کلا یعنی هر کس ممکن که بدینا برسد  
و این معنی را حق تعالی بجناب رسالت مآب پیغمبر اکرم الزمان خبر داد که کلا یعنی بکلی ای محمد که هر کس  
ما ایشان را محبت نخواهیم داد و بدینا برخواهیم کرد اینها کلمه هو قائله یعنی این سخن را  
است و آن شخصی که در حال شرم میگوید چون نایده بمال و ظاهر میباید در دنیا  
که دیگر نماند بدید که از این منزل کوچ کرده اند خودش در فکر این باشد که من هم باید کوچ  
کنم و تبارک بکند و بعد از آن حق تعالی فرموده است که من در اینم بمنزله ای یوم میباشون  
یعنی بعد از مرگ برای ایشان فاصل ایست فار و زنی که محشر محشر شوند و باید بدانند که  
در روز محشر اصل و بنجاب کسی را نمی پرسند بلکه از اعمال آدمی می پرسند چنانچه حق تعالی فرموده  
است که چون علم برنج گذشت و وقت حساب خلق رسید امر میگویم که صور برده شود یعنی  
مرد مراد از آنست که بر خیزند برای حساب فاذا نفعوا الصالحین و الاصلاب بینهم و الاصلاب  
پس چون صور قیامت دیده شود از اصل و نسب کسی نخواهند پرسید و هر کس بگوید و حق  
است پس عمل ایشان سجده شود و حساب ایشان پر و اخسته شد نامهای اعمال هر یک  
راش و چپ داده شود و میزان عدل و عدالت سجده شود و بنی ثعلث موازین فاولها  
هم المصلحون یعنی هر کس که نافع اعمال نیکش زیاده از بدیهایش شده پس این جماعت از عدل  
خدا بجزا یافتند و بدو جزا اعلای بخش خواهند رسید و با آنکه اینها هم در پیش حساب و  
محبت خواهند شد و من خفت موازین فاولها الذین خسروا انفسهم به جهنم خالدون  
و هر کس که عمل نیکش کمتر از بدیهایش شده پس این جماعت کسانند که نقصان خودشان رسانده  
بلکه جوایز افسوس و دانهای قیمتی را از دست داده اند و هر چه بخواهند عوض گرفتند قلیله که از خود

سفر داشتند که بود و هر چه پنداشتند پس ایشان در جهنم غلظ خواهند شد و هر کس  
بخانه برای ایشان خواهد بود تلقی و جوهرهم النار و هم فيها کالحون یعنی کوشتهای صورت  
ایشان را آتش جهنم میسوزاند و صورتهای ایشان از کشت خالی میشود و استخوانهای  
صورت ایشان نمایان شود و ایشان در جهنم بد صورت و مویساک میشوند مجد که  
نظر بصورت ایشان نمیتوان کرد پس خطاب الهی رسد بایشان که ای رومیها ان ال  
تلقن ایان خلقی علیکم نکنتم بها تکذبون یعنی یا وقتیکه ایات مرا در دنیا برای شما بخوان  
در روز پیداشنید و تصدیق نمیکردید یعنی شما را اعتقاد در دنیا بکار من نداشتید  
پس ایشان از راه استغاثه گویند و بنا علیک علینا شقونا و کنا من ماضی الدین یعنی بدین  
بر ما غالب شد و ما در دنیا گمراه بودیم و محبت دنیا خرب داد و گمراه شدیم بر بنا آخر  
منها عدنا فاننا ظالمون پس اگر دیگر گناه کنی استیجاب و ان ملائمت عذاب و غضب و صدم  
الوقت ما را در جهنم ما را بخندند که دان خطاب الهی از راه غضب بایشان رسد که اخسوا  
ولا تکلمون یعنی خاموش باشید و دیگر بعد از این با من سخن نگویند آنرا کان خفی من عیبا  
یعنی کون ربنا انما غفر لنا وارحمنا و انت خیر الراحمین یعنی ای اصل جهنم بجا طریقی و بر پایه  
در دنیا بدکان من من میکنند که بر و بر کار ما ایمان داریم بتو پس ما را بیامرز و رحمت  
کن بر ما که تو بجز رحمت کند کلمه فاعلم انهم حر یا حق السویم ذکر می و گنیم عیبت که پس  
شمار بشنوند از ایشان میگویند تا وقتیکه دیگر در برابر شما نام مرا نمی بردند پس شما را  
بایشان یکدیگر میدهد و میخندد و بدید که جز جهنم الیوم با صبر و انهم هم القادرون  
من الان و در دنیا خود را از این روزگار فرستاده اند و در کلام بسبب چیزی که بر رفتار و عیبت

در روز قیامت حساب و جزا



کردند و ایشان امر و مرد و رجه اعلای بشت نشاند خلاص اهل جهنم را رخت دعا کردن  
نیز نمیدهند و باید که بزنند و عذاب بکشند و خیال نکنی که عذاب جهنم آتشیه بعد از اهای دنیا  
نشان کرد که صفت و تعریف داشته باشد هرگز ممکن نیست که کسی بطریق تواند دانست  
عقل آشکار شود و این عذاب جهنم توان کرد از جهنم خبری میشنوی دشنازد و در  
با تشداری پای در کوزه خدادی نه تا به پنی که چه بر سر داری خلاصه محبت دنیا کار  
جای هر سعادتی که خداوند کردیم و هریم مهربان امر نزنند یکبار روی رخت از بنده خود  
میکند و هر قدر از بنده در جهنم استغاثه میکند حق تعالی بفرماید او نمیرسد و او را از  
کردن بین منع میکند و از صدای و بدش میاید و خیال نکنی که عذاب جهنم تمام شدن در  
که آتش جهنم بدن که کارا نامیسوزاند و ایشان تمام شوند این خیال باطل و محض خفا  
چرا که هرگز مرگ و حرکت نیست تا از برای اهل بشت و نه برای اهل جهنم و خداوند تمام در سوخت  
نشان داده است که آن الله بن کفر با یا شاسوف نصیحت نماید یعنی بدست که آنها با یا شاسوف  
نداشند زود باشد که ایشان را داخل جهنم کنیم کما انفع حلوهم و بدلتهم جلود غیره  
العذابان الله عز و جل حکما هر چند کشت و پوست ایشان بسوزد از نزد بدن ایشان  
و پوست تازه بر وی یانیم غیر از آن کشت و پوست بیشتر تا اینکه عذاب از نو بختند بدست که  
غالب است و در بشت که دار است و هرگاه خواهد میتوان که هرگاه که میکند محض حکمت و عین  
مصلحت است چیزی که هر کس موافق عملش خواهد بود و زنها را برادران که کان میکند که  
در روز قیامت کسی بگوید آنها خواهد بود تهن و نه فرزند و نه برادر و نه برادر و نه خواهد بود  
نه در وقت چنانکه هر یکی از ایشان بخود گرفتارند و حق تعالی در سوخته میاید که عیس فرموده است

که یوم یقر المزمع من آجینه و آیه و صاحبش و بنده لکل امری منهم یومئذ شاق و یومئذ  
یعنی روزی که بکسی بر سر کس از برادر و مادر و پدر و رفیق خود و فرزندان و فرزندان خود  
چرا که کس اشغال گرفتار خواهند بود و کس دیگری نخواهند پرداخت پس هر کس که نیکو کار است  
و هر کس بد کار است و رویاه است چنانچه حق تعالی فرموده است که و جوه یومئذ مسفرة فاکثر  
مشترک یعنی روهای شیعیان علی و در روز محشر سفید و زرد و خندان و غمخواران و جوه  
یومئذ علیها غرة تر معفاخرة و روهای دشمنان علی و در روز محشر نارنگ است و  
کویا سیاهی مطلق بر روهای ایشان پاشیده اند و ایشان رویا عسور میشوند  
هم الکفره العجزة این جماعت دشمنان علی بن ابی طالب میباشد کافران و نافرمایان  
خدا پس معلوم میشود که شیعیان علی بن ابی طالب در وقت جان دادن و در عالم  
برزخ و محشر و رسید خواهند بود و دشمنان آنحضرت در هر جا و رویا خواهند بود  
چنانکه آیات قرآن و احادیث دلالت بر آن میکند اما از آیات قرآن در باب شیعیان آنحضرت  
در وقت جان دادن و رسید میشوند بسیار است از جمله در سوره قیامت فرموده است  
که و جوه یومئذ ناظرة یعنی روی شیعیان علی و در وقت مردن تازه و خندانست یعنی  
نظر خودش خود را تازه و خندان خواهد دید الی مرتها ناظره و نظرش بجهان لطف خداست  
و انتظار رحمت خدا دارد و این مقدم در وقتی بر شیعیان آنحضرت مرو میدهد که حق  
امر میفرماید ملائکه رضوان و خازنان بهشت که از کلهای بشت و باویشتر عفران بهشت  
دست و دست برینندند و در وقت حاضر و حال کنند شیعیان علی و بدین ایشان رفت  
و چون وقت جان دادن شیعیان میشود خطاب الی بعضی از اهل بیت میاید که ای فرزندان علی و جابجا



فلان من و روح او را بجانب من بیاورد و او را از علی بن ابی طالب و شغل های دنیای قاتل آزاد  
کردن پس ملک الموت با پا نصد فرشته رحمت نزدان شیعه آید و هر یک شاهی از پیران  
بهشت و ریشة زعفران بهشت با خود دارند و چون نزدان شیعه رسیدند شیطان ملعون  
نظر بایشان کند فریاد زنند که شاگردان و لشکرا و بشوند پس لشکر شیطان از او پرسند  
که ای آقای ما چرا چه شد شیطان ملعون کو بدید که می بیند این کراحت و این عزت که باین  
شیعه علی حق تعالی داده است شما که باین دید که از حال این شخص غافل بودید ایشان کو بدید  
آقای مالدان که ما همیشه سعی کردیم که بلکه او را با هم او بپریم که شاید بعضی از علی بن ابی طالب  
نکند حریف او نمیشدیم که او را بدیم و اقرار از حال خود بود و فریب ما را نخورد و بعضی از علی  
و رضوان الله علیه فرموده اند که مؤمن را خوشحالی و سرور و راحتی که در دنیا حاصل میشود  
در وقت مردنش حاصل خواهد شد یعنی در دنیا هرگز خوشحالی و راحتی ندارد و بعضی از علی  
روایت کرده است شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمة که حدیثی است از امام جعفر صادق علیه السلام  
که فدای تو شوم ای فرزندی رسول خدا ای ایا من که شیعه علی بن ابی طالبیم باشد  
مهر نش ناخوشی دارم حضرت فرمود لا والله بخدا قسم که مؤمن از مهر و نش گذشت و در وقت مردنش  
حضرت فرمود که ای صدید بدان که چون ملک الموت بنزد شیعه علی بن ابی طالب حاضر شود  
که قبض روح او کند آن مؤمن خرم میگردد پس ملک الموت با او میگوید و دست خدا جری  
ملک و بدان قسم بانکه که جناب محمد را پیغمبری فرستاده است که من مهر با تو می توانم بپذیرم  
یعنی هرگاه بپذیری تو در این لحظه نزد من حاضر میشد این قدر که من با تو مهر را می توانم بپذیرم  
مهر را بپذیری که بعد از آن عز را بپذیری که بدید که چه خود را بکشد و نظر کن پس چون آن نظر کنی

جناب رسول و جناب علی بن ابی طالب و خاتون قیامت و سایر ائمه هدی را بر می بیند  
و از آن کوی که ای شیعه علی بن ابی طالب بدان که آن پیغمبر خلافت و این جناب علی بن ابی طالب  
و این حضرت فاطمه زهرا است و اینها امام حسن و امام حسین و ملک اما ما را با و بشناس  
تا امام زمان قائم میسران مؤمن نظر بایشان کند و عز را بپذیری که بدید اینها رفیق تو اند بعد از  
و هرگز از تو جدا نمی آید که پس آن مؤمن چشم خود را بکشد که ناگاه پیرده حایل شود  
و آنرا حدیثی از نظر او غایب شوند پس آن مؤمن اشک حشرش از دیده فرو میریزد و بگوید  
الحمد لله که یا ایها النفس المطمئنة یعنی آنکه آرام گرفتنی یا محمد و آل محمد و ارحم الراحمین  
مهرش یعنی باز گشت کن یسوی پروردگار خود در حالتیکه خوشنود باشی از عطای پروردگار  
خود و از رفافت و دوستی اهل بیت رسالت و پسندیده خدا باشی بسبب عمل شایسته ناگاه  
به عبادی و داخل جنتی داخل شود و نصف بندگان شایسته یعنی محمد و آل محمد و ارحم الراحمین  
بهشت من که آماده کرده ام برای تو و ایضا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر شیعه  
پیرکاری که میرد جناب رسول و علی بن ابی طالب را می بیند و رسول خدا را و میگوید  
که سر رسول خدا را بشاوت باد نماز حضرت خدای علی با او گوید که منم علی بن ابی طالبم که خوش  
میداشتی مرا ام و ز رفعت میرسانم تو را وی گوید که من پیرسیدم از حضرت امام جعفر صادق  
که یا کسی هست که این احوال را مشاهده کند بعد از آن بدینا بدید که در حضرت فرموده چون  
این احوال را مشاهده کند می میرد و این مرتبه را انسان بلدان بعد از آن حضرت و بعضی  
که این بشاوتیست که خدای تعالی فرموده است که اهل ایمان و تقوی که شیعیان علی بن ابی طالب  
باشند در دنیا و آخرت بشارت رحمت بایشان میدهند همین بشارت است که در دنیا و آخرت











بشعاع خود خلاصای عزیز من نگری برای خود بکن که غفر بپاشد که انقباض عرق بکند  
و عمر خود را بر سر بی و ذای شعیان در نزد تو خواهد آمد و از تو خواهد پرسید که ای فلان  
من کی لباس فاخر از مهر حرام پوشیدم اگر از حلال ممکن میشد نمیپوشیدم تو چرا از مهر حرام  
لباس فاخر پوشیدی و اگر بگردد تا یک جواب خواهی گفت که من از کاسی لباس فاخر و قماش  
پوشیدم و از مهر کسب حلال بخریدم جواب خواهد فرمود که ای حق لباس فاخر از مهر حرام  
و نه زمان فرمایان بود که از وسعت مرتزق خدا بایشان رسیده بود نه اینکه بایست تو نیک  
طاعت و بندگی و نیک تحصیل علم کنی و نیک موعظه و نصیحت کنی و تحصیل لباس فاخر کنی که در  
ترا تعظیم کنند و نفوس تو آرام بگیرد ای بادران چه جواب خواهی گفت در همین یک کلمه تا بجا  
که در باب خود که ای لذت و خوشبخت و خوش و سوسیه و ممانهای دیر و عاداتی که در  
و نه شرای ناپایه و جواب بگویند یا آفتبندی آن حدیث را که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
یعنی شخصی از جناب رسولم پرسید نیک چه چیز از برای من در دنیا کافزادست حضرت فرمود  
مایست جوعلک و ماستر عورتک یعنی چیزی که دفع کسالتی از تو بکند و چیزی که عورت را بپوشد  
و ان کان لک بیت یطبخ فیج و اگر خانه هم داشته باشی که کسب تو سبب افکند پس خوشبختی از  
و ان کان لک دابة تر کبها نذاک و اگر حیوان داشته باشی که در وقت حاجت سوار شوی  
نیز خوبست و انت مسئل عما سولی ذالک عاقل غیر از اینها چیزی در دنیا داشته باشی حرام  
از تو خواهد پرسید که چرا این چیز را در دنیا داشتی بیوی عزیز من و دیده بصری که  
و بر پهن که لباسیکه سفر عورت باشد از کدام جنس است اثبات و نه لباس فاخر و نه زینت  
صاف از سر نهان کن و بپوش که حضرت رسولم فرمود که اگر عورت را پوشد پس چه حرام

نیز ساق میشود و چل باید تلاش کنی که البر و قصبه قلکار بجز ساق و چرا باید هیچ ناپسین  
مانند نشیله خود را بچراغ به بچینه و پسین چهار شنبه و پنجشنبه که هیچ جمع کردن و قنند  
عبادت و طلب علم و شراست در آن و قنند چادرهای خود را پاکیزه شسته بر سر بکشند و پس  
و تون بردست که نیک بجمع باز آورند و هزار کلمه سخن به موده با هم بمان زنند تا آنکه آن  
رسول حق را که نشه بجا بقطب برانزردند که بختش با الهی یا نافرمان کنند یا احدا را بفرست  
صفت که این زمان که همه تصدیع میکنند و لباسهای نرزد و هیچ مانده خرد حلال  
بر خود می پوشند و پالان خود را نیکو میکنند مطلق خبر ایشان از مسائل خود را  
وین خود ندارند و نماز را در وقت میکنند و اصول دین را بطریق عقل و نقل نمیدانند  
و احادیث غایتون قیامت و مادر اصل حضرت طهارت و محرم سر پاره غرت و وحش  
و بانوی حرمین و بنش رسول الثقلین و زوجه فاطمه زهرا و حرمین حاتم الحسین و بنش  
و بنش حضرت فاطمه زهرا را نشیندند که از انجیل جدیدی است که فقط کینه از حضرت زهرا  
کرده است که آن معصومان از چرخ ریشتن چهار قدی از چشم شر ساخت و بیافتن و بر  
خود افکند و میکشید مرض کردم ای خاتون قیامت خدا دیده دشمنان ترا که بمان  
کنند و دیده مبارک تو که بیا میان و فدای تو شوم تا بماند که هر کس لباس تو پوشد  
خندان و نه حال سیب باشد شمار امباد کباد که چهار قد تو خدا بشما عطا کرده است فدای  
تو شوم چرا که بی میکنی آنحضرت فرمود که ای فخر کرمین از این راه است که چون عمر من  
رسد و قبض روح من شود و محمل مطلع بمن وارد شود خدای تعالی من بر سکه نهد  
چهار قد تو که تحصیل کردی از این نعمت چگونه شکر من کردی و چگونه عبادت کردی ای



فصل پنجم در جواب کلامی که شکر این نعمت از قوت من بیرون است پس هرگاه که خالق و قیامش که بندگان را  
 عالمیانشان را لباسش باشد و ان شکر گذاری و ان که بیرون ازای ان معصوم باشد چنانکه  
 سزاوارست که زنان مادرشان که ادعای کینتی ان معصوم دارند میخواهند که محنت و سختی  
 ریشتن و خیاطی و سایر کسبها را بکسب قماش فاخر بپوشند و ترک عبادت و تحصیل  
 علم و واجبات خود کنند بکار باشد که بندگان با نامحرمان معامله نکنند و کینتی هائی  
 بدون فرموده الهی خود و بدون فرموده اقایان خود که جناب رسول خدا و ائمه اطهار  
 و سایر ائمه باشند ان کینتیان فرموده ایشان با نامحرمان معامله کنند و کمالاقتیاست  
 شریف مطهر مقدس رسول خدا که زنان و مردان مخلوق را که گاهی میشود مجذبی که بکس  
 زن و مردان هم قشرد و گاه میشود که نامحرمان نظر بر بعضی اعضای نامحرمان  
 میکند و اینها هم بسبب معامله زن و مرد است و اگر کسی خواهد که منع ایشان بکند جاهلان  
 زمان عیثا خواهند کرد و این عملی است که از عهد قدیم استمرار گرفتار و کسی را سزاوار  
 نیست که منع این عمل میکند یا ان جاهلان که این سخن میگویند این قدر قباحست نمی فکند که  
 بگویند که نامحرم که در زمان رسول و ائمه زمان غایب شدن امام استمرار داشتند چرا  
 ترک میکنند و میگویند که فلان عالم و فلان مجتهد را پیش نیست که این زمان نامحرم است پس  
 نامحرم که واجب عینی است و هر کس نامحرم را واجب عینی نداند کافراست مگر یکس که نامحرم را  
 و ضیفه امام اصل دارند یا نایب خواص امام اصل پس اگر کسی بدون دلیل شرعی نامحرم را یا  
 صوم ماه رمضان را مثلا یا حج را یا علی از واجبات واجب فضا کند که فراتر است پس چگونه میشود  
 که نامحرم که عبادت خداست نبض قرآن و احادیث مستفیضه و حج و زکات و غیره عینی است بر هر کس

که شریک جمعی را اوج شد و این عمل را میکنند بهانه سخن مجتهد یا غیر مجتهد و استمرار  
 ملاحظه نمیکند و در باب جمعی باز که امریست خلاف شرع و بیع او در وقت نماز جمعه  
 که خدا و تم الهی فرموده است و احادیث در باب حرام بودن معامله در وقت اذان و بعد از آن  
 بسیار وارد شده است و باجماع علماء معامله در وقت اذان و در ظهر جمعه حرام است و بعضی  
 ان معامله را نیز باطل میدانند بنا بر فتوی معامله اذان و در ظهر جمعه و در جای که نماز  
 جمعه بخاید البته حرام است خلاصه ای شرم ندارم ای شیعیان که ادعای شیعیان میکنید  
 و چندین فعل خلاف شرع را مباح و جایز میدانید و شرم از خدا و از خداوند ایا انفاق  
 ما و شما یعنی جناب علی بن ابی طالب هرگز دروغ گفته یا دروغ گفتن را جایز دانسته  
 که ما و شما دروغ گفتن را جایز میدانیم و اگر خواهی گفت که دروغ گفتن را مثل این  
 دیگر که معصیت حرام میبایم و از روی ان ما سزاوار میشود و سهو و نسیان لازم است  
 افتاده که هیچ انسانیست که سهو و خطا نکند چنانچه خواهد بود در یوان سهو و خطای بندگان  
 گفته معفو مرتبت که در کار چیست این شاهد شهادت بسیار فاضل دارم  
 اما هرگاه سهو و خطا از انسان واقع شد عیث توبه نیز برایشان واجب است چنانکه  
 ملا محسن فیض در کتاب جمیع البیضا فرموده است که قرقر ندان ادم اگر سهو و خطا را از  
 حضرت ادم میدانند باید توبه را نیز میراث آنحضرت بدانند و چگونه ادعای وراثت  
 میتوان کرد و حال آنکه پدر ما حضرت ادم از راه سهو و خطا بغیر و سهو و نسیان  
 ملعون یکساعت ترک اهل کرد و در دیش سال باران سهو گویند و زاری و توبه  
 و استغاثه کرد بعد یکسال از هر طرف صورت آنحضرت اشک مانند نودان جاری بود



روزهای آنحضرت در بیابان خفته بود و بر حال خود گریه میکرد و اشک از دود و طریقه  
آنحضرت جاری بود که ناکاه و در صورت آنحضرت نشسته و از  
دیدن آنحضرت خورده اند پس یکی از آن مرغان بدیگری گفت که این آب هم تلخ و هم شور است  
چون زبان مرغان و سایر حیوانات را میداشت و می فهمید چون این سخن را از آن مرغ شنید  
آتش نداشت و حسرت زبان نکشید و گفت ای حیوان آب چشمم کنه کاران هیز از این نمیشود  
خزتم به حال آدم هم گریه و از این غریبانه ای که آنحضرت بجای خود کرده و تو به ما و فرستاده  
و بیان تو به آنحضرت در فصل دوم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی خلاصه چه غفلت است که  
ما حضرت آدم را باز از یک ساعت تراش اولی و دویست سال گریه و زاری و توبه و استغفار  
و تپانها افشاید و ما و شما که چندین سال معصیت کرده باشیم یک ساعت گریه و توبه  
و توبه بدرگاه خدا کنیم و باید انسان تفکر کند در کار خود و در عاقبت خود و قدرتی  
خدا باید تفکر کند در اینکه چرا خلقتش کرده اند و عاقبتش بکجا خواهد رسید چنانچه  
محسن رحمت الله در کتاب محمد البیضا در ربیع رابع کتاب در فکر تفکر فرموده که حدیثی در  
شده است باینکه فکر کردن در یک ساعت بهتر است از عبادت یکساله و باز فرموده است  
حق تعالی در قرآن مجید بسیار تاکید کرده است بر تفکر و اندیشه و تفکر و اندیشه  
وجود خودشان و در آفرینش وجود آسمان و زمین و کوهها و درختان و دریاها  
و بیابانها و حیوانات و سایر مخلوقات تا از هر مصنوعی بی بصالتی پدید آید و خداوند  
بشناسد و قدر منزلت خود را بداند و از دنیا بگریزد و نظر بجهانهای دنیا  
و فکر کند که آنچه چند تصدیعها کشیده اند و این عمارت را پوشیده اند آیا چه جوانات

و تا زمینان در این عمارتها زندگانی کردند و چنانچه از این عمارتها بجا مانده  
و منزه و چه نوحه و مانع از معنی ایشان گرفتند و دیگران بعد از آن طایفه بر ایشان  
بجای ایشان نشاند و ایشان نیز با حوال مختلف زندگانی کردند کاهی پشادی خوش  
و کاهی غم و محنت و کاهی نیاز و نعمت و کاهی بصرت و ایشان نیز از این امر بیچاره  
کهنه سرای ویران بار کردند و اساس و اصل عیال خود را انکار کردند و ماینز با این  
ایشان از این کهنه ویران بار کنیم و مال و دولت و اساس و رفقا و عیال خود را انکار  
کنیم و دیگران بجای ما نشینند و نشینی بجای دیگرها بماند و نشیند بجای تو دیگر  
و باید تفکر کند در آفرینش آسمانها و زمینها و سایر مخلوقات از ماعیان در راه  
هو و جانوران صحرا و گیاه و میوه و نعمتها که خدای تعالی برای بندگان خود خلق کرده است  
و هر یک از این نعمتها چندین هزار ملک را خلقی تعالی برای تربیت آنها مقرر فرموده است  
چنانکه هر نفسی ناله که بدهان انسان میرسد و در یک لحظه صد هزار ملک معطل  
شده اند که آن نعمت بدهان انسان میرسد و در تفکر هر نعمتهای خدا و تفکر در مخلوق  
خدا جناب باری تعالی شانه فرموده است که و یفکر و یفکر و یفکر و یفکر و یفکر و یفکر  
ما خلقت هذا بالاطاعت انان تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمینها و میگویند  
پروردگار این آسمانها را عیث خلق نکرده و در همان کتاب از این عباس روایت کرده است  
که کوهی تفکر در باب خدا میکردند پس جناب رسول خدا با ایشان فرمود که تفکر بکنید  
این مخلوقات را چگونه خلق کرده است و تفکر در باب خدا میکند چه که خدای تعالی هر کسی بخواهد  
شناخت زبان طریقی که باید شناخت و حدیث دیگر در محمد البیضا مذکور است که حضرت



رسوله بجا می وارد شدند و دید که آن قوم در فکر خود فرو رفته اند پس آنحضرت فرمود  
که شمارا چه شده است که سخن نمیکوید ایشان گفتند که تفکر میکنیم در باب خدای تم خیز  
فرمود که تفکر در ذات خدا نمیکند و نخواهید بدانید که حق تعالی چگونه است اما تفکر در افرینش  
خدا بکنید که چگونه خلق را آفریده است پس بدو رسید که در مغرب زمین یکز میستی هست و روشن  
که روشن آن زمین نور آن زمین است و وسیع آن زمین چهل روز است و در آن زمین  
هست از خلق خدا که هر یک چشم زدن تا فرما نکرده اند گفتند یا رسول الله شیطان چگونه  
از حال ایشان غافل مانده است حضرت فرمود که ایشان میدانند که شیطان آفریده شده  
یا نه عرض کردند یا رسول الله ایشان از فرزند آن آدمند حضرت فرمود که ایشان میدانند  
که آدم خلق شده است یا نه و حدیث دیگر وارد شده بطریق خاصه و عامه که آنرا خوانند در جمیع  
الایضا از شنیدن آنکه شیعی جناب رسول که ما عایشه هم صحبت بود پس چون آنحضرت از جای  
و فرمود که ای عایشه بگذار مرا که مشغول عبادت پروردگار خود شوم پس حضرت نزد یک تشک  
آل رفت و وضو ساخت و بنامز ایستاد و آنقدر که گویست که پیش مبارکش تر شد بعد از  
بجاء رفت و آنقدر که گویست که زمین تر شد و بعد از آن بر پهلوی خوابید تا ایلا برای نماز  
آمد و آنحضرت را نا اگر که نماز صبح رو پس چون بلال آنحضرت را باری حال شنید کرد  
عرض کرد که یا رسول الله چرا که میبکشی و حال آنکه خدای تم و عده تو فرموده است که کتاب  
است نماز بیاورد حضرت فرمود که دای حال تو ای بلال چگونه میبکشی و حال آنکه امشب  
"یا من نازل شده است که ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الالباب و انهار و الالباب  
لا اله الا الله یعنی بدو رسید که در آفرینش آسمانها و زمینها و در آفرینش شب و روز و خدای

بای عاقلان بعد از آن حضرت فرمود که دای حال کسیکه این آیه را بخواند و تفکر بکند  
نکند و تفکر بجا حیثهای مخلوق خدا نکند و آنحضرت ایستاد و فرمود که تفکر انسان را  
بسی عمل خیر و آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که افضل عباد خداوند و تفکر  
و آیتها در کتاب مجله البیضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اگر کسی که اگاه کردن دل خود را  
به تفکر در سیرت و اخلاق و احوال و باری است و باری است و باری است و باری است و باری است  
و در همان کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که عبادت و بندگی کردن بخانه و باری است  
بلکه عبادت آنست که کسی تفکر در صنعتهای خدا کند و از این جمله احادیث بسیار است که با  
طول کتاب میشود و همین قدر را اختصار کردیم پس تفکر کردن از جمله عبادت بلکه از  
عبادت و تفکر در وجود خود کردن خیرین تفکرهاست چرا که چون نظریه وجود خدا  
خود میکند و راه بجا الی خود میری و هر کس که خود را شناخت و دانست که خدای تم او را  
از عدم بوجود آورده است از ملائکه بهتر میشود چنانکه گفته اند خورش را بشناسی آسمان را  
حق که شوی هر که را بشناخت خود را جبر نیلش چاکر است جسم انسان چون طبعی است  
و کنش ذات حق هر که او خود را چنان دید از ملائکه بهتر است و در کتاب کافه زو  
کرده است که نزدیکی با حضرت امام رضا علیه السلام احتیاج کرد در باب شناختن خالق عالم پس  
حضرت امام رضا علیه السلام با او مکالمه کرد و حدیث طولانی است تا سخن بجای رسید که آن نزدیکی  
از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که خدای تم در کجا میباشد حضرت فرمود که چون نظر بر جسد خود  
میکند می بیند که نیست که زباید و تا از این بر وجود من لایق باشد یا کمتر از این کار ساری  
از من شود و در عرض طول و دفع مکاره و در حقیقت نفی بسوی بدن میداند که در بنا



باله هشت پس چون وجود خود را می بینم و تصرف خود را در آن جسد می بینم افکار را دارم و آنکه  
کردن شکران بقدیر خدایت و آوردن ابرو که دایندن با دها و مکان شمس و قمر و ستار  
و غیر اینها از آیات عجیبه روشن است یقین میدارم که اینها را خالق وافرینده است و در  
اصول کاذب نیز از علی بن ابراهیم روایت کرده است که عبدالله دیضائی از هشتم ابن الحکم  
که از صحابه کبار حضرت امام جعفر صادق بود پرسید که ای هشام آیا خداوند هشت  
هشام گفت بلای خداوند من بسیار توانا است عبدالله گفت آیا خداوند توانا است هشام گفت بلای  
من بسیار توانا است عبدالله گفت آیا خداوند توانا است که دنیا را همین چشم که هست در تخم  
مرغی داخل کند که نه تخم مرغ بزرگتر از آن که هست شود و نرد دنیا کو چکتر شود هشام  
گفت مرا مهلت ده تا از امام خود سوال کنم عبدالله گفت یکسال مهلت تو باشد تا جواب  
من بگیری پس عبدالله از مجلس هشام بیرون رفت و هشام سوار شد مجدداً حضرت امام  
جعفر صادق را رسید در مدینه و از آن دخول حاصل نمود و در مجلس آنحضرت داخل شد  
و فرمود که در کتب یا بن رسول الله عبدالله دیضائی از من سئید پرسیده است که از حضرت صادق  
چانه او را نمیتواند که حضرت فرمود که چنانچه تو پرسیده است هشام عرض کرد که چه چیز است  
پس حضرت از هشام پرسید که تو چند حواس ظاهری داری هشام عرض کرد که پنج حواس را  
داریم فرمود که کدام یک از چکتر است عرض کرد که چشم از هر حواس کو چکتر است فرمود که  
می بیند چه قدر است عرض کرد که بقدر حدی که با آن پس حضرت فرمود که ای هشام نظر کن بر  
و به بین که چه چیزی بینی هشام سر را بالا کرد که خدای تو شوم آسمان و زمین و خانه را و  
و کوهها و درهها را بر ابرو بادیدم پس حضرت فرمود که ای هشام بر سرست که خدای تو که

کو داخل کند آسمان و زمین و کوهها و دریاها و صحراها و غلها را و در یک بعد از ظهر که آنوقت  
تا و راست بر اینکه تمام دنیا را داخل مرغی کند که نرد دنیا کو چکتر و نه تخم مرغ بزرگتر از آن شود  
که هشت پس هشام خم شد و دست پای آنحضرت را بوسه داد و عرض کرد که کافران مرا همین  
دلیل ای فرزند رسول خدا بعد از آن هشام بمنزل خود رفت و عبدالله نیز دهم هشام آمد  
و گفتنای هشام من امامم که سلام بیاورم نیامدم که جواب آنحضرت هشام گفت اگر جواب  
میخواهی موجود است بعد از آن دلیلی که آنحضرت بای هشام بیان فرموده بود برای پیغمبر  
بیان کرد و عبدالله نیز دهم هشام بیرون آمد بعد از آن امام رفت و از آن داخل شد و در آنجا  
کرده بعد از آنحضرت وارد شد و عرض کرد که یا جعفر بن محمد مراد لالت کن بمجوس و من حضرت  
فرمود که اسم تو چیست عبدالله جواب گفت و از مجلس آنحضرت بیرون رفت و از آن رفتنای عبدالله  
با و گفتند که چرا اسم خود را با آنحضرت نگفتی عبدالله گفت که هرگاه میگفتم که نام من عبدالله است  
یعنی بنده خدا پس آنحضرت از من می پرسید که کدام خدایت که تو بنده او میباشی پس من عاجز  
میشدم رفتنای عبدالله با و گفتند که برگرد پس ای آنحضرت و بگو که دالت مرا بمجوس و من  
و از نام من می پرسد عبدالله دیضائی مجدداً آنحضرت برکشت و عرض کرد که یا جعفر بن  
محمد مراد لالت کن بمجوس و من می پرسد پس حضرت فرمود که بنشین و عبدالله نشست  
تاگاه طفل کو چکتر داخل آن مجلس شد و تخم مرغی داشت که با آن بازی میکرد پس حضرت فرمود  
که ای کوک ان تخم مرغ را بمن ده از آنحضرت داد و حضرت زد کرد بعد از آن و فرمود که ای  
دیضائی این حصار محکم که می بینی که پوست میخورد و در زیر آن پوست یک پوست نازکی  
هست و در زیر آن پوست طلائی که گفته و نفوذ نموده نمیشود و در آن دریا کباب و دیگران



این حصار بسیار شد و این حصار را نه در لیث و نه در خند که کسی از میان این حصار بیرون  
آید یا کسی داخل این حصار شود و هیچ کس نینداند که این بیضه از برای من مخرج خلق شده یا برای  
ماده نیا که آدمی بین که شکافه میشود و مرغمان خوش خط و خال و طایفه های خوش تر مرو  
بالا از میان این بیضه بیرون می آید که اگر نفاش چنین خواهد که طریقه شکل ایشان از این  
نقش کند ممکن نیست که باین هیئت نقش کند و اگر مباحان عالم خواهند که نه تنها اعتنا  
ایشان را برکنند که ممکن نخواهد بود یا این کیش که این حیوان را از میان این بیضه بیرون  
می آورد و با این معاشق و نه هر یک بر نیک و نقش علامه و هر یک از مصلحتی است  
که دیدن ایشان چشم را خیر میکند و شنیدن آواز ایشان دل را تازه میکند و عبادت ایشان  
ساعت طریقه را که کرد بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن که کسی را از این  
بایک نیست هیچ معبودی که این عبادت باشد مگر آن خلوقی که شریک ندارد و او را  
محمد عبده و رسول و شهادت میدهم که این جناب محمد که زنده خدا و پیغمبر خداست و شاهد  
امام و حجت من الله علی سلفه و شهادت میدهم بدین سبب که تو پیشای خلقی و حجت خدا و پیغمبر  
و انانای تمام کثیفه من تو بر مردم از آن کفری که داشتند و یان او مردمی که غلام مال  
اگر تفکر کند باندک نشانه آگاه میشود و این اطلاق بلند را و این زمین کس کرده و این کوچه ها  
بلند و این دریاها و تنگ ها و حایر و حایر و این دارد و بایک کسی باشد که قادر بر خلق است  
تدبیر و محاسن این خلق ثابت باشند در میان بیضه طایوس پر نقش نگار که کسی جز حق  
نماید آشکار هر شرفش که بی لوح علم تحت و فوق از حیوانات از دواب و از پرندگان  
جله بیک نقطه پاکار علم تدبیرش چشم بینا که کوچه ها و عبادت تا به عبادت این جهان می رسد

مردمان و مردمان او ۲۰ سال و اسقفان بهمانند داده فرار سفر کشیده از لطف کرم برنگار  
جلسه ۲۰ سالند و خزان اندر بهار اندرین مجلس نشسته و خلقان خام و عام  
مهره شمع چراغ مجلس لیل نهار منون کافری و کافری روزی ان میفرمند این چنین  
کذاری کیش جن برود کار طوطی نخستین را این امر نزد باشد که فاضل احسن و شایسته  
در صفت هشت چهار خلاصه بر حقایق بقلند و این لازم است و باید بداند که  
خلقت وجود عالم بطفیل وجود انسان بوده است و خلقت وجود انسان به  
طفیل وجود ائمه هدایت علیهم السلام بوده است چنانچه حدیث در اصول کافی  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که چون جناب باری تعالی  
ارواح بنی آدم را خلق فرمود و از روح چهارده معصوم علیهم السلام در بدن  
ایشان نمایان کرد و با ایشان فرمود که ای روح باری آدم بدانند که من پروردگار  
شما ام و این جناب که سر هر یک از چهارده نفر است یعنی جناب محمد مصطفی  
است و این جناب که در پهلوی او روح مقدس است جناب علی ابن ابیطالب  
که نایب مناب و قائم مقام او است و در زیر و جانشین او است و این بانو زهرا  
روح مقدس هر یک بعد از دیگری نایب جناب میباشند بعد از آن  
بر سید که با اقرار در هر یک از رسالت پیغمبر محمد و امامت  
علی ابن ابی طالب و بانو زهرا و هر یک از کواکب حضرت همه روح کفشد بلی  
ای برورد کار را اقرار آدم بر بوبیت او و نبوت جناب محمد و امامت  
و بانو زهرا امام علیهم السلام بر حق تعالی روح پیغمبر را می طلب فرمود و از ایشان



پتان گفت که ابا افرا در بیهوشی من و نبوت پیغمبر جناب محمد و امامت  
امام هدی گفتند علی ای پسر و کجا و افران این پیغمبر را بد پیغمبری می خواند و فرمود  
و تابست که پیغمبری و در ابرایشان که ایشان در هر زمانه یکی بعد از دیگری بیفایانند  
مخلوقی خوانند و اعلام کنند خلق را بر سالک جناب محمد و امامت جناب علی بن ابی طالب  
و یارنده فرزندان اجتناب بعد از پیغمبر اولی العزم را که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی باشند مخالف فرمود و از ایشان پیمان گرفت بر بویست خود و نبوت جناب محمد  
و امامت علی بن ابی طالب و ایشان اقرار کردند و لفظ حدیث طولانی است اما آخرش  
که از پیغمبر این اولی العزم پیمان گرفت چنانست که حضرت فرمود که بعد از من که از اوج  
ادم و از پیغمبران گرفت اخذ الميثاق علی اولی العزم پیمان گرفت از پیغمبران اولی العزم  
انقی بر یکم باین نحو که من پروردگار شمایم و محمد رسول من و محمد پیغمبر منست و علی بن ابی طالب  
و وصیای من بعدی و ولایت امری و علی بن ابی طالب پیشوای اهل ایمان است و بعد از او  
او که بعد از او میباشند صاحب اختیار امر خلفند از باب من و خزان علی و خزان علی  
علم من میباشند بر ایشان باد رحمت من و است سجدی است بر کعبه منی و باینکه حضرت  
محمدی که امام زمانه است که انتقام خواهد کشید بدست اجتناب از تافلان و اما  
حسینم برای دین اسلام که فرار داد کرده ام و اظهر به دولتی ظاهر خواهد کرد در دنیا  
او دولتی را که خلق کرده ام و نفقهم به من اعاده و انتقام خواهم کشید بدست حضرت امام  
و تنیان دین خود و عید به طوعا و کرها و تمام خلق زمین در هر زمان دولت ایشان  
نیکو مرا خواهد کرد خواه از مردی رهنما و رهبر ایشان باشد و خواه از ترس و در ترس

و دولت حضرت هیچکس بشیرت و کافر نخواهد شد و دین اسلام برقرار خواهد بود  
پس پیغمبران اولی العزم گفتند اقرار نماید و باشد تا یعنی اقرار کردیم ای خدای ما  
اتما بعد باینکه در باب ارواح بنی آدم و اختلاف ایشان در عالم روح بدانکه روایت  
کرده است محمد بن یعقوب کلینی در جلد دوم اصول کلام از حضرت امام محمد باقر  
که حضرت فرمود که چون حق سبحانه و تعالی ارواح بنی آدم را خلق کرد و در زیر آدم را اوست  
انحضرت پیران آورد تا پیمان از ایشان بگیرد بر بویست خود و نبوت جناب محمد  
و وصیای پیغمبران پس اول گیسو که حق تعالی بدین ارواح بنی آدم پیمان به پیغمبر  
گرفت حضرت محمد بود و بعد از آن که همه اقرار بر نبوت حضرت کردند و حق تعالی  
آدم خطاب فرمود که یا آدم نظر کن بر زمین که چه چیزی بینی حضرت آدم عرض کرد که خدایا  
چه بسیار است فرزندان من و من تعلیم نما که ایشان را برای چه آفریده و مقصود تو  
از خلقت انسان چه بوده است و پیمان کرد از ایشان که نفی چه پیمان خطاب الهی رسید  
که چنان من از ایشان این بود که بندگی من کنند و شریک من نگانند چنانکه وایا  
بیاورند به پیغمبران من و پیروی کنند ایشان را و مقصود من از خلقت ایشان  
این بود که فیض عبادت بایشان برسد و عبادی معرفت حاصل میشود پس آدم  
عرض کرد که پروردگار ایا چه چیز بینی از این فرزندان بزرگتر و بعضی را که بزرگتر  
و بعضی را که رسیار است و بعضی را که کم است و بعضی را که مطلقا نیست خطاب الهی  
رسید که ای آدم اینها که بزرگتر اند و بزرگتر ایشان که بزرگترند بر بویست من و پیمان  
جناب محمد و امامت علی بن ابی طالب و سایر فرزندان معصوم انحضرت دارند و دکان



مزاقت شیعه اثنا عشر می خواهند بود و بطبع چهارده معصومند و از آنها که نور ایشان  
کثرت و کویکند ایشان اقرار بر بان دارند و اعتقاد بدین ندارند و طایفه ای  
که باید طاعت چهارده معصوم کنند نخواهند کرد و از آن جهت نور آنها کمتر از نور ایشانست  
و آنها که مطلق نور ندارند کسالت اند که ایمان بمن و بر پیغمبر من و بانه طاهر من ندارند  
از این حجب نور ندارند و این اختلافی است که بین من و ایشان در عالم تکلیف نیز ایشان  
بیک جاده راهنمای خواهم کرد و هر کدام که در این عالم از نور حقیقت بیرون باشند در این  
عالم از نور معرفت بیرون خواهند رفت و گمراه دعای خواهند شد با وجودیکه حق در  
دنیا بر ایشان تمام خواهد شد بسبب نافرمانی مطلق نور معرفت نخواهند داشت و میخواهند  
عقب و عقب من خواهند شد و از آنها که طاعت و فرمانبرداری امر من کنند نور ایشان  
در دنیا کامل خواهد شد و هر کس که اقرار بخداوند من و نبوت جناب محمد و امامان و  
علی ابن ابی طالب و با یازده فرزندانش را ندارند اما معصیت کار ایشان معصیت و  
ان نور ارجایل میشود اما نور ایمان نیز از زیر پان پرده ناپاکیست و عاقبت نیز خواهد  
بود اما درجه در منزلت یا کان و ایشان ندارند حضرت آدم عرض کرد که خدا باریست  
بدو ملا در سخن گفتن تا سخن گویم خطاب الهی رسید که سخن بگو ای آدم بدانکه روح ترا من  
افزایم و طبیعت ترا نیز من افزایم اما روح تو بجز روحی است بر طبیعت تو و مختلف  
الاحوال و طایفه است آدم عرض کرد که خدا یا چه میشود که این روحی خلق میکرد  
که تفاوت در میان ایشان بودی و هر کدام که میخواهند نافرمانی کنند در این  
حالت قدرت بر ایشان چو دی ناپاکیان نور بانه مانده ندی و نورشان کم نمیشد

و از دیگران که منافق شده اند در حالت نفاقشان ایشان را بجوی میداشتی که در دنیا  
باز بایشان موافق میشد و نمیتوانست که در دل منکر باشند و در سر زبان مقبول  
باشند و همه را بیک طریق و بیک شکل و بیک اندازه و بیک طبیعت می افزیدی و همه  
در مرتبه هم را هم برابر میدادی تا دیگری بر دیگری حسد نبرد و دشمنی هم نشود  
وستم بر یکدیگر نکنند و هرگز با هم مخالف و نزاع و در هیچ باب نکند خطاب الهی رسید  
که ای آدم بر وجهی که من بتو از نور عطا کردم سخن گفتی و بطبع ظلمات و حجاب سخن بپایند  
گفتی و در جای نزدی که خبر از آنها نداری و در خل کردی بجای که در خل بقتل  
ندارد بدانکه من خالق و ناایم که بعلم خودم خلقت ایشان را مختلف کردم و اراده  
من تعلق گرفت که ایشان مختلف باشند و تدبیر و تقدیر من عین مصلحت است ای  
آدم بدانکه هرگاه کسی اراده معصیت کند و من اسباب معصیت را از او بگیرم و آن  
معصیت را نتواند کرد و معصیت از او صادر نشود هیچ قریب و منزلی نیز من ندارم  
و ثواب و منزه لایق آن نیست پس آن فیض را و نخواهد رسید و اگر مردم را بجوی  
خلق کردم که طاعت و عبادت عین ذات و جبلت ایشان بود هیچ مزدی و ثواب لایق  
ایشان نبود مانند هرگاه کسی عمارت عالی و منقش بسیار و تعریف کند که این عمارت  
خوب ساخته شده است تعریف عمارت نمیشود بلکه تعریف عمارت ساز نمیشود پس مردم  
من مردم را خوب خلق کنم تا لغوه اختیار معصیت و تدبیر نداشت باشند و تعریف ایشان  
در خوب هیچ اثر ندارد و اگر مردم را تو مردم بطلست خلق کنم که حق را بایشان بجا  
ایشان را بطلست و معصیت بماند مذمت ایشان بجا است که ایشان مجور شده است و علاج



ندارند که خوب شوند همچنانکه خوبان نمیتوانند که بدی کنند پس باید در نور احدث  
خلق کنیم و راه حق بنماییم و هر کدام که در راه حق ثابت قدم شدند من نیز یاری او کنم و  
بجز این مقصود برسد و هر کدام که از جا داده شریفتر و گردان شدند لایق عذاب و غضب  
من شوند و شاهد این معنی این شریفه که در قرآن است که یض الله من رسله و یهدی من یشا  
و بعد از آن حق تعالی فرمود که ای آدم از این حق پیروی میروند و تبدیل ندارند و هر را بر حق  
خلق کرده ام و با اختیار خودشان از راه حق پیروی میروند و ترک نور هدایت میکنند  
و بطلعت کفر می افشند ای آدم حق و انصاف برای عبادت افریدم و عبادت بعد از  
معرفت حاصل میشود پس چون مرا شناختند عبادت خواهند کرد لایق فیض و رحمت  
من خواهند شد و بهشت را افریدم برای کسیکه عبادت اطاعت من کند و جنت را  
افریدم برای کسیکه نافرمانی کند و آن معنی در حدیث قدسی نیز آمده است که حق تعالی  
فرموده است که انا خلقت الجنة لمن اطاع امری و کان عبدا حبیباً یعبدی و یسبک افریدم  
بهشت را برای کسیکه فرمانبرداری من کند و چه چند آن کس غلام حبشی باشد یعنی غلام  
سیاه که مطیع و فرمانبردار من خدایت لایق بهشت است و انا خلقت النار لمن عصا و کان  
شیئاً فرشتا و بدستیکه جفرا افریدم برای کسیکه نافرمانی کند هر چند آنکس  
قرشی باشد ای آدم بدانکه من ترا و ذریه ترا افریدم برای آنکه فیض بشارت رسد و اگر  
مرا احتیاج نبود بشارت من ترا و ذریه ترا تو و مطلب من در افرینش شما این بود که شما  
معدومین را بعد از من بشارت وجود بیاورم تا شما فیض بسید و باین معنی حدیثی  
شاهد است که خدای تم بمحضرت موسی علیه السلام فرمود که ای موسی گفت کن انا جبرائیل

فرشت

فرشت المانی لکی اعراف یعنی ای موسی من کنج پنهان بوده یعنی منبع فیض و رحمت بودم  
و لایق من این بود که فیض و رحمت خود را شامل حال کسی نمایم که قابل فیض و رحمت  
باشند پس چون و بی افریدم تا آن فیض و رحمت شامل حال ایشان شود و تا  
مخلوقات را افریدم همه را برای وجود نظام جن و انسان از اعلای عالم تا اسفل عالم  
اینچنین کن خاک است و آنچه در دایره انکالات همه را بر من بوط کرده ام که ما محتاج بی  
ادم شود و وجود جسمانی انسان نمیکند و روح نورانی بعد از جسد طالع فیض  
از خورشید و زاشایدن و خواب و بیداری و خلقت و فانیام لیل و نهار و باران  
شمار بشناسد و از مصنوعی به بسایع بی در با اعضا و جوارح شکر من را بجا میاید  
و نه بان حمد خالق را ادا کند تا مقبول درگاه منم شود و قابل فیض و رحمت نامش  
نشأ از حق شود ای آدم ترا و ذریه ترا بر زمین ندان ترا بجهت این افریدم که شمار را از مایش کنم که  
کدام یک در میان چیز از دیگری باشد یا نیکه از مایش کنم که کدام یک نیکو کار خواهید شد  
چرا که من علم دارم که شما هر یک چند نفس در دنیا خواهید کشید و چندان قدم خواهید  
بر داشت و چند کلمه سخن خواهید گفت و چگونه زندگانی و طاعت و معیشت خواهید کرد  
جای آرام شاد و دنیا را خواهید برد و در آخرت قرارگاه شما کجا خواهد بود و لکن از زمان  
من اینست که شمارا بر یکدیگر بنمایم که در یکی بر حال دیگری واقف شود که قرب و منزلت  
هر یک بر دیگری معلوم شود و بدکاری بدکاران ظاهر شود ای آدم چون در هر تری  
عالم اول که نشأ اول است بعضی نیک کار شد بقصد نیک و اخلاص و اعتقاد صحیح و محبت  
با اهل بیت رسالت پناهی و بعضی بدکار شد بدست نفاق و بد اعتقادی و عداوت



و جسدی که بخاندان رسالت پناه برده و چون این دو وصف و چون آن دو وصف متفاوت  
و دو وصف شبیه در عالم روح با ایشانست و غیر از من دیگری بحال دیگری جز ندارد  
و سرای یگان نیست و رحمت و بهشت و محروم و قصورات و سزای بدان غضب و عذاب  
جهنم و میل و شور و اشتیاق و بهشت باید عالم جسمانی تکلیفی باشد تا در آن عالم آنچه در نفس  
الامر واقع است بر خلق ظاهر شود تا اینکه بدان عذاب و عقوبت کم و نیکنان شققت  
و رحمت کم بسوی عالم حقیق میل نیاید و عدالت من ظاهر شود و مضمون حدیث اینست  
که یا آدم انما خلقتك و خلقتک لا یلوتک و بلوهم انکم احسن عملاء لئلا یذنبوا و یسئروا  
و میل عالم یعنی ای آدم بدو نیست که غیر از این نیست که افریدم ترا و فرزندان ترا ظاهر کنم  
حال ترا و حال ایشان را بر یکدیگر تا کدام یک در عالم ظاهر و دیگری میباید در وقت  
تالیب چنانچه در تصرف ثبات و حیات دایم بدو پیش از زمان شما که هنوز تالیب بدن از تصرف  
ثبات و در تصرف ثبات و لذلک خلقتنا لذلک دنیا و الاخره و برای همین که نیک بدو دیگران  
ظاهر شود و در دنیا که در عالم عمل است و آخرت که عالم مکافات است افریدم و الحیث و الموت  
و نزلت کلام که در تالیب جسمانی است و مرگ که عدم تصرف است افریدم و لعلهم یحسبون  
و نیکانرا طاعت نام نهادم و عمل بدانرا معصیت نام نهادم و الجنة و النار و جای نیکانرا  
در عالم مکافات بهشت افریدم و جای بدانرا در عالم مکافات جهنم افریدم و لذلک انزلت  
خداوندی و تدبیری و چنین اراده کردم در این دنیا که هر کس که جای هر کس گناه باشد  
در دنیا بر وی گذرم بطریق فضل و تقوی بر هر طایفه که ستم بر هیچیک نیست و دو عالم را خداوند  
خالقت پس صور هم و اجسام هم و طبایع هم که در این عالم است و در آن عالم است

بسط

قابلیت دارند تفاوت گذاشتن مابین صورتهای ایشان و جسمهای ایشان و لذلک  
و اعمار هم و از نرا هم و بتفاوت افریدم و نیکمای ایشان را بتفاوت قرار داد کردم  
و عمرهای ایشان را بتفاوت قرار داد کردم و خدای ایشان را بسبب مصلحت حال هر یکی را  
که اگر نیک حبشی را سفید میکردم قابل ایشان نبود و آن ماده و استعداد قابلیت  
که بسبب عمل بر آن و اعتقاد باطنی دارند لاین سیاهی رنگ بشره ایشانست و اگر غیر آن  
با ایشان بدهم ستم بر حال آن رنگ بشره ایشانست سفید میشود چرا که جای دادن رنگ  
سفید در آن جسم که قابل سیاهی است و منع شی در غیر موضع میباشد و هم چنین در هر یک  
ایشان و هر تهرای ایشان که لاین هر کس هر قدر در دادم و او را که مصلحت عمر کسی را  
زیاد تر از این که دادم میباشد خضر با و بدو یکران میسرید و هر کسی را هر قدر که لاین  
جوده است دادم و او را که بدو جسته تر یا دادم ستم بر حق او و دیگران میشود و شاهد  
این معنی حدیث وارد شده است که حضرت موسی علیه السلام را دید که بادت خود خار میکند  
در صحرا جمع میکرد و پیشش کرد حضرت موسی علیه السلام عرض کرد که خدا یا که اگر داسی یا نیکش  
باین فقر وادی خار میکند از فضل النعمان تو دهم نبودی پس و وزیر دیگر موسی  
در میان جان را میکند و دید که کسی را در پای او آورده اند چون نظر کرد همان خار  
کن دین و نرا دید پر سید که چه کرده است گفتند دین و نرا داسی پیدا کرده است و خار  
کشتا که در صحرا خار میکنند آمده اند که خار میکنند این شخص را ایشان گفته است که شما را این  
صحرایا میسرید ایشان گفتند نکرده و این شخص را و این را بر یکدیگر خرده اند و لذلک انزلت  
و در آن عالم است که در آن عالم است که در آن عالم است که در آن عالم است که در آن عالم است







از مایشان گفتم در عینها و در وقت صحت و بیماری و در وقت و فقر و غنا انکه اختلاف احوال  
پسندیدگان من وارد شود و بپایان آنکه حال ایشان معلوم شود باین معنی که چون کسی در  
حال سختی و بلا صبر کند و حمدین کند و از فضل من راضی باشد و در این حساب بهرشت داخل  
گفتم و ملائکه بپایانند که عیب نیست که او را به حساب داخل هشت کردم و هم چنین هر کس در  
صحت عبادت من کند او را توابع و اگر معصیت کند از او مواخذه کنم و در بیماری اگر  
صبر کند کفاره کنایه آن شود و ثواب بیاید و اگر ثواب نیاید و در راه من خرج کند  
و اگر شکایت کند کفاره کرده باشد و در وقت و لذت اگر به طرف نکند و در راه من خرج کند  
عوض در دنیا و آخرت بدهم و اگر اختلاف کند یا بخل و بریزد آنرا من نمیکنم چنانکه حدیث  
وارد شده است که هر کس وجه نقد یا کلام یا مال را در راه من بپایان کند یا از  
خالق کشد حق تعالی در وقت مردن او بپایان نکند که آن پول را در راه من بپایان کند  
پشت و پولی او بپایانند و او را عذاب کنند و خطاب الهی رسد که ای ملعون آن پول را  
من در دنیا فریدم که شکایت کشای خلق باشد چنانکه او را در دنیا خالی بپایان کردی و چنانکه  
او را به مصرف گذاشتی و کفاره کسی داری که حاکمی را بختلان کرده باشد و در پیمان او  
محسوس کرده باشد پس من آنکه پادشاه از او خواهد شد و هم چنین اگر اسباب کار فرمای  
از قبیل صرف و خوراک یا کار فرمای دیگر یا جام مرکب یا قری یا کتاب و مانند آنرا از طلا  
و نقره کشد و مؤخره خواهد کرد که هر چه این اسباب را از طلا و نقره ساختی مگر آنرا من  
افزون یا اندان نیست و انسانی پس مواخذه میکند که تو آن سوزنی در نشان کسی  
که کار دیگر از آن نیاید تو چرا باین چنین بر سر کار ایمن شغف و داشتنی پس هر کس اسباب

کار فرمای از طلا و نقره کند خلا از او مواخذه خواهد کرد که چرا چنین چنین را که من برای  
سکه نکردن و معامله کردن خلفان افریدم که کار کشای مردمان باشد تو آن اسباب  
کار فرمای کردی و بجای مس و آهن بکار بردی و حال آنکه طلا و نقره را که تو مقبول  
ان کار کردی از مس و آهن نیز می آمد و مس را برای آن کار افریدم پس تو چنین را  
مخصوص مردمان کار بود ترک کردی و چیز را مخصوص کار دیگر بود یا انجام رسانیدی پس  
کجا بیند آن غافلان که کلاب یا شرا با طلا و نقره نقش میکنند یا پول را میدهند و بخرند  
و استعمال کلاب که ثواب نهایت دارد و در طرف حرام میکنند یا چه جواب میکنند که  
کلابهای حریب و قماش عموپوشند و بپایانهای اندازند و خوشگوار میخورند و معصیت  
خدا میکنند و دستگیر میباشند ای اهل بیت از هر چه حساب میکنند که خدا  
ایشان را در آفتاب محشر میدارد و از ایشان حساب میطلبند و عرق از جوش کوهها از ایشان  
ایشان جاری میشود بعد یکدیگر زمین ناسیه ایشان از عرق بالا میاید و ایشان در میان  
عرق غوطه میخورند خلاصه عرق تمام محشر تمام اسرار غیب را تعلیم داد و بعد از آن فرمود که تا آنکه  
الملك القادر یعنی خداوند پادشاه توانا و اختیار دارم که هر چه تقدیر کرده ام بپایان دارم  
و در اصول کائنات از حضرت امام محمد باقر هم روایت کرده است که در عالم روح چون حق تعالی  
عبد را بر پیشانی او روح گرفت همه اقرار کردند و بپایان پیر و در کار عالم چنانکه حق تعالی  
میفرماید و نشان سلطنت من خاتم یقولن الله یعنی هرگاه در دنیا از کاران پیر  
شمارا که افریده است الله عزوجل گفت که خدا ما را افریده است و لکن چون پیمان از ایشان  
گرفت در باب پیمان بعضی اقرار کردند و بعضی منکر شدند و حضرت فرمود که ایشان را



و عوث کردند بدو سنی ما اهل بیت پس بخدا قسم کرد و نشان ما اقرار کردند با ما است ما  
و دشمنان ما منکر شدند با ما است مادر همان عالم و باز حضرت فرمود و هو قولی  
ما کانوا یؤمنوا بالکذبا یعنی این معنی ثابت است در قول خدای تم که در قرآن  
مجید میفرماید که ایمان نیاورند بان چنینی که پیش از این منکر بودند و در عالم تکلیف  
نیز ایمان نخواهند آورد با ما است و دانسته امام که کان التکذیب تم یعنی منکر شدند با ما  
ما در عالم روح بود که در عالم تکلیف رخن ظاهر شد اما بعد بماند از جناب رسول خدا  
پرسیدند که سب چیست که تو بر همه پیغمبران مقدم بودی و در دنیا از همه اخرا مدی  
حضرت فرمود که در عالم روح اول کسی که اقرار بر نبوتی خلا کرد من بودم و در عالم  
تکلیف همه پیغمبران پیش از من آمدند که خلق را خبردار کنند که من بعالم وجود جسمانی  
خواهم آمد و از دنیا این غافلها بایان تکلیف مادم که باز ماندگان وادی ضلالت و جهل  
مظهر هدایت باشند و در اصول کافه حدیث وارد شده است که از امام محمد باقر علیه السلام  
از معنی لایه شریفه قضی جلا و اجل مستحق چیست یعنی خدای تم فرموده است که در وعده نفرین  
اادم دادم بلیه و عده معینی که نریاد که نثار دقت بلیه و عده غیر معینی این وعده ها  
چیت حضرت فرمود که خدای تم در عالم روح با هر یک از اوصاح پنجادم در روح ماد  
ایشان قرار داد و فرمود که در عالم تکلیف فلان قدر عمرش خواهم داد که چنان سالها  
هزار سال یا ده سال هر قدر که لایق خال و دهد این وعده را و عده معین میکنند  
که اجل مستحق یعنی وعده نام برده شده و دیگر نیز کرد بان معینه که فرمودی  
فرمودند ادم بلیه که عده و یک در میان من و تو میباشد که آن وعده سو قوتش بعلی

اگر عمل نیک کنی و مردم دعای خیر بنویسند عمر تو زیاد میکند و از آن عمری که قرار داد کرد  
ام پشتر عمر تو میزد هم و اگر کسی نافرمانی بنویسند عمر ترا کم میکند و از آن وعده معینی  
عمری و این مضمون را حضرت فرمود باین لفظ که ما اجل محتوم و اجل موقوف یعنی  
این دو وعده دو مدتی است یکی معین شده که در میان خدا و بنده که فلان مدت را  
دنیا زندگانه کند که حق تعالی میفرماید تا جا اجلهم لا یشاء حرون ساعه ولا یستعجلون  
یعنی چون وعده عمر شما بپایان رسیده که ساعت نمیتواند بیاخیزد از دونه یک ساعت پشتر  
از آن وعده از دنیا بپایان زدن مقرر شده و امام است و مخصوص لایه شریفه که محو و قیام  
و نیست میباشد یعنی در عالم روح ثابت نمیدارد و هر چه را خواهد محو نماید  
پس معصوم فرمود که هر یک از امام حسین ام و و از خانه اش که بغیر از آن  
آنحضرت پیر و شریف را بچند سال مانده است دو سال میشود مثل اینکه در  
سال مانده است بیست سال و در آن روز مانده است دو روز و نه میشود و در آن  
دیگر وارد شده است که اگر فرزندان مردی مرد و عاق شود عمر آن فرزند کم میشود  
و معنی عاق آنست که فرزندان ستم بر حق پدر و مادر کنند خواه در حال حیات ایشان مثل  
اینکه مرا عاق ایشان نکنند یا اگر نفیر باشند اخراج ایشان از دهر و نادر باشند و یا  
سخن هرزه بایشان گویند و مانند آنها و یا ستم کنند و خواه بجلال زمرک ایشان ستم کنند  
مثل اینکه طلبا امرزش برای ایشان نکنند و مرد مظلمه مرد را بجنون ایشان ندهند و بکنند  
برای ایشان ندهند با وجود تدبیرت خلاصه اجل مستحق یعنی وعده که در میان خدا و بنده  
اش در عالم روح یا در رحم مادرش معین و نام برده شده است اجل محتوم است و اجل



موقوفه معلوق و عده ایست معلوق بشرط آن اجل موقوف است پس و عده عمر انسان که معین شده  
اجل معلوق است و عده که معین نشده است اجل معلوق است یعنی و عده بشرط است و ایضا بدانکه  
حدیث در اصول کافی وارد شده است که مالک جهنمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که چقدر  
ایه شریفی است یا انسان انا خلفناه من قبل و لم نزل شیئا حیث حضرت فرمود که حق تعالی  
فرموده است که یا انسان عالم و هر بخاطر غنی آورد که ما و هر از عدم بوجود آوردیم  
و حال اینکه پیش از عالم روح هیچ چیز نبوده یا نیز پس سید از معنی این شریفه عالم علی الانسا  
حین من الله هر گاه باین تفسیر که چنانچه حضرت فرمود که حق تعالی نعم فرموده است بدینکه  
یک وقتی بود که انسان در عالم روح بود و نام در کسی در عالم تکلیف نپذیرد یعنی در عالم تکلیف  
ناش ماند که بر عیشت و فصل که در کتاب تفسیر نهج السیر در باب عالم تکلیف که روح باقی  
است که از انشاء دنیا خوانند قالا نعم باریک و نعم انا خلفناه الا انسان من نطفه است که فیله  
فعلناه سمیعاً بعباده یعنی بهر که ما از ان نطفه از نطفه ایست که نطفه پدر را از نطفه  
پدر و در دم مادرش بر میخت و نطفه مادرش نیز از میان سینه مادرش بران نطفه و میخست  
و با هم آمیخته شدند چنانکه حق تعالی فرموده است که فلینظر الانسان مم خلق یعنی بایا انسان  
نگر که خدا او را از چه آفریده است از آب و خون منی که پدر و مادر او را از آب و خون منی که  
مادر او را از آب و خون منی که پدر او را از آب و خون منی که مادر او را از آب و خون منی که پدر او را از آب و خون منی که  
لعین قدری از آنرا استخوانهای سرخه خالک شده بدو داشت جد مش جناب رسول خدا ص  
استخوانها را در سینه او گذاشت و از روی انکار گفت که من بخی لعظام و همی بر میگیرم که  
ان کسی گفته که ان استخوانهای پوسیده را پس من تمام کرده ام و انکه او نمیدانست

انا خلفناه من نطفه تا خدا هر خصیم مبین یعنی یا ابو جهل بخاطر غنی آورد که ما او را از نطفه  
آفریدیم که الحال آمده است و با ما تراغ میکنند و ضرب لنا مثلاً و نفس خلفناه از برای ما مثل  
بیان میکند ابو جهل ملعون و از او یاد آفریش خودش رفته است قال من بخی لعظام و همی بر میگیرم  
ان ملعون میگوید بدی که است که نطفه کنان استخوانهای پوسیده و بریزه را از نطفه پدری که  
انتهای او را نطفه یعنی بگو ای محمد که نطفه میکند ان استخوانها را ان خداوندی که نبوده اینها را  
آفریدیم و اگر ابو جهل لعین استبعاد میکند از ان استخوانها که متفرق میشود و هر ذره را  
می داند چگونه ممکن است که دوباره خدای تعالی آنها را جمع کند و همی بخی لعظمایم در حالی که  
خدای تعالی از آفریش دانست الذی جعلکم من التبر الا خضر ناراً فاذا انتم منه تردون ان  
خداوندی که از درخت سبزه آتش برای شما آفرید و شما از ان آتش می فرار و از درخت  
فرمود که ان درخت سبزه که خدای تعالی میفرماید چیز است که در پیابان و در راه شام فرستاده  
که طوطی و پروانه و هر چه از ان آتش از ان پروانه و قافله که از ان  
ان با نجا می رسد محتاج با آتش میباشد و حق تعالی در درخت خضر و درخت سبزه  
آفریده است یک درخت صحرای و یکی درخت عذرا چون قافله با نجا می رسد و با نجا می رسد  
شاخی از درخت صحرای می کنند و بر شاخ درخت عقارب می نشاند بفرمان خدای تعالی  
از درخت عذرا پس و همی میاید و قافله از ان آتش می فرار و نطفه میگیرد و در نطفه  
احتیاج خود میکند پس منم زد بر قول ابو جهل لعین میکند و میفرماید ان خداوندی  
که قادر است که استخوانهای پوسیده را بهم جمع کند البته قادر است بعد از ان فرمود که ای  
خلق التبر و الا انما در علی ان خلق التبر یا خداوندی که آفریده است استخوانها و پنهان

اینکه در این کتاب آمده است که ان استخوانها را خداوندی که آفریده است

اینکه در این کتاب آمده است که ان استخوانها را خداوندی که آفریده است



فادر نیست که مانند انسان و زمین دیگر بیا فرزند باز فرمود بلی یعنی البته میشود بلکه  
مانند انسان و زمین دیگر بیا فرزند و هو الخلاق العليم و حال آنکه خدای تعالی همرا فرزند  
و انما انما امر اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون و جز این نیست که امر او تعلق بخیر  
یکبار و اراده کند که چیزی از عدم بوجود آورد همین است که میگوید بشو پس همان چیز  
در همان لحظه همان هیئت و ترکیب و صفاتی که خدای تعالی اراده کرده است موجود میشود  
تا از آنحضرت سوال کرد که حق تعالی با سبب با احتیاج نیست چرا باید خطاب کند  
بچیزی که بشود این لفظ کن علت وجود آنچیز میشود و این معنی با قدرتی که خدا  
و عدم احتیاج خدا هیچ نمیشود و معصوم فرمودند که خدا شیعیان ما را رحمت کند  
بعد از آن فرمودند که بدان ای شخص که چون ملائکه علم غیب ندارند و هیچ کس علم غیب را  
پس خدای تعالی اراده میکند که عدم می را از عدم بوجود آورد و می خواهد که اعلام ملائکه  
کند که معدوم می از عدم بوجود خواهد آمد و ایشان ملتفت نشوند و مشاهدات  
خدا کنند و بعد از مشاهده شیع و تقدیس خدا کنند و مستوجب رحمت و تفضیل  
ای شوند از آنحضرت لفظ کن ایجاد میکند که ملائکه بشنوند و خدا را بشناسند و تقدیس  
خدا کنند در باره آنچیز که نازل از عدم بوجود می یابد حق تعالی میفرماید فيسمعون المدفق  
بيده ملكوت كل شئ و البیر ترجمه پس منزله بداند از صفات نفس ذات خدا و نیز  
که تصرف پادشاه است هر چه می و شما بسوی او بر خواص است و ایضا بدان که حق تعالی  
در راجع بخدا هم خلقت نیکی و ملکی از فرید و جلال خلقت و میوه بدی از فرید و شهادت  
که اهل روح باشند از فرید و جلال و با فقره شیطانی و حیوانیت و شیطانی

باو عطا کرد و چون باید کسی در میان باشد که باو خلقت نیکی و قابل خلقت  
باشد و اختیار انصاف هر یک از این دو خلقت داشته باشد تا او را خلقت کند باید  
نیکی بکن با وجود نفس او و هو او و هو س بدی کند و او را منع از فعل تبیع و با وجود دیکه  
ترک آن عمل بدی را و شواله باشد تا اینکه این شخص بسبب تحمل شدن آن عمل نیکی و ترک  
خو اعراض از بدی و ترک کردن عمل بد و مشقت ترک لذت قابل فیض و رحمت خدای تعالی  
شود پس حق تعالی ملائکه را از فقر محض و خیرات و نیکی از بد و شیاطین را از خلقت  
محض و بدی و شر و با فرید و انسان را از نیکی بد محض کرد که هم تواند میل بجان  
اعل کند از ملائکه بهتر شود چنانکه حق تعالی فرموده است که ان الله اصطفى ادم و نوحا  
و ابراھیم و آل عمران علی العالمین یعنی بدی برستی که خدای تعالی برگزید حضرت ادم و نوح  
و اولاد ابراهیم و آل عمران را بر خلق عالم و معلوم است که ملائکه نیز از خلق عالم اند و در میان  
چنانکه در میان ملائکه برگزیده است و در اینجا فرموده که لقد خلقنا الانسان فی احسن  
تقویم ثم مرد و نه اسفل سائیلین یعنی بدی برستی که افریدیم انسان را بهتر از هر مخلوق  
بر بسبب حمل ناشایست او از همه حیوانات پست و به مقدار ترک بدی و در برابر جوهر  
و ذره و ذره از کریم انسان فرمود که لقد کرمنا بنی ادم و جعلناهم البقر و البکر و البقر  
من العلیین و فضلهم علی کثیر من خلقنا نفیضا یعنی بدی برستی که برگزیدیم و کرامی  
کردیم فرزندان ادم را و ایشان را در دریا و صحرا سوار کردیم و ایشان را و زری دادیم  
از یکایکها و زیاده دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه از فریدیم زیاده دادیم و از پست و معلوم  
است که حق تعالی انسان را اشراف مخلوقات برگزیده است و ملائکه را هیچ معاصی و معاصی از



از عبادات و شهور و غضب در ملائکه نیست و انسا از شهور و غضب هست و مانع از  
 از عبادات دارند و نفس طبیعیه و نفس انماره بالسوء دارند پس اگر خود را از نام نفس انماره  
 نجات دادند و خود را بر پناه و رحمت حق رسانیدند از ملائکه خیر و افضل میشوند و اگر  
 بحکم اسب شهور را داشت که فتنه و اسب شهور را در میان غفلت سرد اندیدم حرم شهور  
 و غفلت ضلالت گرفتار خواهند شد و هر کس روی نجات و داد در هر طایفه نجات شهرشان  
 حیات بخوانند کرد و در دام حرم و شهور از ملائکه که خواهند شد "ادبی از طرف  
 معجزات از ملائکه سرشته و حیوان که کند میل این شود که از این و بکنند میل این  
 بر آن و باید دانست که ملائکه شهور و شهور را در میان انسان افزوده شده است و صفات  
 انسان نیست بلکه صفت کمال است باین معنی که چون انسان در دام این صفات گرفتار است  
 و خود را از دام این صفات نجات دهد و خود را بخندست محبوب حقیقی میرساند و شهور را  
 محبوب میشود و از قتل لذت بسیار از صحبت محبوب میرسد و قرب بسیار در نزد محبوب  
 بواسطه اینکه این همه دشمنان بعضی باین خود را بجزم وصال محبوب رسانیده است و مطیع ندان  
 سزای هواخواهی و رضا جوی محبوب نیست چنانکه علی بن ابی طالب در میان خود میفرمود  
 که اللهم ساعدني خواسن نارك ولا تفرج عني عذابك بل وجعلك قابلا لعبادة عبدك  
 یعنی خداوند از برای من جهنم و امید بهشت عبادت نمیکند بلکه ترالایی عبادت نام  
 میکنم و باید دانست که خالق اراده کرد که انسان را از خالق خلق کند یعنی اراده کرد که فانی  
 با انسان عطا کند که انسان بواسطه آن قابلیت را پیدا دارد و بعد از خطاب کرد که ای روح  
 بخادم اراده از من تعلی که فتنه تا قابلیت از فتنه ای شهادت کنم تا شما خواست

ما حجب گت

فانک

قابلیت بطلب خود رسید لکن قابلیت که بتصرف شما میدهم باید خود داری کنید که بتواند  
 من هیچ عضو از این اعضا را کار نفرمایند تا مقرب درگاه من شوید و اسباب این  
 و زمین را در عرض مدت چهار روز آفرید و در عرض دو روز سایر مخلوق را آفرید  
 و بار و اوج بنی آدم خطاب فرمود که ای بنی آدم این مهمان خانه عالی و طین بارگاه متعالی  
 که عالم جمادات بطنیل وجود شما آفریدم و شما را بطنیل وجود ذی جود حشر آفریدم  
 معصوم پاک یعنی محمد ال محمد آفریدم و این خطاب را در یوم جمعه بار و اوج بنی آدم فرمود  
 بعد از آن فرمود که ای اقرار بوحدا نیست من و رسالت پیغمبران من و ولایت علی بن ابی  
 طالب و سایل من و دارید همه گفتند بلی اقرار داریم بعد از آن حق فرمود که میخواهم  
 شما را بدانشانه مشرف سازم تا فیض ولایت پشیمان برسد و اگر خدا مترا از روی احسان  
 و استجابا بیاید و برید شما را بر تبرع اعلا خواهد رسانید چون خداوند قدر را بر آن  
 پادشاه نیاز و دلالت خواست سازد قابلیت انسان بنا تا با و شامل کند لطف عا  
 روح انشا از ایمان سایل نمود کرد با و از کرم گفت شنود گفت میخواهم که مرا بشنوم  
 عالم را دادم شناخت که کرم که تو در خدمت کمر بند می چرمی ملکه انجمن سلیمان  
 و یکی عصیان من دان یقین که غضب در جایه زندانت کنم پس چون از و اوج این  
 مژده را شنیدند از شادی خود را بر جای خود نندیدند و بسیار مشغول و شوق  
 قابلیت دیدند و اسند عا که ندانند که خداوند آن جسم را اگر بتصرف ما بدی نمود  
 بود و آنچه سعی داریم در اطاعت کوشش خواهیم کرد بعد از آن خاتم از ایشان بیان  
 گرفت و ملائکه را مخاطب فرمود و ایشان را اعلام کرد که بداند ای ملائکه جسمی از برای



قال انسان خلق ميكنم از خاک كران مزوج ناب والتش و باد باشد و اين چهار عناصر  
مختلفه با هم آميخته ميشود و هيئت ميي سازم كه انرا ن پسر مصور بنا شد و آن فابل  
تصرف اين ارواح میده و انرا نشان چنان كه فرستادم بياورد قند و واخيا خوش  
معصيت خود داري كنند و نافرمان من نكنند و لايق نهای نامشاي عام مكافا  
شوند و اين معصيت را حق نعم در قرآن مجيد ياد فرموده است كه واذ قال ربك للملائكة ابعثوا  
في الارض خليفة يعني ياد كن اي محمد چون پروردگار تو بلاك فرمود كه بايد كه من از خدا  
اربعه چيزي مي سازم كه ارواح در آن جسم تصرف كنند و در زمين جا بگيرند و عباد  
من كنند و نسل بعضي نسل بيايند و طايفه بعد از طايفه و مرايشان تكليفات و مراسم و اين  
چند قرار داد خواهم كرد و آنچه در عالم روح در باطن ايشانست در عالم جسم انرا ايشان  
بظهور برسد و نفاق و اخلاص هر يك بدكران ظاهر شود و عداوت و نفاق بترشد  
انجوشن عليل لغز و مانند و انرا باطن بظهور رسد و اخلاص و ارادت سلمان بظهور رسد  
ان بزرگوار باطن بجلوه ظاهر خرامند و در شان محمد و آل محمد دوستي خود را در عالم جسم  
جلوه دهند و هر يك در همان ايشان كه باشد اخلاص او را ايشان كنند و انرا بزرگوار  
بيايند تا ادراك ايشان كنند و انرا ايشان مسائل بجليه خود را تعليم كنند و ما لها  
و جباهي خود را در راه ايشان نشان دهند و مكر كردن بندگان ايشان از پلاد بديدند  
بر يار ايشان بيايند و بعضي كه در زمان حيان ايشان نباشند بعد از وفات ايشان  
بر يار ايشان برآيند و حادث و اخبار ايشان كه با او مانده است و مسائل  
بجليه خود را اخذ نمايند و ما لها خود را در راه يار ايشان بيايند

خرج كنند و دشمنان آل محمد بشيعيان و زيارين و دوستان ايشان را از او كنند و از پيش  
و رسانند و بفتح خونخوار بر روح ايشان بكشند و آن عداوتهاي باطني كه منافقان  
در عالم روح با مسلمان و بزرگواران خدا داشتند در عالم جسم بظهور بيايند و ان  
عداوت كه مبداء حق بن بليم مرادي عليه الصلاه و السلام در عالم روح با جناب علي بن ابی طالب  
داشت در عالم جسم بظاهر شود و چون در عالم مكافات نيكان را بلكا اعلی و منزلت علي بن  
برم و بزرگواران با فضل السافلين انرا هم شما را تعجب نيايد چرا كه اين عداوتهاي باطني  
بواسطه جسم بظهور مي آيد و بعضي را عزت و بعضي را عقوبت كنم شما تعجب خواهيد كرد  
ملاك كه در عالم مظلومان آمده عرض كردند كه پروردگار را بخلعيل نيا من بفسادها  
و بفساد الدمار يعني خداوند اياي از عالم روح بعالم جسم بپيروي و تصرف بقال ميدي  
كسي را كه نسا دكند در زمين و خون مظلومان را برين دلايا چگونگي رواست كه چنين ظلمي  
انرا ظلمان مظلومان واقع شود هر چند ما ميدانيم كه افعال تو محض حكمت است و عدالت  
انرا قلم قدرت تو بركس موهلم و مستقيم نيست و نحن نستعجب بجهلك و نفدس لك و حال انكه بعدا  
اينكه ميدانيم كه افعال تو محض حكمت است باين منزله ميدانيم ذات ترا از صفات ذميره كه ظلم  
و مانند ان باشد و مقدس ميدانيم ترا از خيانت ميل كردن كه ديكران بر او ديكرى تسلط  
دهي و اختيار فعل ببدستان نباشد و انرا مواخذه كني و ترا از جميع صفات ذميره منزله  
و مقدس ميدانيم و چون ملائكه حقيقت حال اكاه بودند و اقرا كردند كه افعال خدا  
عالم محض حكمت و مصلحت است حق تعالي بامشان فرمود كه لا اعلم ما لا تعلمون يعني من ميدانم  
در باب اين جسم خاصيتي چند كه در اين ماده افنديم و ان خاصيت را شما بايد بدانيد



داشتن کسی مزاج سرکه و مزاج شیرین و طیب حاذق سکجین بسیارند و آنکه از مزاج  
سکجین واقف نیست تعجب میکند و میگوید که این دو جسم صفر او را که داخل هم میکنند  
عین صفر میشود و آن طیب میگوید این مزاج و این معتدل عین اعتدال و آن صفر  
صفر است و آن حاصل بسیار استعداد میکند تا وقتی که از خوردن سکجین نایده حاصل  
کنند آن وقت افرا میکند بصلی او خلاصه حق تعالی ملائکه را اعلام نمود و امر فرمود که حق  
افروزمین جمع و هیئت انسان از آن خاک معصوم شد و صورتی در نهایت خردی و حسن و لطافت  
و مافوق آن متصور نیست ساخته شد پس خطاب الهی رسید که ای ملائکه این جسم را برین  
و خوش ترکیب برای ببینید برای روح آدم که پذیرا میباشند از فریدم تا در سوره  
یوم من روحی تقعو الرسا حدین پس چون اعضای این قالی را درشت اندام کردم و روح  
مجرد را که قبل از این افزیده بودم شصت و تسلسل بر این قالی آدم پس برای غلتان  
و قدر من و لطف و شفقتی که در باره این مخلوق خود دادم سجده کنید و هر یک یکبار  
بسیار بیفتید پس چون این خطاب ملائکه رسید همه گفتند سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم  
و اطاعت میکنیم اما ابلیس ملعون که بقاری نامش از آن بلات و از زمین جنتان بود  
خواهش کرده بود که در زمین ملائکه باشد و حق تعالی او را در وصف ملائکه جا داده بود  
و عبادت بسیار میکرد و در ظاهر عبادت و قش از همه بیشتر بود اما در باطن از خود مراهز  
کاین همه عبادت میکند و بر این سبب عجب داشت و خود را بهتر از ملائکه میداشت و بعد از  
مغرور بود و جز از این نداشت که در عبادت اخلاص در کار است هر چند حق تعالی  
تعلیم داده بود که باید عبادت خالص از برای من باشد و بعد از خود مغرور میشد چه اگر حق

طاعت و اسباب عبادت از جانب منست و هر چند کسی عبادت کند هیچ کاری نکرده است  
چرا که اصل کار اسبابست نه کار که چنانکه معلوم است که اگر کسی وقوف از بخاری داشته باشد  
اما از و تیشه نداشته باشد هرگز نمیتواند درخت را بریدن خلاصه ابلیس ملعون عجب  
داشت و هیچ عمل او مقبول نبود چرا که عمل با اخلاص قبول نیست خلاصه چون طالب ساخته  
شد خطاب الهی رسید که ای آدم روح حضرت آدم گفت ای خدای من خطاب الهی رسید که  
این قالی که می بینی این را بشصرف تو میدهم و هر خواهشی که داری از این قالی عمل  
آید و اختیار این جسم را تو میدهم تا فلان مدت در تصرف تو است پس اگر شرط میکنی  
که آنچه بکنی و طاعت و عبادت میباشم و پنداری و آنچه بدی و معیشت ترا بکنی  
و بشروط خود و فایده خواهی کرد این را قبول کن و اگر خواهر جمع نیستی و نمیتوانی این اسامی  
نکنداری قبول مکن ای آدم من با شما نه از زمینها و کوهها تکلیف کردم که ایشان را هیچ  
علاقه و آن جسم بفرمان آنها باشد و تکلیف با آنها وارد شوند و آن جسم را ایشان  
بسیار از ایشان ترسیدند و قبول نکردند و المان ترا تکلیف میکنم که اگر بالقوه بر دانی  
این را بر کرات داری این قالی را قبول کن و اگر بالقوه نداری قبول مکن و بدان قالی را  
نجات و هلاک هر دو میتواند شد یعنی هرگاه باین قالی طاعت امر من کردی و شوم  
هر چه گفتی بر بینی و با کوشش هر چه گفتی بشنوی شنیدی و با این هر چه گفتی بکوی گفتی  
آن وقت امات مرا مراعات کرده و لایق رحمت من خواهی شد و اگر عیان اختیار بدی  
خواهش نفس خود دادی و هر چه گفتی مکن کردی و هر چه گفتی بکن نکردی ترا عقوبت  
خواهم کرد ای آدم جای بلیعان و بیگان در بهشت اعلا است و جای عاصیان و بدکاران



در چشم اسفل شامی ادم اگر با نقوه داری قبول کن و اگر نه ترك كن حضرت ادم عرض كرد كه  
 خدا يا قبول كن دم و عهد كردم كه اطاعت كنم و اين بار اما نيز ابرو و شرم  
 ميكشم و ممنون لطف و كرم تو هستم كه اين بار من را بر دوش من ميگذاري و بار تو عهد  
 كردم كه امانت ترا مرا عايشه خلاصه چون ادم عهد كرد و پيمان بستند خدا خطاي الهي رسيد  
 كه اى ادم تصرف كن در قاتل ادم عرض كرد كه خدا تصرف من چگونه است مرا تعليم ده خطاي  
 الهي رسيد كه اراده كن كه در حركت كن و از جا برخيز پس چون ادم اراده كرد  
 كه ان تا لجر حركت كند تا كاه و ان تا لب حركت كرد و نشسته و عطسه كرد ادم عرض كرد كه  
 كند تا اراده كرد كه حركت كند در دهان ان تا لب بعد از ان و گفت الحمد لله رب العالمين  
 خطاب الهی رسيد كه بر حاكم الهی ادم يعني خدايتم شاره حركت كند و فرمود ان تا راجع كند  
 پس اول سخن كني كه بان حضرت ادم جاري شد حمد خدا بود و اقول بخفي كنه خدای تعالی ادم  
 خطاب فرمود رحمت بود و از اين جهش سبب داشت بر فرزند ان ادم كه چون عطسه كند  
 بگويند الحمد لله رب العالمين حمد اكثر احواله و صلوات الله على محمد و آله و سلم و حضرت  
 امام جعفر صادق قم در اصول كلفه روايت شده است كه هر كه بعد از عطسه كردن ان حمد  
 و صلوات بگويد بين و ن غني يابد از دماغ چپايد و چنان كه كوچكتر از عمرش مكسور بر نيز  
 پيشه و پر وانه ميكند تا بن بر عرش برسد و از قيا مشاير باي او طلب امر و شر كند  
 و سبب است كه عاقلان در جواب و بگويند بر حاكم الله و او در جواب ايشان بگويد يا عفت الله  
 لكم و بر حاكم خلاصه چون حضرت ادم عطسه نزد و نزل انش حمد خدا بجا آورد ملائكه نشانه  
 اين امر تعجب كردند و فقوا له ساجدين يعني ملائكه همه بيگانه و بركاه خدا بجا افتاد

و تعظيم و تقديس خدا و نند عاليمان كردند و حديث وارد شده است كه ملائكه هر يك بعبادت  
 مشغول ميباشند سواي ان ملك ديكر باين محو كه يك صف ملائكه عاقله يافته و بعبادت  
 است و هر كن ركوع و سجود نكرده اند و بعضي هميشه بر ركوع ميباشند و هر كن سجده نكرده  
 و بر پا نهي اينستند و بعضي هميشه در سجده ميباشند و هر كن بر پا نهي اينستند و ركوع نميكنند  
 و همچنين از ملائكه بشغل يكديگر مشغول ميشوند و حضرت فرمود كه مانند حواس انسان  
 كه در حالت مشغول عملي است و هر كن بان حاشه ديكر رجوع ندارد مانند كوشش بشنيدن  
 مشغولات و بديدن و بوييدن رجوع ندارد و چشم بديدن مشغولات و بوييدن رجوع  
 ندارد و دماغ به بوييدن مشغولات و بديدن و شنيدن رجوع ندارد پس ملائكه كه  
 كندگانند بسجود رجوعي ندارند و آنها كه در سجود نكرند بركن بقيام و غير رجوعي ندارند و  
 بان شغل كه مشغولند مطلق ملال و خستگي ندارند مثل اينكه چشم و گوش و دماغ هر  
 انزد يدين و شنيدن و بوييدن خستگي ندارند و انسان كه از شغلها ز ملائكه كه بركن  
 سبب است كه در عبادت هم قيام و هم ركوع و هم سجود بجا نياورد باوجوديكه قوت غيبت  
 شهنوت نيز دارد و از عبادات محض افزيده نشده است و ملائكه از عبادت محض افزيده  
 شده است خلاصه چون خالق عالم امر كرد ملائكه كه سجده بر ابي عظمت و جلال خدا كنند  
 اين خلقت عجيب و غريب كه خلق كرده است پس ان ملائكه كه سجده كنندگان بودند و آنها كه ايتا  
 بودند و آنها كه در هر ركوع بودند همه بيگانه و بركاه خدا بجا افتاد و ان ملائكه  
 ملهم در سجده بودند با م خدا اسرار سجده بر داشتند و انكه ارام گرفتند و در باره بافتا  
 ساير ملائكه بسجده انشا نند و علامت فعل ايشان انست كه مكلفان در هر ركعت دو سجده

در هر ركعت دو سجده

ملائكه

۱

لله الحمد



میکنند و سجده اول بمعنای اینست که ما را خدای تم برای سجده و تعظیم افروخته است و دایم  
باین حال خواهیم بود و سر برداشتن از سجده اول بمعنای موجود شدن تالاب است و سجده  
دوم ترک تالاب و سجده تعظیم است خلاصه چون هر ملایک سجده افتادند ابلیس که از  
جانشین بود و نامش جارت بود و او را خدای تم ابلیس نام کرده بود و بسبب اینکه در  
حیران میکند و از راه جاده حق برادی ضلالت و حیرت برساند آن ملعون سجده نکرد  
حق تم فرمود که ای ابلیس مالک لایکون مع الشا جدم یعنی ترا چه شد که سجده نکردی  
با اتفاق ملائکه ابلیس گفت تاخیر من من اینرا دم چه را که خلق من تار و خطنه من این  
مرا از انشعاص و خالص فریدی و او را از کل غلام سرشتی خطا با می رسید که ای ملعون  
تو ما مویشی سجده کنی ترا چکار باین که سجده تو خالت یا نور ما مو کرده اند که عمل  
بکنی بهر نحو که فرموده اند عمل بکنی ترا لایق نیست که اید بر حکم خلق خود بیاوری ابلیس گفت  
که هر عملی که امر من کنی طاعت خواهم کرد مگر همین که شریف باین جسم غلام که حق تعالی فرمود تاخیر  
منها تا ناکت رحیم پس چون مرد و از این مکان مقدس که تو از راه گاه ما انداختی شدی و  
علیک لعن الیوم الدین بدستیکه بر داشت لعنت من تار و تر قیامت صحتی آن روزی  
که این آدم را با فرزندان او در یک صحرای جمع کنیم و حساب اعمال ایشان نماید و شهادت  
سخن شنید گفت خداوند عباد را که کرده ام هر چه از آنها بدیده و خفته و در هر روز آنها  
در دنیا میخواستی با و از حضرت که تمام شدن ندارد ابلیس گفت نفوذ بدست من و در همین  
دنیا نزد من بدیده حق تم فرمود که چه میخواستی از عباد و نهای خود را ابلیس گفت منظر  
میستون یعنی من مصلحت بدیده تار و تر قیامت که آدم و فرزندان او را بخش خود را در

الحی رسید که ای ابلیس تا آنکه من المنتظرین الی یوم الوقت العلوم یعنی ترا مصلحت و آدم تار و تر  
که عالم تکلیف با آنها برسد و پیغمبران و وصیای ایشان و مؤمنان و کافران  
همه از دنیا رحلت کنند و توفیق برسان پیغمبر از زمان جناب محمد برسد و بعد از آن  
که آنحضرت از دنیا رحلت کند و وصیای او نیز از دنیا رحلت کنند مگر از ایشان که فرزند  
از فرزندان آنحضرت باشد که نام او مهدی آل محمد باشد و از ظلم و عیث غایب شده با  
پس چون آنحضرت ظاهر شود یوم الوقت العلوم است تا آن روز ترا مصلحت دادم که در  
باز و مرگ برای تو نباشد و آن روز تو بدست آنحضرت بجهنم واصل شوی ابلیس گفت  
پروردگار مرا از این فرزندان آدم تسلط نداده که ایشان را از راه بهم بخوبی من ایشان را پیغمبر  
و ایشان مرا نه بین خطا با می رسید که ای ملعون ترا تسلط دادم صریح خواهی بکن  
ابلیس گفت فبعرزت لا غنی عنهم اجمعین یعنی قسم بعزرت تو که تمام فرزندان آدم مرا گمراه  
خواهم کرد الا عبادك منهم المخلصین مگر بندگان تو که خالص کرده باشند طاعت خود  
حق تم فرمود ای ملعون آن عبادی لیسرت علیهم سلطان یعنی بدستیکه ترا بر شکر  
من تسلطی نیست و میشود ایشان را از راه حق چون بری الا من ابغلت من العاقبت  
مگر کیسکه پیروی تو کند از گمراهان ابلیس گفت که بر و در کار با غویشی لا تعدن لهم  
صدركم المتعین یعنی بسببیکه مرا بجهنم ایشان را در راه و رحمت خود براندی من هم بر  
ایشان می نشینم در راه راست را بر ایشان می بندم که باعث امر تو نگردد ثم لا ینهم من بین  
ایدهم و من خلفهم و عن یمام بعد از آن که پیش روی ایشان خواهد آمد که راه ایشان را  
نیز هم پس اگر عاجز شدم از جانب راست ایشان خواهد آمد که ایشان را گمراه کنم بطریق دیگر



دوست خود پندارند و ایشانرا بیعت کند بطریقیکه مراد و ست دارند و بسبب دوستی ازین مکان  
کنند و اعمال بایشانرا بنظر ایشان بمجدی جلوه دهد که ایشان بر کسان خاص خود نمیکند و  
دوست خود سادی کنند مانند این حال در میان جهال متداول است که جمعی را خود میکوبد  
که دیدی که چگونه عاجز شد که زبانش در جواب حرکت نداشت و این چاره از نزد  
و بخش دادن نشان خود میدهند و مجوز میبندد و نمیکنند و هم چنین اگر کسی شعر بخواند  
یا قصیده باطلی یا نظم هرده یا هجو مومنی یا مدح بدی بخواند یا غایت ظالمی کند یا پای بگذارد  
زلف میزند که دینی بیکسرا عاجز گردم و چگونه دستش را بشک بستم و از این مقول  
سخنان میگوید که ملائکه از سخنان او را و لعنت میکنند و هم چنین هر کجا احق مومنی را بزرگ  
زدن یا بشعر گفتن همچو کنند آن سخن را که گفته اند شعر را که گفته بر فطای خود میان میکنند  
و نمیکنند که برینند که چگونه سخن بفلان کس گفت که جواب نداشت یا برین چهره میزدند  
فلان مومن گفت که ما مومنی نداریم یا اینکه کسی مال کسرا در دیده یا نظر کردن یا محرم  
یا فعل قبیح و شنیع دیگر فرمیکند که من امر و زاین قدر استغفار کرده ام و این قدر استغفار  
شده است ای بد بخت این کفرهاست که تو میکنی و باید که دوزخ دوزخ در هر روز بخور و بکوی  
و دنیای هزار دنیا و صبا جان نشرد کنی و انتقام از تو خواهند کشید پس هر یک از این  
این زمان و سایر زمانهای دیگر به عملهای بد خود میگرداند و حق شرمند و خوار و خوار  
و لعنتی در وقتی که سر مبارک جناب سید الشهدا را بر سر نیزه قرار کرده و باند کرده و باند  
شکر گفتا و فر کرد و غزیه اشرا بدهد و لا و از بلند گفتا که کبریا سادی بخش بر تمام کس  
شدند و فر کنند که چنین فتنی نایان و چنین خدمت همان کرده است و بدین غزیه دیگران

ملعون وقتی بود که سر مبارک سید الشهدا را بشام سرنگون داخل کرد چون مجلس محضر بزیاد  
پلید علی اللعنه و العذاب الشدید و آورد شد غزیه میخواند و دیگر جزایان غزیه اینست که آن  
ملعون بر بزیاد پلید گفت املا بر کایه فضا و ذهباً ثلث خیر الناس اما و با بعضی  
کن رکاب مرا از طلا و نقره چرا که کشتم کسرا که هفت امان از حدیث پدید  
باین معنی که غزیه میکردان ملعون ای بزیاد رکاب من بزیاد طلا و نقره غرق شود جوار  
و چرا که کسی را برای خاطر تو کشتم که مادرش دختر پیغمبر از الزمانت و پدرش امیر مومنان  
ای بزیاد کشتم شاهنشاهی را که از نزل تار و در شش مثل او اندر بخواب کس نباشد  
جهان از بدتر از زنده شاه لاف میخورد بشر هم ز ما در دختر پیغمبر از زمان در شش  
از عرب هر کس کسی چون او بود در سخاوت صد چاه بر در او میزدان و در شش  
ناخن تا ویلایان عمیق در صباحت مطلع شمس بساط قدسیان تشلب در خال  
در زمین کربلا دل بجز در غم طفلان پچشم خون نشان حر نهاده در حق تعالی  
نگردد دعا عفو از زین طلب که از برای شیعیان کرد و دل سنگ انداخته بود در زمین  
اب هر که دیگر بود میدادش در انعام امان من برای خاطر دلجوی احسان تو  
چشم خون از کلو می تشنه اش گردم مروان این چنین فتنی تا باید و زین سان خدمتی  
نه کسی کرد و نخواهد کرد از خلق همان قراین پس که خوشنودی توان من ای بزیاد  
تا از دارم چه عاقل بود اندیکران ای محبتان حسین ای شیعیان جان شاد خاک نم بر  
کنید از ماتم و تقان این چه ظلم حساب است ای محبتان حسین چون توان و بشیدان  
مرز از زبان دشمنان میکند نامرد ملعون شهسوار دین جدا شد بعد از آن



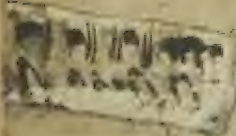
فخریه گوید بر بنبرک عاصیان چون تواند جان بکشد در جسد زین ما جرا شد نفس نیک  
از غم سوز لب تشنگان کوه زینان فاطمه تاجا بد بشکافد ز تن کو سیر تا کشد از سینه  
صلاه نقان سازه کوثر به بیند تشنه فزین ناهیش ذوالفقار خونقان سازد نقان  
دشمنان مرغ ماهی از غم او دیده گریان روز شب نه زمین خالی ز مایه ماند و ز مایه  
یکشی نادر تر باشد دم اندر بلواف مختلف دیدم اساس بدتر تخم گلستان گلستان  
کشم از هر چه دایم به نعلک گاه غم بر منج کشتی با چهره و آتش نشان کشتار هر شهید کربلا  
یعنی حسین خاک غم با کاه غم بر سر کرم در آسمان رویید و آسمان کردم از و کردم سوال  
گفتش چرا غم میثوی در آسمان چون از غوان گفت هر شب چون کفر از غم بدست  
کر بلا قبر هفتاد و دو تن بنم بجا از غم عیان در میان خون حسین تشنه لب غلطان بجا  
میکنم از ما تجدی که نظر کردم نهان هیچ چون شد افغان با از شرق غم سر کشید سر پیش  
دیدم که یان بارخ آتش نشان کشتش تا حشر کو و ز چه دایمی سوز غم کفایت چون با  
مرا ارام از این پس در جهان تابع جز من بجا که بلا افغان دماست سر بر سر و سر  
سامان شدم در آسمان بدین زمین هر که نظر سازم بدست که بلا روی دنیا از جهات  
میشود آتش نشان شدنی که ما که بی جفا از سوز منشت جفا از سوز منشت جفا از سوز منشت  
سازم عیان از عیان حسین ایا در این سوز غم چون توان از غم بگریختن خصوصیت  
و بر سر آکن بر روی بدست صحرای ختن تا برین جمع در هر یک از این آسمان سه داده بر  
هم از روی میکند از برای مایه کرب تشنگان از کبر ترهای چاه کفایت از غم  
تا از آه بستی و با فو حواه نقان بلبلان در بر نشان مایه کفایت صد هزار طوطی

۲۰  
دیده گریان از غم لب تشنگان الا تشنه اند علی القوم الظالمین خلاصه ابلیس ملعون قسم  
یا کرد که خداوند چنان فرزندان او را از راه ببرم که هر عمل بد کند و نظر ایشان  
جلوه کند و زینت و هم برای ایشان علمهای بدایشان و لا تجدا کثر هم شاگردین و توفیق  
یافت بیشتر ایشان را شکر گذارند یعنی مؤمنان خالص شیعیان اثنی عشریه اند که خواهند  
بود پس ابلیس ملعون گفت پروردگار را الا تشنگانم هر آنکه گواه خواهم کرد ایشان را و لا تشنگانم  
هر آنکه باز و رها خواهم افکند و لا تشنگانم و هر آنکه میبوی خواهم کرد ایشان را تشنگانم  
اوان الانعام پس هر آنکه خواهند برید که شهای چهار پا یا زایان این اثر شریفه لا تشنگانم  
که هر کس کوش حیوان را بر و البته شیطان ملعون او را بدام حیل و تدبیر خود انداخته که ده  
دای بجا کسی که کوش و دماغ اهل یا زایان بر و چشم اهل ایمان را بر و چون می آید و بدو  
حکم خدا و رسول خلاصه شیطان گفت و لا تشنگانم و یا زایشان را با میدی خواهم افکند  
فلیفترق خلق الله پس هر آنکه ایشان تغییر خواهند و لا تشنگانم و یا زایشان را با میدی خواهم افکند  
میکنند هر کس نفس خالص داده است چرا که خدای تعالی خلق را را نیکو خلق کرده و انسان  
محرم تابع شهور و غضب میشود و خلق میشود چنانکه در باب عالم روح در بحث شکر  
مقتل ذکر شد که صبر از شکر قتل است و غضب از شکر جیل پس هر کس که تابع عقل شود غضب  
نخواهد کرد و محرکتهای بجا خواهد کرد پس معلوم است که غضب از جهل است چرا که پیشانی  
از عقل است و کس که غضب میکند در حال غضب مانند دیوانه است و از عقل بیگانه چنانکه  
سوال کردند از جناب امیر المؤمنین از غضب حضرت جعفر علیه السلام که او را از جهل و از غم اندام  
یعنی اول غضب دیوانه است و آخر ان پیشانی است پس معلوم است که در حال غضب عقل نیست



و جهل است و حق تعالی بر بندگان در عالم روح کرد که نافع عقل شوند پس هرگاه که نافع  
نشوند و نافع جهل شوند آن خلقتی که خدای تم است تغییر داد ند یعنی ایشان را بصفت عقل  
خواستنه نه بصفت جهل و هم چنین سایر افعال مثل اینکه حق تعالی در عالم روح بخلق آن فرشت  
که اعضا و جوارح کریشما عطا کن هر یک را مانی است و باید امانت مرا حیث است نکند مثل اینکه  
شما محل اخلاص و محبت من و محبت محمد و آل محمد باشد چون ابلیس ملعون شرط کرد که در  
ادامه از حیا و خجسته و ان بر حق تعالی فرمود که ای ابلیس هر کس که از فرزندان آدم کرد  
عالم تکلیف بواجب از پیغمبران و پیشوایان اطاعت من نکرد و اطاعت تو کرد و سخن پیغمبران  
نشوند و از انا و شناسانیدم و دانست که تو دشمن فرزندان آدمی و بعد از آن دلیل  
و صانع و برهانهای ساطع اطاعت تو کرد و عتاب تو کرد تو را بدام تو و در حیل خودی  
از انور و دان طایفه که پیروی تو کنند لشکر تو میباشند و من ترا پیروی ترا بجهنم و  
خوار کرد و تو در دلهای ایشان و در ماله و فرزندانهای شرکی و شاکر و لا مال  
و لا اولاد و شرک با ایشان کن در ماله و فرزندانهای ایشان و عدم و ایشان و عدم  
و بی و بیکن و ایشان را بدام حق دیا و بر که حجت من بر ایشان تمام شده است ان عباد  
لک علیهم سلاطین در سیکه را تسلط بر بندگان من نیست و معنی که ایشان که هر  
کس پیروی در عالم این کرده باشد مجایب او زند و در هر جای که فرموده است در نماز با شی  
و ای که از اینها منقلب نشوی و از هر جای که تراهی کرده است باید هرگز در اینها نیازی جای  
و بود در حق تعالی از جناب رسول و مسئلت کرد که ندای تو شوم یا رسول الله مرا موعظه کن و حشر  
و فرمود که اعدیه و تک کانت ترا یعنی بندگی پیروی و در کار خود را بخود کنایه ای پیغمبر فانی که

تره فانی که چرا که هر چند تو خدا را بینی و خدا جسم نیست که دیده شود لکن خدا را  
می بیند و ابودر عرض کرد که یا رسول الله تقوی چیست حضرت فرمود که تقوی آن  
یاد الله حیث نهانک و لا یفقدک حیث امرک در جای که تراهی کرده است و همیشه ترا بیند  
و در جای که ترا امر کرده است با شما باشی پس حق تعالی با ابلیس ملعون فرمود که ترا به بندگان  
من تسلطی نیست الا من اتبعک من العا و بن مگر کسی که پیروی تو کنند از کراهان و ان  
جهنم پس عدم اجمعین و بدر سیکه جهنم و عده کاه ایشانست که هر کس را بجهنم خواهند رفت  
لها سبعه ابواب و جهنم نصف در است لکل باب منهم جز و مقسوم و از برای هر دری  
که در می از ایشان معین شده اند که از آن در داخل جهنم خواهند شد و بعد از آن  
اس فرمود بجهنم آدم کای آدم شیع و تقدیس من بکن و مرا مفرقه از صفات نقصان  
و در عالم روح آنچه را دم تعلیم داده بود از حقیقت اشیا و همه را آدم تعلیم داشت و از خدا ملا  
محسن قیض علیه الرحمة در تفسیر خود فرموده است که حق تعالی حضرت آدم و او را فرستاد و حق تعالی  
کرد و حواری در کتا آدم و در طرف چپ آن از یقین کلا آدم خلق کرد و اشیا را که در عالم اس  
وجود هر ساینده بود همه را بلا که حیوان کرد چنانکه حق تعالی فرموده است که و علی آدم الاله  
کله اتم عنهم علی الملائکه یعنی چون حق تعالی فرموده است حقیقت هر چه را بجهنم آدم تعلیم  
فرمود بعد از آن که او را بعد از جملة منقلب ساخته و روح او را در هر نفس و طلب که در حق  
ان اشیا را بلا که عیان کرد فقال ان یقوی با سنا و هو لا ان کنتم صادقین و بعد از آن فرست  
که ای ملائکه مرا خبر در ان کنید حقیقت این اشیا را که اگر ادعای علم کنید ملائکه گفتند سبحانک  
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم خداوند ترا از صفات نقص مفرقه میدادیم خدا را





ما را تعلیم ندادی بنیادیم بدینستیکه توی دانا و توانای دوست کردار که علم هر چیز را بهمانی است  
علاکتی و هر کس را لایق هر چه میبکشی موافق حال او است پس ما لایق دانستن حقیقت اشیا  
نمیباشیم و اگر ما را لایق دیده بودی بالاینکه بدینوسیله تعلیم داده بودی حق تعالی فرمود که لایق  
علم بجای هر چیزی و لایق بعلم و خاصیت هر چیزی که جامعیت کمال دارد همین مخلوق است  
که جسم غلطی از بار خطا کرد مدام و قدرت کمال خود را بر وجود او بر شما ظاهر کردیم بعد از آن  
مجنون آدم خطای فرمود که یا ادم اینها هم با شما هم یعنی ای ادم خبر ده ملائکه از حقیقت  
و صفات هر چیزی از محسوسات و معقولات عالم امکان پس حضرت ادم حقیقت  
هر چیز را با صفات و خاصیت هر چیزی از جنسیات و کلیات عالم بلائکه خبر داد و چونیکه  
حقانکه را از علم کالات ادم متعجب مد و قدرت کمال خود را بر شما ظاهر کرد و بعد از آن  
انها هم با شما هم پس حضرت ادم از حقیقت و خاصیت اشیا را بلائکه خبر داد و حق تعالی فرمود اتم قل  
لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما بینهن و ما کنتم تکتفرون یعنی ای ملائکه ایمن شما  
نکفتم که من حقایق خبرهای آسمان و زمین را که بر شما پنهان است و شما نمیدانستید که این مخلوق  
مستقیم چه قدر قابلیت و قدرت دارد که با بلیت تعلیم حقیقت اشیا میباشید و شما را با لغو و بربادی  
این علم میباید و من میدانم که شما در پنهانای خود فکر کردید که آیا خلق عجیب و غریب را چه  
که بلیت و استعداد داشت که قابل بر داشتن تکلیف و امانت خداست و میدانم که در ظاهر از او  
داوید بر اینکار آنچه من کرده ام عین حکمت است پس حق تعالی تقرب و احترام حضرت ادم را بلائکه  
بیان کرد و مابین این که ملائکه حسن نفس علیه از خود در تفسیر خود فرموده است که حق تعالی فرمود که ای  
ملائکه بدانید که خلقت روح این مخلوق مقرب بجهت این بود که از زینت او بفراتر از زمان

وجود

وجود بیاید و جناب علی ابن ابی طالب سائر مظاهرین علیهم السلام و طریق بنده که بخوبیکه  
لایق بریکه و ربوبیت و جلال من باشد نمیتواند مجایا و زنده وجود ممکنات عالم بظیفان  
وجود ایشان خلق شده بخوبیکه حضرت ادم بشما خبر داده است از جمله حقیقت اشیا و ملائکه خبر  
ادم بلائکه خبر داد ملائکه حضرت ادم را در محققه البیضا و علامه علی رضوان الله و در زنده بظیفان  
بیان فرموده اینست که حضرت ادم ملائکه را مخاطب ساخت بعد از آن فرستای الهی مجایا و زنده  
و ملوات بر محمد و آل محمد فرستاد بطریقیکه خالق عالم با بلیت تعلیم خود بعد از آن فرمود  
که ای ملائکه بدانید که خلقت آسمان و زمین برای خلقت وجود محمد و آل محمد بود و چون ایشان  
اشراف مخلوقا شد از جنسیت ارواح و اجساد پس هر روحی که در عالم موجود شده است بطیف  
انتظام عالم است و هر جسمی که در عالم موجود شده است بسبب مکان عالم بسبب بقای وجود آن  
ظاهرین است و این خلیه را در محبت بیان فضایل علی ابن ابی طالب و بطریق واضح بیان خواهم  
کرد انشاء الله و الحال در خصوص ترتیب حضرت ادم است و علم تالیف کتاب اگر بیان مقام  
حضرت ادم بر بیان نایم بطول می انجامد و مقدمه ما اینجا است که چون خالق عالم ملائکه را  
از زینت ایشان حضرت ادم عاجز کرد بعد از آن خواص ملوات الله علیه را از او بد و حسن و جود  
و جمال بر خواص عطا فرمود که حضرت ادم مفتون حو شد و بعد از خلقت حو را ملائکه علی ابن ابی  
توفیق منی و این کینه منست و این محبوب را برای تو آفریدم که مونس تو باشد و حو را تو بخت  
این محبوبه نسلی باشد پس او را از من بطلب کرد و از تو عقد کم حضرت ادم عرض کرد که خدایا  
تو مرا از خود آفریدی و تاج بشریت بر سر من نهادی و از علم غریب و معقولات غریبه  
دادی اکنون مرا بخت و یکم شمع سازی از لطف و رحمت تو ببید نیست خطاب الله



رسید که ای آدم عقد کنیز من متعزات بر صلا که باز آن عقد کنی آدم عرض کرد که ای  
من مطلع نیستی که صدای کنیز تو چیست خطاب الهی رسید که صدای کنیز من اینست که بگویی  
استبدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و استبدان محمد رسول الله و استبدان علیا و الله  
و حتی رسول الله پس آدم این شهادتین را ادا نمود و حق تم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
و عزرائیل را گواه گرفت در عقد و خطبه عقد ایجاد فرمود باین طریق که از احادیث و  
اهل بیت علیهم السلام و ولایت و ان خطبه شهوات بخطبه آدم و ان ایست که ملائکه از  
حضره آدم و حوا شریفند که از وی آمد که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین یعنی حمدی که  
ابتداء ایجاد عالم تا باینتهائی ان از زبان هر جامدی بیرون آمد و خواهد آمد شایسته  
و لایق ذات منست و الکبر یا ربی و بزرگوار ی عین ذات من است و اخلق کلهم عبیدی و  
تمام خلق بندگان کنیزان منست و الرسل اولیاء و پیغمبران پیشوایان خلفند از جانب من  
و محمد حبیبی و من و جناب محمد و من و پیغمبر منست و علی امامی و علی ابن ابی طالب پیشوای  
خلق منست از جانب من و الانما منائی و یانزده امام که جانشین و امینان من خواهند بود  
در خاندان ما منست و صداینا عملی یا ملائکه و سکان سبع سوره در بی بایندهای ملائکه من و ای  
ساکنان هفت آسمان و زمین و قدر و جثه بهمین الاشیا المیشد لها علی و حدایتی و قدر  
من ترویج قرار دادم میان هر چیزی که از هر معنی جفت جفت افریدم تا اینکه به پند باین  
بینا نکی من و بدانید که مرا شریک نیست و من خالق هستم و ایشان مخلوق و بدانید که هر چیزی که  
ایشان افریدم استبداد ملائکه کنی گواه باشد ای ملائکه من قدر و جثه بدیع نظرها و شیخ طریقه  
آدم حق است بدست من ترویج کردم آدم و حوا را که ایشان را خلق عالم را صلح پیغمبران و امامان

به علی صدای شیمی و شتر طی و تمجیدی و صدای ایشان قرار داد کردم که مرا یاری یار  
کنند و منزله بمانند مرا از صفات نقص و خالص داند ذات مرا از احتیاج ذات و صفاتی و حد  
مرا بیا آورند و مرا بزرگوار بمانند بشهادت ان لا اله الا الله انما یستبدان و انما یستبدان  
بحق مکر من یا آدم و حوا و خلا جنسی داخل شوید در این حبشی که من برای شما ایجاد کرده  
و کلامن تشریه و بخوریدان میوههای که من برای شما افریدم و لا تقر با هذه الشجرة و نزدیک  
درخت کندم مروید و از میوه آن درخت بخورید که هرگاه انرا میوه بخورید فکونوا ناکل  
ان وقت ازستم کاران خواهید شد و السلام علیکم ورحمتی و برکتی و سلام و رحمت و برکت  
من بر شما باد ای آدم و ای حوا و الحمد لله رب العالمین و حمد مخصوص خداوند نیست که پروردگار  
عالمیاست بعد از ان حق تم خطاب فرمود که ای بنده من آدم بدان که این محبوب و دلخواه و این  
الشیخ حوا یعنی حضرت حوا که کنیز منست بعقد تو میدهم که از او طهر و لذت بیری و بوسه ای او  
تو شادمان شوی بمقابل صدای که ان ده صلوات بر محمد و آل محمد باین نحو که صدای حوا  
ده مرتبه بگویی اللهم صل علی محمد و آل محمد حضرت آدم عرض کرد که خداوند قبول دارم پس خطاب  
الهی رسید که ترو جثه امتی حوا علی صدای المعین یعنی ترویج و عقد تو دارم کنیز خود حوا را  
بنابر صدای که معین شده است در میان من و تو که ان ده صلوات آدم در جواب بلا فاصله  
که قبلت الذین و بیج لخصی علی الصدای المذكور یعنی قبول کردم ترویج حوا را برای خردم بنابر همین  
صدای که گفته شد یعنی ده صلوات بعد از ان خطاب الهی رسید که یا آدم و یا حوا یعنی ای آدم و ای حوا  
او خلا جنسی داخل حبش شوید ان حبشی که من برای شما افریدم پس حضرت آدم عرض کرد که  
خداوند تاجیب من که کنیز منست او را بر من عطا فرمودی غنا دارم که او را مشاهده کنم و او را



دارم چرا که دلم مضنون و پای پشاور و بسیار از روز و دارم که او را مشاهده کنم خطاب کنی  
که ای آدم مرغی که او را مشاهده کنی بر خیز و نزدیک او برو و او را بنظر حق مشاهده کن  
و صلت او را دلم بکین بکانه من اسباب تمام عالم اسبب بقای وجود تو افریدم و وجود ترا  
بطفیل وجود جناب محمد افریدم و خواهر را بنیت تو و ترا فرمودم که تو با او صحبت بداری و  
تو خواهم کرد و در وقتیکه با او هم صحبت شوی طریقه مصاحبت را و طریقه ازدواج و مواعلت را  
تو الهام خواهم کرد تا دل تو تسلی شوی و دل او تسلی شود و میان شما مودت و الفت و  
قرار داد کردم بخوای که دلش از مصالح او شادمان شود و دل او نیز بصلاح تو خرم شود  
و چشم تو بجمال او چشم او بجمال تو روشن شود و از هر شما نسل و اولاد هم رسد و زمین از کرم  
نام من سنگین شود و اولاد تو مرا عبادت کنند و از عبادت من در دنیا و آخرت فیض  
برند و دماغ شیطان بخاک مالیده شود و دلها و فیضها در میان او و اولادش هم رسد  
و عشق و خواهرش در میان زن و شوهر قرار داد کنم و زن را ناز و نظر شوهر بخت دهم و ما  
و اولاد و نزاع و حیوانات و طلا و نقره را برای ایشان خلق کنم و برایشان تربیت دهم و  
این معجزه هم در قرآن مجید فرموده است که ترجم للناس حبلا من السماء و البین  
الفضا طیرا من الذهب و الفضة و الخیل المسقاة و الاقدام و الحرب فی بعضه خدایم تربیت  
داده است برای مردمان دوستی و خواهرش را از هر زمان و فردندان و طلا و نقره و اسبان  
و چهارپایان و مزراع و فالدنیا من الخیر یعنی اینها همه نزدیکی دنیا است و الله عنده حق المات  
در نزد خدایم است مکان نیکویی برای بازگشتن حق منان در آخرت طلا و نقره ای تمام  
امور است اینها در باب مواعلت فرزندان او با او اعلام فرمود و چندان تعریف و تکریم

بر حضرت آدم منکشف شد که دلش طاف شد و حق تم او را مر کرد که بغیر او آدم و بر  
نسبی محبوب خود حوا که وصال تو با و مبارک باشد و وصال او تو مبارک باشد بعد از آن  
آدم بنزد حوا آمد و حوا نیز چنان مشتاق روی آدم شد که نزدیک بود که استقبال  
آدم رود اما برای اینکه رحم و محبت و شفقت زیاده از هر زمان داشته باشد از این  
سبب حق تم امر کرد که بنزد حوا رود و حوا را نیز الهام نمود که تعظیم آدم نکند و طاعت  
او کند پس چون آدم بنزد حوا رفت از این سبب باید مردان بطلب از آن روز  
و زمان در پس پرده عصمت نشسته باشند تا اینکه قرب و منزلت در نزد شوهر غرض  
بهرسانند خلاصه چون حضرت آدم بنزد حوا آمد حق تعالی الهام نمود که تعظیم آدم نکند حضرت  
حوا از پیش پای آدم برخاست و حضرت آدم حوا را که فرموده یقین خود نشاید خلاصه  
آدم از بسکه شوق حوا را داشت دلش بد طاف شد که روی او را از هر بید دست مبارک  
بود را دراز کرده چیده حری پشست که در صورت حوا حایل بود و داشت چون نقش  
بر آن جمال فراتر از آن چه در خلقت افشا و عنان طافش از دست برفت بیکدیگر  
چه بر رویش نظر کرد و فرمود عشق و زهد اشرار کرد چنان نزد عشق راه گفتگو  
که شد مانند صورت محو و بین چنان نزد آتش عشقش دل حورش که کردش معنی عالم  
نارموش رخمی دیدش بسی روشن تر از ماه که گفتی افنا بشی احسن الله قدی دیدش  
چه شمشاد خرامان که ز شمشاد برده پایا مان لبش شکر نشان اندر تبسم  
بطول داده تعظیم حکم خلاصه چون حضرت آدم آن صورت زیبا را مشاهده نمود  
حایل او گردید و حوا نیز از شوق آدم بقرار شد و چنان یکدیگر را بکمال در آغوش



کشیدند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که قل انفسها حملت هذا خفيفا فمرث  
 به یعنی چون حضرت ادم و حوا را شک در اغوش کشید حوا باری گرفت یعنی حامله شد پس  
 ایشان در آن بهشت میگذشتند و عباد حق تعالی میکردند و حدیث وارد شده است که  
 طریقی اخلاص در برابر اینکه ای ا کدام بهشت بود که حضرت ادم و حوا را در آنجا خلل کرده  
 و صحنه داد آفرینند ملا محسن فیض رضوی علیه السلام در تفسیر خود فرموده است که آن بهشت مغرب  
 بود که در روی زمین است و محصور هم همان حدیث فرمود که اگر در بهشت آسمان بودند  
 هرگز ایشانرا از آنجا بیرون نمیکردند خلاصه چون حضرت ادم و حوا در آن مکان بودند  
 بعبادت مشغول بودند شیطان ملعون بر ایشان حسد برد و عداوت که داشت بر آنها  
 شد و هر چند فکر کرد که چکار کند که ادم و حوا را از درجه قرب و منزلت بیندازد تا آخر  
 فکرش بر این داشت که چون حق تعالی ادم و حوا را خلق کرده بود که در بقعه منوره مشغول  
 کرد در میان بهشت واقع بود در آنجا داخل نشوند و عبادت نکند و آن شجره بود که خدا تعالی  
 ایشانرا از تناول میوه آن منع کرده بود در آنجا درختی بود که از جمیع میوهها در آن درخت  
 بود از آنکسها بخور و ناری سب و بر و کندم و سایر میوهها که در عالم می باشد و حوا تمسک  
 کرده بود که ادم و حوا داخل آن بقعه نشوند و از آن درخت میوه بخورند و سایر بقعه را چنانچه  
 بر ایشان مباح گردانیده بود پس چون ابلیس ملعون دید که ادم و حوا از میوه آن  
 و اجمال و تواضع و تذلل و استکانت عبادت خدا نمیکردند فکری کرد که باید ایشانرا  
 نصیحت و خیرخواهی از راه بیرون بدم و علی را که خدا ایشانرا منع کرده است همان عمدا  
 یا ایشانرا بدین دهم تا ایشان مرتکبان عمل شوند شاید که از درجه قرب منزلت بیفتند

و دل من ساکن شود پس آن ملعون و دزد ما را مد و گفتای ما را بداند که حق تعالی  
 کرده است و از درگاه رحمت خود رانده است و ملائکه را میگذارد که داخل بهشت شوند  
 و بهشت را سیر کنیم اگر مراد در همان خود جای دهی و داخل بهشت شویم که من در همان  
 سیر بهشت کنم البته ثواب و اجر من در آنجا هم خواهم داشته باشم ما را بر احوال ابلیس و محمل اند  
 و او را در همان خود جای داد و داخل بهشت شد پس شیطان ملعون زبان مانع  
 مضطرب کرد که حق تعالی را شکست گفت و آن ملعون بجای زبان مانع سخن آمد و حدیث دیگر  
 وارد شده است که ابلیس ملعون بشکل مار شد و داخل بهشت شد و این حدیث صحیح است  
 خلاصه آن مار بنزد حوا آمد و چون ماری در بهشت بود که با حوا هم سخن و رفیق بود و  
 دوستی با حوا داشت پس ابلیس ملعون بشکل مار شد و بنزد حوا آمد و گفت ای حوا  
 بدان که مکان قرب منزلت و جای رفعت برای عبادت مناسبتر است همان بقعه است که خدا تعالی  
 شمارا خلق کرده است که در آنجا بنشین و عبادت کنی لذت فیض عبادت و شادمانی  
 یافت حوا گفت چگونه میتواند شد که عاقل و معبود من مرا از داخل شدن در آن مکان  
 منع کرده باشد و من داخل آن مکان شوم و در آنجا عبادت کنم که منور قلب و دلخواه  
 باشد ابلیس گفت ای حوا حق تعالی شما را تا حوا تم شمارا خلق کرده است که در آنجا عبادت و شادمانی  
 اما اگر آنجا عبادت و شادمانی خود قرار دهی و عبادت سایر اطراف بهشت سیر کنی حق تعالی  
 را خدایت و شمارا از این مکان منع کرد که بجای او بنشیند یا آنکه میوه از این درخت بخورد  
 که ملک باشی اگر خواهی که انسان باشد و خود را بخورید و عبادت بکنی البته شمارا  
 منع نمیکند از داخل شدن در آن بقعه و از خوردن میوه این شجره چنانکه حوا تم میفرماید



که بلیس ملعون گفت بایشان که یا ادم و یا حوا ما هه کار بجا عن هذه الشجرة الا ان  
تكونا ملكين او تكونا من الخالدین یعنی چه در کار شما شد و اهل نکرده است از داخل  
شدن باین درخت مگر آنکه خواهید فرشته باشید یا خواهید که در آن بقعه مدام بجای  
باشید و ما سهیمه لاله لکما لمن التا صحرای و قسم یاد کرد که در نزد ایشان بخدا قسم که من برای  
شما از جمله خیر خواهانم ندیده ام بفر و پس ایشان را فریب داد چون حوا این مصالح و خیر خوا  
را دید نزد آن شجره رفت و در آن بقعه مشغول عبادت و تسبیح و تحلیل خدا شد  
وقت بسیاری بر خورد و بد و معلوم است که مکانیک در مقام عهد و الهام باشد وقت صلا  
میشود پس چون ادم حوا را در آن مکان دید گفت ای حوا چرا اینی حوا گفت اگر تو نیز  
بیای و از این شجره تنای لکنی و در این مقام عبادت کنی فیض عبادت خواهی برد حضرت  
ادم از شوق عبادت در آن مقام داخل شد و میوه آن شجره تنای لکر خطا با هم رسید  
کای ادم و ای حوا الم اهکما من تکما الشجرة و اقل لکما ان الشيطان عدو مبین یعنی ای ادم  
همنی نکرده ام که نزد دیان درخت نروید و ای ایشما ننگم که شیطان برای شما دشمن است فلا  
حضرت ادم و حوا از کرده خود پشیمان شدند و گفتند ربنا ظلمنا انفسنا یعنی خدا یا  
ستم کردیم بنفس خود ما ان لغفر لنا و ترحمنا لکنکون من الخاسرين و اگر تو ما را نیامزنی  
و بمانم کنی هرا نیه ما از جمله زیاکاران خواهیم بود خطا با هم رسید که ای ادم و ای حوا  
چون در روید از این جشت و پائین روی بجانب زمین و در روی زمین شیطان و ما  
دشمن شما میباشند و شما را در زمین قرار دادیم و هرگز نرند کانه و ایم چنانکه خاتم فرمود  
است اهبطوا بعضکم لبعض عدو یعنی پائین روید از جشت زمین روید در جهاتیکه بعض

از خدا

از شما دشمن بعضی باشید یعنی شیطان و ما را دشمنان شما خواهند بود و لکم فی الارض مشقة  
و مناع الى جهنم و برای شما در زمین جای قرارگاه و جهنم ایست تا وقت معین پس حضرت  
ادم و حوا از آن مکان بیرون آمدند و لباسهای حرا بهشت از بدنهای ایشان افتاد  
چنانکه حق تعالی فرموده است یمنع عنکم ما لباسهم لیسوا فیها من سواها یعنی و نکرده غیطان طبع  
از ادم و حوا لباسهای ایشان را تا بنماید بایشان عورت ایشان را باین معنی که محتاج لباس  
شوند و در تحمیل لباس و طعام تصدیق و مشقت کشند و در نرا و ان بنما ادم تعلیم  
نعمت فرموده بود ان هذا عدو لک و له و له و له فلا یخرجکم من الجنة فتنسوا یعنی ای ادم  
بدرستی که شیطان دشمن است و دشمن زوجه نش پس مباد که شما را تحمیل و نر و نرا بهشت  
بیرون کند که اگر از بهشت بیرون رفتید بمشقت و تصدیق خواهید افتاد و باید  
تحمیل خوراک و لباس و جای مسکن برای خود بکنید و اگر در بهشت بمانید مدام در  
عیش و عشرت و نایب و نعمت خواهید بود ان لک الا نجمع فیها و لا نفری بهر سیکه تو فرمود  
داد برای تو و نر و نر حوا که در بهشت که سینه نشوید یعنی محتاج به تحمیل خوراک و لباس  
نشوید و انک لا تعلمانها و لا تعنی و نرا داد کردیم برای تو و نر و نر حوا که در بهشت نشسته  
نشوید و سر ما و کرمانه ببینید و همیشه هوای بهشت معتدل است و دائم در عیش و عشرت  
خواهید بود چون این محمد را از ادم که فرموده و ادم در وقت و سحر و غریب شیطان  
که حوا را فریب داده بود و حوا در آن بقعه ~~دختر~~ دختر بود و ادم نیز در آن بقعه مبارک  
آمد انهم عهد و پیمان را که خدای تعالی در باب شیطان از ادم گرفته بود و نر و نر حوا  
فرموده است که و لقد عهدنا الى ادم من قبل فتنسوا یعنی بدرستی که عهد و پیمان از ادم گرفته



کتابخانه  
مجلس شورای ملی



پیش از آنکه شیطان او را فریب دهد پس ادم را فراموش کرد آن پستان را که از او گرفته بودیم  
یعنی اندام در خاطرش نمانده بود که ما او را تعلیم دادیم که شیطان دشمنش است و ترا فریب  
میدهد مبادا فریب او را بخوری پس چون سهوی نسیان لازم انسان افزاده است که  
التی هو والنسیان کالطبیعة الانسان یعنی سهوی نسیان مانند طبیعتی است که در انسان  
سرشته شده است از این سبب ادم را غافل شد بوسه شیطان نمنا کرد که ندانست که فریب  
و بدتر خواهد شد و اگر بگویم بطرف حضرت ادم خطری که در وجود شیطان فریب میدهند  
فریب او را بخورد چنانکه حق تعالی فرموده است و لم یغفل عن یایعیه و رجوین کتدم و دخال  
شدن در آن بقعه مبارکه از فریب و تزویر شیطان آگاه نبود چنانکه حدیث وارد شده است  
که حضرت ادم هرگز این گمان نیکرد که کسی خدا را قسم بدو بخورد یا یاد کند و هرگز شیطان لعین  
پیش از این کسی خدا را بازاری نداده بود که نه این بود که ادم در این گمان داشت که کسی قسم بدو  
بخورد هرگز که فریب بخورد و خلاصه خطای ادم رسید که اخی ادم و حوا بیرون روید از بهشت  
مغصیل خود را که در این برای خود بکینند حضرت ادم با مرغی تم از آن مکان مقدس  
آمد پس چون دید که لیا نهای است از بدن او و نمنا ادم از جهالت بیرون کرد و پیش از  
ندامت کرد و از خود هر دو دست مبارک خود را بر سر زد و حدیث وارد شده است که یکی از  
علمای یهود از معصوم پرسید که سبب چیست که باید در غسل تمام اعضا شسته شود در روز  
موضع معینه شسته شود و مسح بر پیشانی سر و پشت قدمها کشیده شود حضرت فرمودند  
که چون ادم کف خود را در لیا نهایش از بدن مبارک او ریخت آن حضرت خجالت زد  
شد و از راه خجالت دست بر سر خود زد پس چون خواست که بعبادت مشغول شود خطای

ادم

الهی رسید که ای ادم بدان که تو باید بجل قریب بیای و تقرب بدینگاه مایجوی و چون از تو  
ترک اولی صادر شده است الحال و ضوابط و مشغول عبادت شو و حق تعالی اعلام کرد با ادم  
که دهان خود را بشوی و منضمه کن که از کتدم خویرده است و دهان خود را بشوی و شستن  
کن که بوی کتدم شنیده است و صورت خود را که متوجه کتدم شده است و دودش خود را  
از هر فغ بشوی که بسوی کتدم چیدن حرکت کرده است و سر خود را مسح کن که در حرث  
و ندامت بر سر زده و پشت پای خود را مسح کن که بسوی درخت رفتن پس حضرت ادم  
بهین وضو ساخت و با ولاد او قرار داد شد که در وقت نماز وضو سازند که دفع حد  
بشود و حدش تیرا گویند که آن اثر مانع است از دخول در عبادت و باید که دفع آن  
بکنند تا نماز مباح باشد چرا که در حالت حدش و حدش مانع است از عبادت چون دفع  
آن مانع بشود نماز مباح و حلال میشود و بعد از وضو و ساختن میشود و یا غسل  
پس اگر حدش صغریا شد و رعش برون شود و نماز مباح میشود و اگر حدش اکبریا  
و رعش بغسل میشود و نماز مباح شود و بیان مدتها صغریا کبریا و رعش و وضو و غسل در روز  
نهار سه بار که کرده ام خلاص چون ادم را مامور شد که از بهشت بیرون آید مانند نجاش  
زردکان شرمسار بادیده اشکبار از بهشت بیرون آمد و از بسکه خجالت پرور کار خرد  
داشت بفکر حوا بنود و با وجودیکه حوا از طینت حضرت ادم سرشته شده بود و در عالم  
روح نیز با هم هم جایی بود از حرث و ندامت حوا را فراموش کرد و مکرر کنان و دوا و  
کوبان در آن بیابان میرفت تا بر میخی رسید که الحال شهر سرانجامی است و در آنجا  
البد و غزازی پر کیا می دیدند و با چشم کریان و دل بدیان وضو ساخت و مشغول



عبادت شد و بزبان تنبی و نیاز بدرگاه پادشاه بنیاد و خانی چاره سازی نالید  
و مانند نوک راه اشک حسرت دیده میبارید و میگفت ای من عاصی و سیاه کردی  
سیاه است کارم تباه چو کشتی بگشت تماکت چگونگی سزای شرم بالا کنم کوی کوی بگریزایم  
و می رومی برین زاریم بغیر از توای خانی دادرس نباشد و هیچ فریادرس مرا  
ملکای بلیس اعوانم و بنزد تو مهجور و سوا نمود در این عیب من از کرم پرده پوش  
که جز تو نباشد کسی پرده پوش خدایا نظر کن باحوال من برین برین بشارت زار من  
که از تحت عزت فنادم بخت شدم از بدیهای خوشتر شدم خلاصه حضرت ادم در آن  
صحرایست و کوی و زاری و بیقراری بود و از جانب خدایا نیز از بخت پروردگار خود  
بخت پیون آمده و از یاد ادم رفته با کوی و زاری و نوحه و بیقراری راه بیابان  
در پیش گرفته و میرفت تا رسید به بیابان خوشتر آب و هوا که در آن چشمه ای و مرغزاری  
دید در همانجا از آن چشمه وضو ساخت و دردی نیاز بدرگاه خانی نیاز کرد و بعد از  
مشغول شدن مرغزاری مکلف است که الحال شهر سوا لایط شده است و چون خوادان  
مرغزار نشسته و خوابید و از ناکیسوی او در آن صحرای کیمیا پیچیده و نرسیده و در آن  
وهیل و غافل در آن جزیره بعل آمد و آن کیمیاها بسبب بوی عطر کیسوی خواد گرفته است  
و آوی کوی که خواد در آن مرغزاری نالید و داشت حسرت از دیده میبارید و میگفت  
خدایا تویی که احوال من عیا است پیش تو احوال من ز غفلت بخود شدم شرمناک  
کنم کن که جرم من ای کردگار بدرگاه لطف تو دارم امید مخواهی بخون مرا تا امید  
بود کسی را امید یکس امید من از لطف تو صفت پس تویی قادر عالم و ادب

مرا زین مصیبت بغیرا دوس القه خواد دیده کردی و دل بریان شبر و زبانه  
و سوز بدرگاه خدای نالید و مانند برین داشت حسرت از دیده میبارید و میگفت  
و تبا ظلمنا انفسنا یعنی پروردگار ستم کردیم بحال خود و ان لم نغفر لنا و نرحمنا لنفکرت  
من الخاسرین و هرگاه ما را نیامرزی و رحم نکنی هرگز خوادیم بود از برین نکالان خلاص  
خواد با هزاران آه فغان در آن بیابان بسری برده هر طرف نظر میکرد ادم را نمیدید  
انتش یا و از جگر داغدار بر میگشید و میگفت کوی کوی من در شب هجران  
تا چند کنم ناله در این دشت بیابان یا رب تو بکن رحم بر این دیده کردی هم جانین  
کن نظری رحمت احسان خلاصه حضرت خواد دل بریان و دیده کردی در آن بیابان  
سرانید بباله و زاری میگرد و از فراق بخت خون جگر میخورد و حضرت ادم ناله و زاری  
میگرد و از فراق بخت و حرمان رحمت پروردگارش نوحه و بیقراری میکرد ناگاه  
روزی ادم از مناجات و دعا و بسیاری تضرع و کوی و زاری بهوش گردید و  
ساعتی آرام گرفت پس چون بهوش آمد خود را در آن بیابان تنها دید و بی یار و یار  
بیاد او خواد آمد که هم صحبت و هم راز او بود آه سر در از جگر داغدار بر گشید و در جی  
در بیابان گذاشت و حیران و سرگردان در آن بیابان میرفت که شاید اثری از خوشی  
غم خوار بیابد و در اندیشه فراق خوا و حسرت داشت و حرمان قرب رحمت خدایا ناله و زاری  
میکنند بخوبی که وحشیان صحرای ناله و بیا ناله و غلغلان آمدند و آوی کوی که در آن بیابان  
پای حضرت ادم بر سنگی گرفته فراق و دلا مد و هر طرفی خاک افتاد و خون از پایان غصه  
بر زمین جاری شد و دلا ادم در آن بیابان غبار گرفت و آه ناله اش زیاد شد از



عجز و بقراری در آن زمین پر غم و بلا داشت و در بدو راه خالی دانای اسرار کرد و در  
کرد که خدا یا امر چیست که در این مدت که در روی زمین کردیدم مانند این مکان  
جای خنک و الفتان ندیدم و در این زمین غبار بسیار و آلودگی بسیار گرفتار  
خداوند مرا از این زمین آگاه ده خطاب الهی رسید که ای آدم بدان که این زمین پر بلا  
صحرا می که بلاست که در این زمین کرده و فاطمه و طایفه اشقیاء که خود را از امت جناب محمد  
محسوب خواهند کرد تیغ جفا بر روی جگر کوشه حضرت محمد خواهند کشید و فرزندان  
علی ابن ابیطالب و سرور سینه حضرت خیر النساء و تاج سر شیعیان و نور دیده مقلدان  
و نور بخش زمین آسمان و بر کینه ثقلین و شمع شبستان حرمین و طهرین خلق کوفه  
ایست حضرت امام حسین را با لب تشنه و جگر سوخته و بدن پاره پاره در این زمین  
شهادت خواهند کرد و هفتاد و دو تن از فرزندان و بیاوران و یاوران و هواداران  
او را در این صحرا بجای آنکه هلاک افتازند و دختران و اهل حرم آن مظلوم را  
اسیر کرده بخت سزاوار کویان و امیدالمان و سر کرده طایفیان بر دامن معاویه و  
و العذاب بر انداخته اند و این صحرا را حکم ناکس ملعون میدید میشود نو باده بنی  
پیغمبر شهادت بالی تشنه کرده اشقیای بدو فاسد نمایند ازین آن شش سواری بدو  
میشود مدفون میان غم در این دشت بلا نام این صحرا ازین ره گشته ارض کربلا هم  
انحضرت نه بیند غسل کافور کفن میشود مدفون میان نعره هفتاد و دو تن  
صحرای کربلا که در جهان مطلق شهادت از پیش دنیا هیچ کس ندیده و ندیده است و چون  
عزیزش اندر این دشت بلا هم جو شهادت خرامان هر کجا افتد بر پا و دختران خواهرانش

بدر

بدر علیکن زائر از افش زار نالان باد و چشم اشجار میشوند اولاد احوال و در این  
صحرا اسیر اهل بیت عمتش گردنهای خود استگیر اندر این صحرا گذر کردن بکنام  
غمات منزل کرب بلا می جای خزن مانع است اندر این مادی اگر اهر سر که میانش  
که بیک اید در اینجا خوارش خیران شود مرغها اینجا اگر پروازشان سازد عین  
بالهاشان بشکند در سیر این منزل طیور مرغ ماهی ملایک جمله تار و نه قیام  
در عزای او پیشاند و در هر صبح شام مرغ ماهی از زمین نادره و عرش برین بجهت  
در دستان دایم همین باشد که لغت بریزد ای آدم اگر خواهی که در یوم قیامت در نزد  
شیعیان و دوستان و تفریداران جناب امام حسین و مشور شوی لغت بر تالان  
امام حسین کن و پیاری بجوی از دشمنان و تالان انحضرت و کرم و تزاری کن  
معینا انحضرت تار و نه قیامت بدرجه سعادت برسی ای آدم هر کس دیده و زکار  
مانند حسین مظلوم شهید ندیده و هر کس کوشش ناکس ظلمی مانند ظلمی برید پلید نشیند  
ظلمی بر و زکار چه ظلم برید نیست مظلوم کسی ز حسین شهید نیست بر دشمنان او  
قیامت نماید نیست که درین غزایا پوشی بعید نیست ای آدم خواهی دید در کربلا  
قیامت شیعیان و تفریداران و دوستان او را بدرجه رفیع و علا علیین بجا  
و معلق عزت مغان و سرافراز گردانم و دشمنان و تالان او را بدرجه اسفل سالک  
جهنم بعد از ابی و انتقام سرمدی معذب و مملد سازم ای آدم در تفرید انجناب  
کن که کرم و تفرید انظوم و دریا های معیشت را خشک کند و کوهها را غرق غم  
خاموش میکند و روی کوه که حضرت آدم در آن صحرا پر بلا و بلا و بلا و بلا



اشک حسرت از دیده مبارک خودی بارید و سبکفت و آخر نامه زک یا ابا عبد الله الحسین  
یعنی یا امام حسین عز و الله و محنت و غم و ماتم من برای غم و اندوه تو میباش شد  
و آخر نامه من فدا شدت یا ابا عبد الله الحسین ای امام حسین دلهای شیعیان و محبتان  
تو حسرت زده و محنت زده خواهد شد از فقدان و هجران از حسرت تو دیده کردند  
سفید باد بره قاتل مدام عذاب شدید باد بدخواه تو ز رحمت حق نا امید باد صف  
تار و زهر حسرت بعض خدا بر بند باد ای نور چشم احمد مختار یا حسین چون نشنوم کرد  
میدان که بلا کردی شید که کسی بیا یا حسین خلاص حضرت آدم در ماته اغطای  
شیدناه شهر بار از جگر داغدار بکشید اشک حسرت از دیده خونباری بارید بخت  
که از آن مکان گذشت و آن بیابان سرکشه و حیران بود و بشمار از فکر بهشت و محنت  
حوایرون رفتند بود و ملام در فکر تیر سید الشهدا بود که نگاه خطاب الهی رسید که ای  
آدم تیر تیر تو در باره پیغمبر ما برگاه ما قبول شد و ترا از شیعیان اغطای حساب خواهم  
کرد اما لظن کن بجا نبش ترا عظم و برین کریم پی پی حضرت آدم نظر کرد دید که بر سر  
عرش نشسته بودند که لا اله الا الله محمد رسول الله علیا و الهی فاطمه یزید محمد رسول الله الحسین  
سبط رسول الله پس چون آدم این پنج نام مقدس را دید خطاب الهی رسید که ای آدم اگر خواهی  
که از تقصیر تو بگذرم و خطای ترا بخشم مرا بمرث صاحبان این پنج نام مقدس قسم بدقت  
ترا بیا مردم حضرت آدم عرض کرد که لا اله الا الله استغفر بحق محمد و انشاء الحمد و بیغ خداوند ترا  
قسم میدهم بحق جناب محمد و حال آنکه تویی شایسته حمد و ثنا و بحق علی و فاطمه و اهل بیت و انتم  
میدم بحق علی بن ابی طالب و حال آنکه تویی خدای بلند مرتبه و بحق فاطمه و انست فاطم العترة

ای تاد که در کمال کبریا

والا من و ترا قسم میدهم بحق فاطمه زهرا و حال آنکه تویی شایسته حمد و ثناء و انشاء الحمد و بیغ خداوند ترا  
و بحق الحسن و الحسین و ترا قسم میدهم بحق امام حسن و حال آنکه تویی نیکو کار و نیکو نفس  
و انست تقدیم الاحسان و ترا قسم میدهم بحق حضرت امام حسین و حال آنکه همیشه در احسان  
و نیکی داری الا تفعلت علی بالمغفرة و الغفران و همیشه ترا بحق تیج بندگوار قسم میدهم  
تا اینکه مرا بیا فریزی و از سر تغییرات و خطاها و لغزشهای من در گذری خطاب الهی رسید  
که ای آدم تقد غفرت لك و ثبت علیک و علی بن عقی و آتاب من قدر شک یعنی ای آدم  
بدرستی که ترا از من دیدم و توبه و بازگشت ترا قبول کردم و قبول خواهم کرد توبه هر یک از  
فرزندان ترا که خطا کنند و بازگشتند به من و اینست معنی آیه شریفه که حق تم میفرماید  
نقلی آدم من و بهر کلمات و الفاظی که در حق من میفرماید حضرت آدم از عیال پروردگار خود نما  
شد که پنج ال عیال را شفیع کند و گوید که من چون ایشان را شفیع کنایه خود کرد حق تم از خطا  
و لغزش ترا و در گذشت و توبه مرا بیا و فرماید و وعده کرد که هر یک از فرزندان او که گناه  
و توبه کنند ایشان را خواهد آمرزید و توبه ایشان را قبول خواهد کرد و شیطان ملعون و  
از این کرد و رفت و اندوه جنان فرمود که تمام اعدان و انصار او بر او راجع شدند  
و گفتند ای سید و آقای ما ترا چه شد که چنین ناله کردی شیطان ملعون گفت چگونه ناله  
نکتم که حق تم توبه مرا بیا آدم و فرزندانش او فرماید که ایشان هر معصیتی کنند که چون توبه  
کنند خدای تم ایشان را خواهد آمرزید و توبه ایشان را قبول خواهد کرد و شیطان ملعون و  
و گفتند ای برادر ما که در رث ملکش که ما فرزندان او را بکناه مشغول میکنی تا توبه نکند  
و توبه از دنیا برون راند شیطان ملعون گفت که خدای تم وعده کرده که هر که توبه کند



هر معصیتی کنند چون باز گشت کنند حق تعالی توبه ایشان را قبول کند و از توبه ایشان گذرد پس یکی از شیاطین گفت من فرزند ان آدم را بطمع مال دنیا گرفتار کنم شیطان گفت که چون توبه کنند خدا ایشان را امری از دیگری گفت من ایشان را مجبورم مشغول میسازم و یکی گفت من ایشان را بغیبت کردن مشغول میسازم و یکی گفت من ایشان را بکبر از راه میرم خلاصه هر یک سخنی میگویند و شیطان ملعون در جواب هر یک گفت که اینها که شما میگوید هر توبه دارد و آخر همه فرزند ان آدم توبه خواهند کرد و کار بن خا خواهد شد خلاصه شیطان لعین با یاران و شاگردان خود حیران بودند که گناه خناس ملعون که از جمله شاگردان اعظم ابلیس بود و گفت ای امامی ما که در مرتکب گشتن که من کار توبه آدم را میسازم و بخوی میکنم که هیچیک از من یله اند نیانند و ابلیس گفت ان چه نکر است که در باره ایشان کرده خناس گفت که من در سینه آدم می نشینم و هر چند معصیتی کنند ایشان را دلداری دهم و گویم که در مرتکب گشتن ای نبی آدم که این گناه که تو کرده در برابر گناه فلان کس سهل گناه است تشویش مکن که خداوند عالمیان انداخته پزیرد و بسیار از امر توبه است و بعد از این عملی خواهی کرد که گناه این گناه بشود و در باره این گناه این هیچ کردی مدار که این سهل گناهی است پس گناه را در نظر او که چک میسازم و او را مضروب میکنم و در خواهد که توبه کند او را تسویف میکنم یعنی بدو او سوسه میکنم که هنوز وقت توبه نیست و هنوز عمر جوانی الحال توبه کن که گناه هست بعد از این گناه از تو ساقط شود و توبه خود را بشکفی و این توبه کردن تو از این گناه که کرده بد تو میشود پس بفرمانت که بصر کنی تا وقتی که پیر شوی و مردنت نزدیک شود که از عمرت چیزی باقی نماند ان وقت توبه کن

کفری

که دیگر بالقوه فرصت گناه کردن نداشته باشی پس او را باین حیل و تزیینات توبه کرد باز میدادم بعدیکه مشغول معصیت میماند تا وقتی که احساس سیر میسازد و موعظه با آنها رسد و توبه را بپذیرد و چون خناس ملعون این سخن را گفت ابلیس گفت که توبه رسانست و فکر تو نیک است و این فکری که تو کردی هرگز بجای نهد من خطور نمیکردم و ابلیس ملعون تحسین و افرین بسیار بر خناس کرد و روی او را بوسید و این حکایت بسیار شباهت دارد با حکایت ابن سبه خلیفه ملعون که چون دیدند که جناب رسول خدا در غدیر خم جناب علی ابن ابی طالب را بامجدای حق و جانشین خود کرد و او را بر خلق عالم اختیار کرد و فرمود من کینست مولاه فقلنا علی مولاه یعنی هر کس که من صاحب اختیار اویم بعد از من علی ابن ابی طالبیم صاحب اختیار اوست یعنی هر کس که مرا پیغمبری قبول داشته است باید علی را با ما ماث قبول داشته باشد و چون این سخن از زبان پیغمبر جاری شد و این کوهر کلام بحکم ملکت علام از دهان درفشان ان یکانه و در ان یکانه شد و نکانه که کافری پرست ملعون از شرارتش حسد و عداوت مانند غفران شد و دلهای پیغمبر و نکانه ان منافق شیطان از غم و کدورت مانند دجله خون شد و زمان از مردم بایکدیگر گفتند که این چه امر عظیم و بدای خطیر است که امر و نر پاشد و این چه محنت عظمی و معیبت کبر است که از پیوسته عیب هویدا شد که چنین کاری شود واقع بخلق و وزیر کار ای خدا ان آسمان آتش بفرق مایبار تا به نیم این چنین کاری بچشم خود عیان خلایقان سه بدبخت ملعون منافق که خلفاء باطل میباشند بایکدیگر گفتند که مرا بفرستاده ایم که سلسله آسمان بفرق مایبارد یا خدا عذاب در دوزخ را بای



بفرستد که چشم خود بر نیم که جناب علی بن ابی طالب بجای بفرستند کی بود طاعت را  
مان کند در هر روز کار این چنین ظلمی نایب ما بر نیم استکار ما مطیع حکم فرزند ابی طالب  
شویم چاره باید نمودن تا بر او غالب شویم و در این باب جناب احدیث فرموده و کاذ  
قلوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندنا فاعطينا حجارة من السماء و انما بعد الیوم  
یعنی یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان که خداوند اگر علی را تو نایب بفر خود کردی  
پس از آسمان سنگ بریزه بر فرق ما ببار یا عذاب درد ناک برای ما بیاور و این معنی  
است که منافقان اعتقاد بقول خدا و رسول خدا نمائند و منتهی سخن ایشان اینست که اگر  
هست و این شخص بفرستد و یا بر خدا علی را جانشین خود کرده پس ما را نه میبایست که خدا  
از آسمان بر فرق ما بباراند یا عذاب درد ناک برای ما بفرستد و ما میدانیم که محمد در  
حقیقت از جبریل نازل میشود و نه محمد از جانب خدا می آید و اینها همه ساختن است و محمد  
تا خود شریک نیست بحیله و تدبیر مردمان نایب خود کرد و کتاب در دست کرد و مردم گفتند  
جبریل بن نازل میشود و این یا از امی او و جبریل کجا بوده است و وحی کجا نازل شده  
چنانکه معاویه ملعون در تمسید خود گفته است لا خبر جاء و حی نزل یعنی نه خبری از آسمان  
بر محمد آمده و نه وحی نازل شده است خلاصه آن سه ملعون منافق گفتند که اگر افعی خدا این  
امور را تمشیت داده است پس کوه آتشی بفرستد و ما را بسوزاند یا سنگ از آسمان بر فرق  
ما ببارد یا این معنی که اینها همه مکر و حیله است و خواهش احمد شده است که اما اگر خود شما را  
میرود و اما در لپه عرش جانشین او شود و پادشاهی و بزرگی شود که خداوند از میان  
دو فکر افتادند و در وقت داشتند که چه تدبیر کنند که دشمنی را از امر خلافت کوتاه کنند

و دست خود را بر بند ناکاه از میان ایشان خناس انسی حرانزاده ازل و ابد و زعفر ملعون  
خلیفه دوم است مانند خناس نظر بنامه مکر و حیله و تدبیر خود کرد و گفت من علاج این  
واقع را و دفع این وحشت پر هول و پیرا بحیله و تدبیر میکنم گفتند چکار میکنی گفت بنای  
بیعت که شد او را با بیعت میکنم و بعد از آن شما و بعد از آن مردم بیعت کنند پس چون  
و علی هر دو از ما حاضر جمع شدند و وزیری که احدی از دنیا بود و مردم میگویند که محمد  
کارها را بچا کرد مکر همین که از خانه مرشد رفتن بود که علی را بسیار از بر سر کان قریش را کشید  
و علی جانشین خود کرد و الحال آنکه علی را بجای او بداریم بنظر کان قریش از هر طرف سر  
میدارند و علی را بجای پیغمبر نگذارند و پیغمبر اسلام را میشناسند پس خبر یافت که مردم  
به کنایه نیک نامی بجای پیغمبر بداریم تا این روزی بکند و بعد از آن علی را بجای او بداریم  
و باین حیله مردم از راه میزدند کار بکام ما میشود و چون آن منافقان از آن خناس  
این سخن شنیدند خوشوقت شدند مانند آن خوشوقتی که ابلیس از خناس بفرستاده  
خلاصه چون خناس باین حیله کرد ابلیس خوشحال شد و از این سبب جناب احدیث سوره  
قل اعوذ برب الناس را بر جناب رسول خدا نازل کرد و در آن سوره اشاره با فضل غیر  
ملعون و سایر شیاطین انسی کرده است و فرموده که لیس اعوذ بحکم العزیز العزیز العزیز العزیز  
یعنی بگو ای محمد بپناه ببرم پروردگار را در میان ملکان الناس و پادشاه آدمیان الله  
الناس و معبود آدمیان من شر الناس الناس الناس از شر و سوره خناس از ذی یوسف  
صد و الناس ان خناسی که و سوره میکند و مرد لهای آدمیان و تویر ایشان را ناخیز  
انما ز من الحشره و الناس خواهان خناس از شیاطین جن باشد و خواه از شیاطین انس



باشد و از آنجا می باشد که کسی که میگوید برادر من نور تو جاعلی الحال عمرت بصرف عشق  
عشرت کن و چون پیر شدی تو بر و بازگشت کن و این قدر که بر و نزاری ممکن و از خدا مترس  
خدا را هر باران بخنداند انسان باید بقدر توانش و استطاعت خود عبادت کند و معصیتها  
کمتر را ترک کند اگر معصیتها صغیره که ترک کردنش محال است و معصیت جلیله انسان است  
و اگر کسی معصیت نکند معصوم میشود و غیر از چهارده معصوم کسی دیگر بالقوه ندارد  
که معصیت نکند چرا که اصل جلیله انسان از عناصر اربعه است و قضا و قدری عناصر اربعه است  
که انسان معصیت کند خلاصه این ملعونهای صانع و عناصرهای ملعون فاسق اهل ایمان  
و صلاح و تقوی را از جاده شرع بیرون میزنند و ایشانرا بمعصیت جرات میدهند و چیزها  
و دلیلهای از قول سنیان برای و میآورند و تفسیرهای سنیا را بران پیچیده میخوانند و  
لیلهای عقیده را عقل کسوف بر کان اهل جهنم عیان شده است باین تفسیرهای بد عقل  
نقل و بیان میکنند و این پیچیده را چنان در معصیت ثابت مکن میکنند که اگر معصیتی میکنند  
و جمیع بان احادیث و تفسیرهای ساختنی میشود و میخواهد که بر و نزاری تو بر و نازا نکند  
بیادان حدیث باطل و شر را دم میکشد و کتاها نشد و نظر کو چک میشود و حال آنکه چنان  
و رسول خدا فرموده است که الکبار از اصغارا الصغار یعنی بزرگواران از کتاه بزرگوارانست که  
کتاه کو چک بشمار و معلوم است که تو باید نظر ایشان آنکس بکنی که معصیت او کرده و چنان  
معصیت تو کو چک باشد اما آنکس که تو معصیت آنکس کرده آنکس بزرگوار است که کتاه کرده  
لا بد که عقلت و جلال او نیست و در جنب تمام دلال و نیکیهای او نیست تو کرده است معصیت  
کردن تو منرا در نیست خلاصه مرده ما را شیا طین السن از راه و نازا هر نوعی که باشد بعضی

بموقعه کردن و بعضی محدث گفتن و بعضی به تفسیر قرآن کردن و بعضی بدلیل عقل و بعضی  
شناختن و بعضی بقیسند دعاها که هر کس فلان دعا را بخواند کتاها نشد و مرید شود  
اگر چه نرانی با محارم باشد و بعضی نقصها و افعال پیغمبران که افزای پیغمبران بشناسند و  
تفسیرهای باطل کرده اند مردم را از راه حق و توبه کردن باز میدارند و میان هر یک از  
فریهها را بنا بر خواستی بعضی اهل ایمان در این رساله بطریق اختصار ذکر میکنم و در هر  
یک از بطریق استدلال و در هر یک همان ذکر میکنم انشاء الله تعالی اما در وقتیکه بیان هر یک  
از این فریهها که گفته میشود باید بر مردم عامی بیان کنند که اینها افزا و دروغ است  
و رد آنها را نیز بیان کنند بعد از آن از آن مجلس متفرق میشوند که مباد  
خدا نکند که کسی از عامیان یکی از آن حدیثهای دروغ یا تفسیرهای باطل یا دلیلهای  
بد جای یا فیهلهای دعاها یا ساختنی بشنوند و در دانهارا نشنوند و آن حدیث دروغ  
یا تفسیر باطل را ضبط کنند و بدیگران بیاموزند و باعث هلاک بسیاری از عامیان  
بشود چنانکه بعضی از واعظهای کم سواد در بالای منبرها علی رؤس الائمةاء و  
سینه و حدیثهای دروغ و دلیلهای بد جای و تضایل اعمال ساختنی را بیان میکنند و مردم  
مانند غول بیابان ضلالت از جاده هدایت بودی هلاکت میکشاند و مال کار این  
کارها که شاخرازه میرسد و شیره پشته جهنم میرسانند و نوح و نوح را میسازند  
در روز و در محشر از عقب سر خود برده و در دار البوار حنم و منیر الفرائد را و در جوار  
سفیان و معاویه مغلط سازند و از آنجمله احادیث دروغ که اهل ضلالت حدیث میکنند  
اینست که میگویند که حدیث دارد شده است که چون ملائکه دیدند که بنی آدم اطاعت خدا نمیکند



و با وجود یکدیگر این همه نعمتها خدا بایشان عطا کرده است باز معیشت خدا میکنند ملائکه  
نزدان طعنه بر حق تعالی اند و عرض کردند که خدا یا بنی آدم چه بسیار خیر و حاجت  
میباشد که نعمت ترا میبخشند و معیشت ترا میکنند و ملائکه ای رسید که ای ملائکه سخن  
بجای مگوئید اگر شما نیز جیلتان انسان داشته باشید زیاد از انسان معیشت خواهید  
کرد ملائکه از این سخن با کردند و قبول این معنی نکردند و حق تعالی فرمود که ای ملائکه  
عبادت تا بن آدم میباشید ملائکه گفتند هاروت و ماروت که عبادت ایشان از همه  
پیشتر است خطاب الهی رسید که ای هاروت و ماروت اگر خواهید که شما را هم جیلتان  
عطا کنم و شما را بر زمین بفرستم تا در زمین عبادت من کنید خوار هوش دارید یا نه  
هاروت و ماروت گفتند که این مثلها از روی مال حق تعالی فرمود که اگر شما بشکل جیلتان  
انسان شوید و در زمین معیشت من کردید شما را عذاب و عقوبت خواهم کرد و هاروت  
ماروت گفتند البته الوقت لا یلقی عذاب و عقوبت تو هستیم و اگر ما از قالب بشریت و جیلتان  
انسانیت معیشت تو کردیم هر عذابی که از آن بدتر نباشد ما را بآن عذاب معذب کن  
پس حق تعالی ایشان را جیلتان انسانیت عطا کرد و در زمین نرغشاد و ایشان در شهر دابل  
نازل شدند و نمائند زهره رسیدند و زهره را دیدند عاشق و شیدا شدند و تنهای زنا  
کردند و زهره ایشان را بشرب خورده و تکلیف کرد و ایشان شراب خورده و زنا کردند و  
حانه داخل شدند زهره گفت این شخص میرو و ما را رسوا میکند هاروت و ماروت آن  
شخص را گشتند و گفتند مطلوب ما را حاصل کن زهره گفت شما از چه قبیلاید و چرا این  
میباشید ایشان گفتند ما در ملک مغرب هستیم و زمین ما مدوم عبادت خدا کنیم

و اما

و با خدا شرط کردیم که اگر معیشت او کنیم ما را عذاب کند بخوبی که از آن بالاتر نباشد زهره گفت  
شما از آسمان چگونه بر زمین آمدید گفتند اسم اعظم اخوانیم و زمین اسم مدیم زهره گفت  
اسم اعظم را بمن تعلیم دهید که من مطلوب شما را از خود حاصل کنم ایشان اسم اعظم را  
تعلیم دادند زهره اسم اعظم را خواند و آسمان رفت هاروت و ماروت در زمین ماندند  
و پادشاه از حال ایشان خبردار شد و ایشان را در چاه و بیابان کرد که دیوارها را انداخت  
چاه و بیابان از شمشیر و خنجر مشبک است و ایشان مرگ ندارند و سر نکون و در چاه و بیابان  
و زنجیری در پای ایشان بسته است که ایشان را او نمیشاند و مدام از این طرف با آن طرف  
چاه میخورند و زخم شمشیر و خنجر بر بدن ایشان میرسد و هر کس که بر سر آن چاه میرود  
ایشان او را سحر تعلیم میدهند و همیشه تا قیامت باین عذاب گرفتارند پس چون این  
عمل از هاروت و ماروت صادر شد ملائکه دانستند که بنی آدم تفسیری ندارند ملائکه معیشت  
میکنند بلکه جیلتان انسان اینست که معیشت کنند پس هر کاه کسیکه معیشت کند از جیلتان  
و خلقت ماهیت او است و اگر کسی اطلاع کند و ترک معیشت کند از جانب خداست و خدا  
او را محاکمات کرده است پس این حدیث و تفسیر سنن که خدا ایشان را آفریند و در قیامت  
حقیقت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث را شنید و فرمود که خدا در همان او را آفریند که است  
ظلم حق تعالی کرده است و چنین درست کرده اند که خدای تعالی حق تعالی خلق کرده است  
که معیشت الا انسان آفرینده است و زمین بهمان و افزاست که بر خدا بشنود بعد از آن حضرت  
حدیث و تفسیر حق را فرمود و حق یکدم کشفه لا اسرار جنابا بخوند ملائکه محسن فخر علی بن  
ملاک کور شده است که بیان آن حدیث اینست که چون آنحضرت شنید که مخالفان چنین تفسیر



و حدیث گفتند حضرت فرمود که خداوند ایشانرا بشکند این چراغها و بهشتان عظیمی است که  
بجای بسند که بپایند ای شیعیان ما که در زمان فترت یعنی فاصله مابین عیسی و جناب  
محمد بود مردمان بسیار سحر شدند و سحرهای عظیم میکردند و مردمان را از راه می بردند  
و میکشند ما پیغمبر خدا ایم و اینها معجزه ما است و هر چه چیران و سرگردان بودند ختم دوق  
مقر که هاروت و ماروت باشند بر زمین فرستاد چون پیشتر سحرها در شهر بابل بود  
چاهی در نزدیک شهر بابل است که هر کس طوطی شهر شود لا محاله عبور بر آن چاه شود  
باین نحو که آن منزل منزله است که دارد شهر بابل میشود و غیر از آن آب چاه دیگر از آن  
منزل نیست پس قافله بر سر آغاه بار میزنند و آب میکشند از آن که عجیب آنها و خود دهند  
و بر خود مصرف کنند و کار غیر نمایند پس خاتم هاروت و ماروت فرمود که در این چاه بعضی  
من مشغول شوید و هر کس که بر سر آغاه آید سحر را بآن بگوید که یاد گیر چون داخل شهر  
شود و آن سحرها را بر بیند فرمایان سحر را نخواند و یاد کند که اینها سحر است و کار سحر را  
نماید شود پس آن دو ملک مقرب در آن چاه بعبادت خدا مشغول شدند و هر کس که بر سر  
آن چاه می آمد اشعار آن صدا میکردند که ای شخص بدان که خدای تم ما را برای اعلام شما از این  
چاه نشاند که سحر را بشناسد و بگوید که کافر است و اعتقاد بر سحر را نکند چنانکه  
فرموده است که ما انزل علی الملکین بابل هاروت و ماروت و آنچه از خدا امر شده است  
و ما روئید که در چاه بابل میباشند و ما یعلان من احقر حتی یقولوا انما نحن بشر فلا تقربوا  
که بر سر آغاه میرفت با و میکشند که ملایکهای تم جمع کرده است بر شما که اعتقاد بر سحر  
نکردید پس هر یکی را تعلیم میدادند که از کس فلان عملی چنین چنین حیل میکند

کرم

که بنظر تو چنان و چنین می نماید مباد فریاد و را خودی خلاصه ایشان سحرها را تعلیم  
میدادند که مردم فریب سحر را نخواندند تا زمان که جناب رسول خدا پیغمبر میوه  
شد و معجزات پیغمبر نمود و سحرها را ختم شدند و حق آمد و باطل را حق شد بعد از آن  
امر خدا شد که هاروت و ماروت نیز با آسمان رفتند و در معبد خود بعبادت خدا مشغول  
شدند پس تفسیر اهل خلافت را شنیدی و تفسیر اهل حق را نیز شنیدی و حدیث دیگر  
طریق سیان ایست که میگویند که حضرت داود بنماز مشغول بود و شیطان بشکل مرغی شد  
خوش ترکیبی بر خطا خال و خوش پروبال در برابر محراب حضرت داود نشست و داود در  
حالت غافلش مایل آن مرغ شد که از یاد نماز شد رفت و از محراب عبادت بیرون رفت  
که آن مرغ را بگیرد از لب دیوار بیرون رفت که بر لب خانه همسایه نشست داود بر بام رفت و خواست  
که آن مرغ را بگیرد مرغ بیرون رفت و از کرد ما همان رفت نظر داود بر زن او ریافتند که برهنه غسل میکرد  
داود عاشق آن زن شد و از بام بریزد آمد هر چند خود را منع میکرد و علاج نشد آخر او بر باد  
بجنگ فرستاد و سعی کرد که او را بکشد شد داود زن او را با عقد کرده و نود و نه زن غیر  
آن زن داشت که با آن صد نفر شدند پس چون چند گذشت داود لذت وصال آن ضعیفه  
بر درویشی در محراب عبادت بود که ناگاه دو نفر در محراب داخل شدند حضرت داود ترسید  
شد آن دو نفر ملک بودند که خدای تم بشکل انسان کرده بود بخدمت داود فرستاده بودند  
که او را نکند چنانکه حق تم فرموده است از خطا علی داود و تفریق شهم یعنی یارکن ای تم  
و قن را که آن دو ملک داخل محراب داود شدند و داود از ایشان ترسید تا او را از محراب  
بعنی یعنی بعضی گفتند که ترسای داود که ما در جلد میروم و در حق داریم قلم بپشتان



ولا تسلط پس میان ما حکم کن و حیف میل مکن و اهدنا الی سبیل القصد و ما را بر راه راست  
کن ان هذا حق له تسعون نجر و لی نجر واحد فقال اهل بیتها و عزله فی الخطاب این بود  
من نود نه میش دارد و من یک میش دارم و این برادر من میگوید که این یک میش را بمن بده که من  
خنده میش داشته باشم و تو هیچ نداشته باشی و او گفت که ستم بحق تو کرده است پس داور دانست  
که این مقدمه زن او ریاست و از کار خود پشیمان شد و توبه و استغفار کرد و خطاب الهی رسید  
که ای داور اگر خواهی که از تقصیر تو بگذرم بی و بر سر قبر او بر یا که او صاحب حق است و از او حلیت  
طلب داور از منزل خود سفر کرد و رفت بجای که قبر او را بود و بر سر قبر آن کبر و عزای  
کرد و از او حلیت طلب کرد حق تم از سر تقصیرات او در گذشت پس جای که پیغمبر خدا چنین مناجات  
نفس کند امان چگونه میتوان که ضبط خود کند و حدیث وارد شده که چون این حدیث را بخواند  
امام جعفر صادق عرض کردند فرمود که خدا دهان ایشان را بشکند که افترا بچهره او و او را بکفر  
و تقصیر قرار نگیرد اند پس حضرت فرمود که چون داور مشغول میان حکم خلق بود حق تم  
او را حکم کردند و محاکمه و مراجعه تعلیم دهد از این جعفر و ملوک را امر کرد که بشکل انسان شده  
و از مجرای عبادت داخل شده اند حضرت داور از ایشان بترسیدان ملوک گفتند لا تخف  
ای داور متبسم خنمان و بدان که ما دعوا کاویم و با هم نزاع داریم بعضی بعضی را علی بعضی ستم کردم  
بر یکدیگر حضرت داور بر سید که نزاع شما بر سر چیست یکی از ایشان گفت ان هذا الحق له  
تسعون نجر و لی نجر واحد بدرستی که این برادر من نود نه میش دارد و من یک میش  
دارم فقال اهل بیتها و این برادر من میگوید که این یک میش خود را بمن بده که من صد میش داشته  
باشم و تو هیچ نداشته باشی و عزله فی الخطاب و در وقت مجادله بمن غالب و مسلط میشد و داور

چون

چون هنوز دعوی خصمین را نشنیده بود و مراجعه نیز داور را نرسیده بود و خبر نداشت که حکم  
باید سخن مدعی را که شنیده از مدعی الیه می رسد که تو قبول داری سخن مدعی را اگر قبول کرد آن  
وقت حاکم حکم کند و اگر قبول نکرد از مدعی شاهد بطلبد تا مدعی ادعای خود را ثابت کند و  
ثابت کند و اگر از اثبات عاجز شد آن وقت حاکم حکم کند که مدعی اگر خواهد قسم بمدعی الیه بدهد  
چنانکه وارد شده است که الیینه علی من یدعی الیهین علی من انکر یعنی شاهد آوردن بر کسی است  
که ادعا کند و قسم خوردن بر کسی است که منکر شود خلاصه حضرت داور از محاکمه و مراجعه آگاه  
بنود چون سخن مدعی را شنید فرمود لقد ظلمت بسوال الغیثک الی انا حین یعنی هرگز بر کسی که  
ستم کرده است نتوان شخص پس طلب کردن یک میش که پیغمبر خدا خود ش صد میش داشته  
باشد و تو یک میش هم نداشته باشی پس چون حکم فرمود بعد از آن زجر ظالمین را فرمود که  
ان کثیرا من الخلفاء یعنی بعضی علی بعضی بهر ستمکاری از نرفقا و دوستان ستم کنند  
بعضی بر بعضی الا الذین امنوا و عملوا الصالحات ملوک گویان آورده اند و خطبای تناید میکنند  
و قلیل ما هم و اندک می باشند اهل ایمان و صلاح و با ذ خلق هر بعضی د و ستم بر یکدیگر میکنند  
مشغول میباشند پس چون حضرت داور این حکم را بدیشان تاب شدند و ظن داور انا  
نشاء یعنی خدای تعالی میفرماید که داور است و او که ما او را طریقتی که در مراجعه تعلیم داریم و داور  
طریقه محاکمه را ندانست تا شغفر بر توبه و غفرانک و اناب پس طلب کن داور بر و در کار خود و سجده  
افتاد و باز گشت بسوی پروردگار خود کرد که چه اگر از مدعی الیه نپرسید که سخن مدعی را شنید  
یا نه بعد از آن حق تم وحی کرد بداور که یا داور انا جعلناک خلیفه فی الارض یعنی داور ما  
ترا بر اکثرین خلق زمین کردیم که دیوان مردم بکنی فاحکم بین الناس بالحق و بالتبیین الحق



فیصلک عن سبیل الله پس حکم کن در میان مردمان با ثبات کردن مصلحتی از علای خود را بپشت  
شود یا اقرار مدعی الیه و پیر وی مکن خواهش خود را می داند و اگر از پیش خود کاری بکنی  
خواهش ایشان را از عبادت شرع بیرون می برد آن الذین یضلون عن سبیل الله هم غراب شد  
بناست ایوم الحساب بذر سبک کسل که از راه حق بیرون رفتند برای ایشان عذاب سخت  
اینکه از حق که در روز حساب با خلاصه حکایت حضرت داود چنین بود که پیغمبر خدا از نزد  
مرغی مرود و از بام بخانه مردم مشرف شود و نظر بفرز مردم کند و هر که میسر میسر  
توفیق ویر بقتل رساند و از نشتر بر بخت خود در آورد و این افراد را هر کس به پیغمبر خدا  
بند و خدا از او انتقام خواهد گشت و حدیث دیگر که در دفع یافتن اندک تفسیر قرآن باطل  
تفسیر کرده اند اینست که میگویند حضرت ابراهیم از حق تم خواهش کرد که نزد سلفان  
که هر روز بخش نرسد میشوند در دنیا با ابراهیم بنمایاند و این را تفسیر کرده اند و در قرآن  
ابراهم بطلبه کف محی المظلم یعنی پاک کن ای محمد و تو را که حضرت ابراهیم گفت خدا یا با شما  
چگونه نرسد سبک مردها را قال اولم تو من خطاب الهی رسید که ای ابراهیم مگر اعتقاد نداری  
که من مردها را زنده میکنم قال بلی ابراهیم عرض کرد که خدا یا اعتقاد دارم و لکن لیطمئن  
ولکن میخواهم که در دنیا برستم چگونه زنده میشوند تا دلم آرام بگیرد قال اخذنا من الطیور  
خطاب الهی رسید که چهار صوغ بگیر بصره حق الیک بعد از آن سرهای آن مردها را از ایشان جدا  
و دینای ایشان را هم خوب و از پربال و استخوان و گوشت و پوست بخور که بدو آن پرمای  
در یک ها و آن یکبار هم گوشت تمام اجزاء کل جمل مهن جز بعد از آن اعضا می خورد مردها را  
و ده حقه کن و بعد بالای هر کس یک حقه از آن ده حقه را بگذارد بعد از آن سرهای آن مردها را

بدست خود بگیر و ده حقه یا ششک سفیاء بعد از آن هر یک از سرهای آن مردها را بدست  
بگیر و همان مرغ را طلب کنی آن ده جزو نه که خدا خواهد شد به شکل صورت اول پس مر  
دیگر را بدست بگیر و او را بطلب که در آن و نیز آن ده جزو پربال نکند و بیاید و بان برنجید  
تا آن مرغ نیز در دست اندام شود و هم چنین تا چهار مرغ را طلب کنی هر یک بیایند و بر سر خود  
وصل شوند و اعلم آن که در این حکیم و حکمان ابراهیم که خدای تم غالب و درست کرد و راست  
چون این حدیث را باین گونه تفسیر نمیکند معصوم عرض کردند فرمود که خدا هفت  
شماران ما را بشکند که تفسیر این قرآن باطل نیست که حالا آنکه ایشان قابلیت تفسیر قرآن  
ندارند و بعد از آن فرمود که کبار و است که نشدند جناب ابراهیم را بدین مرغ و حضرت  
ابراهم خلیل و صفی و بر کربله خلاصت و است دهند باین سخن ناشایسته که ابراهیم فقط  
بعدها و حتماً نداشتند باشد و از خدا طلب کند که در دنیا با و بنمایاند که مردها را در روز قیامت  
چگونه زنده خواهد کرد که دلش آرام بگیرد مگر ابراهیم دلش آرام نداشت یا شک داشت یا شک  
مردگان را حق تم نرسد میتواند که در تروی عرض کرد که خدای تو شوم پس تفسیر از شرع است  
حضرت فرمود که ای مردم تفسیر قرآن باطل است پیغمبر و کذا نند الله ایشان قرآن مواظب  
حق و حقیقتات خواهند کرد و بعد از آن فرمود که روزی مخالفی عالم حضرت ابراهیم  
حق فرمود که ای ابراهیم بدان که یکتا تاج خلعت و دوستی خود را بر فرق تو خواهم گذاشت  
و ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم شغف کاک شد و پرسید که خدا یا چه وقت مرا  
کرامت منافی و باین خلعت سزاوار خواهی کرد خطاب الهی رسید که وقتی در دنیا  
که مردها را در روز قیامت چگونه زنده خواهم کرد و الوقت که تو در دنیا خواهی بود



چگونه زنده میشوند آن وقت ترا خلیل خود خواهم کرد ابراهیم از این مرده شمعنا شد  
و دریم در فکر بود که آیا چنین سعادت کی شامل او شود که بخلعت پس در کارها مایل  
شود که خلیل خدا بود و باین جهت هر وقت بغیر نشان عبورش میشد انتظار داشت که نشا  
مرده ها زنده شوند و حضرت ابراهیم بمطلوب خود برسد پس چون مذبذگ داشت و آری  
انرا ن و عده بظهور رسید حضرت ابراهیم دعا کرد که رب از کف محو الموی یعنی خدا یا این  
بنایان زنده شدن خلایق را که چگونه ایشان را زنده میکنی در محشر تا من بمشاهده این حال  
لا ابق خلعت تو شوم و مرا خلیل خود کردی که دیگر دلم طاقت ندازم خطایا لجر رسید که ای  
ابراهیم اول من یا ایما نلداری یا اینکه من ترا خلیل خود خواهم کرد یعنی یا خود را قابل  
خلعت دوستی و محبتی یا از کار من تعجب داری ابراهیم عرض کرد که پروردگار را اعتقاد  
دارم یا اینکه وعده تو حقا است و مرا خلیل خود کنی که از روی خلعت دوستی ترا بمحبتی دارم  
که دیگر طاقت ندارم که امر و نه بفرما شود حق توتم فرمود که من بعد از من البقیه یعنی ای ابراهیم  
چون شوق خلعت دوستی من با آنها رسیده است پس چهار مرتبه بکبر و بکوب و به بین  
چگونه زنده میشوند که بعد از این عمل ترا خلیل خواهم کرد پس حضرت ابراهیم چنان کرد که  
مرغها با هم جدا شدند حق توتم فرمود یا ابراهیم انت خلیل یعنی ای ابراهیم تو خلیل منی چنانکه  
حق توتم فرموده است و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و صدیق دیگر از طریق محالان و منافقان  
با تفسیر باطل از آیه قرآن اینست که در باب مقدمه بترستی میگویند که جایز است که پیغمبران  
که پیش از پیغمبر شدن معصیت خدا کنند هر چند بترستی باشد یا افتاب بترستی یا ماه  
بترستی و این مقدمه حضرت ابراهیم بخوبی موافق آیه قرآن افتاب است که غیر از علمای

کفر

کفر فتنه ناجیه اند و از معصوم تفسیر حدیث را یاد گرفتند کسی دیگر نمی فهمند که تفسیر این  
بدیعتها کرده اند باطل است و تفسیر باطل و حدیث دروغ ایشان در بیان حضرت ابراهیم  
اینست که میگویند که چون از تربت تراستی و جمعی از مجربین و کاهنان بعلم نجوم و کجاست و نشانه  
بودند که ابراهیم اساس دین و شریعت بر پا خواهد کرد ایشان خواستند که ابراهیم را بترستی  
پس و ترس دهند پس چون ابراهیم بدینا آمد و ابراهیم در خانه ترستی بر ترستی و ترس دادند  
تا و تیکه مجد تکلف رسید پس از ادب بترستی احوال شنید و در سر ترستی و ترستی و ترستی  
سناش به بیست و هشتی کردن با او تعلیم کردند پس ناگاه یک روزی ابراهیم مادر خود را قافل  
کرد انرا ن در میان چوب و ن آمد و هرگز روی دنیا را ندیده بود و نجوم و ماه و اعتبار  
نمنا شده نکرده بود چون بوی زمین آمد و وقت مغرب بود فلما جن علیه السلام را که کجا  
صدای پس چون شب تاریک شد حضرت ابراهیم شماره را دید گفت اینست خدای من فلما  
قال لا احب الا فلین پس چون ان شماره مغرب و بیکر حضرت ابراهیم گفت خدای که از نظر غایت  
بکار نمی آید فلما را القمر باز فلما قال هذا رقی پس ماه سر زرد و درخشان دید گفت این خدای  
منست فلما قال قال فلین رقی لا کوثر من النجوم الا فلین پس چون ماه غروب کرد  
حضرت ابراهیم گفت این نیز پروردگار من نیست و یقین میدانم که اگر خدای من مرا  
نمایاند از کجا ان خواهم بود فلما را الشمس باز فلما قال هذا رقی هذا اکبر پس چون افتاب  
طلوع کرد افتاب درخشان دید گفت این پروردگار منست فلما قال فلین رقی فلما انک  
قال یا قوم انی بری مما تشعرون پس چون افتاب غروب کرد ابراهیم گفت که ای گروه من بپزای  
از این شما شریک خدا میدانید خلاص بعد از ان ابراهیم دانست که خلایق عالم خلعت شماره و فلما



و ماه کرده است بعد از آن که انساب و ماه و شماره را که سنایش کرده بود خدا را سنایش کرد و  
یکانه پرست شد و آخر خدای تم او را پیغمبر کرد پس جای داشت نیز معیشت خدا کرده باشند هر چند  
سنار پرستی و انساب پرستی باشد و این تفسیر باطل و این حدیث دروغ ایشان از حدیث  
معصوم عرض کرده شد فرمود که خدا دهان دشمنان ما را بشکند که افزای پیغمبر خدا را بکشد  
ایا چگونه نشان راضی میشود که نبش پرستی محض را بر ابراهیم خلیل بدهند و او را عرض  
کرد که فدای تو شوم پس تفسیر این مبارکه قلما حق علیه القائل تا احوال را بیان فرما که بدانیم حضرت فرمود  
که حضرت ابراهیم معصوم بود و هرگز نبش پرستی و انساب و ماه پرستی نگرفته بود و تفسیر این  
ایش که چون جاعلی در نزد پیغمبر انساب پرست بودند و جاعلی سنار پرست بودند و ابراهیم  
خواست که ایشان را از ان کفر و شرک باز دارد و براه حق هدایت کند پس برده سنار پرستان  
آمد و با ایشان رفیق و تانیس و مجلس شد بعد از آنکه ایشان اعتماد و خاطر جمعی با او هر ساینده  
پس چون دانست که ایشان حرف او را خواهند شنید یکشبی در نزد ایشان نشسته بود تاگاه  
سنار طلوع کرد و ایشان در نزد آن سنار سجده افتادند حضرت ابراهیم بطریق استفهام  
از آن جماعت پرسید که هذا چه یعنی این سنار خدای منست یا نه معنی که این بالقوه دارد که کسی  
تر بیت دهد یعنی بالقوه ندارد پس ایشان گفتند بلی این معبود ما است ابراهیم بایشان گفت  
که معبود باید رفع ضرر از بندگان خود بکند ایشان تعجب کردند و بفکر افتادند حضرت  
ابراهیم ایشان را نصیحت کرد تا دل ایشان نرم شد پس چون سنار غروب و ابراهیم بان عجب  
گفت لا احب الالمین یعنی خدای که از نظر پنهان شود من او را دوست نمیدارم چرا باید  
کسیکه عبادت میکند آن معبود خود را دوست داریم مگر او باشد که مدام لایق عبادت باشد و معلوم

که او

که این کوکب که شما او را معبود خود میدانید مخلوقات و خالق دارالاله ها آنکس که خالق است  
لایق عبادت و شایسته خلاصه سنار پرستان این مراعط و تضایع و دلائل از حضرت  
ابراهیم شنیدند نماز خواب غفلت بیدار و از سستی ضلالت هشیار شدند و ایمان بخالق عالم  
آوردند پس حضرت ابراهیم رفت و با ماه پرستان رفیق شد بخوبی که با سنار پرستان  
رفتار کرده بود تا با ایشان رفیق و تانیس و مجلس شد و چون ماه طلوع کرد ایشان ماه  
سجده کردند ابراهیم از راه تعجب بایشان گفت هذا رجب یعنی این ماه پروردگار من است  
ایشان گفتند این معبود ما است ابراهیم فرمود که معبود باید جلب نفع و دفع ضرر از بندگان  
خود بکند ایا این جسی را که شما با و عبادت کنید دفع ضرر میکند یا نفع بشما میرساند  
ایشان گفتند او را قایل نیست بایشان ابراهیم فرمود که پس عبادت او چه جاست پس چون ماه  
غروب کرد حضرت ابراهیم فرمود پس لم یجدن ربی الا کون من القوم الضالین یعنی هر چه  
اگر خدای من مرا راه حق ننماید هر چه از گمراهان خواهم شد پس نیز بطلان عمل خود را  
بچشم بصیرت دیده و اسلام آوردند و خدا پرست شدند بعد از ابراهیم نیز در انساب  
پرستان رفت و با ایشان رفیق گردید تا بعد از آنکه هر سخنی که آن حضرت میفرمود ایشان  
قبول میکردند تا روزی وقت طلوع انساب در مجلس ایشان بود که ایشان سجده افتادند  
حضرت ابراهیم از راه تعجب بایشان گفت هذا رجب هذا الکبر یعنی این خدای من است این  
نور است که از همه نورها پیشتر است ایشان گفتند بلی این معبود ما است که او را عبادت  
میکیم ابراهیم فرمود که معبود میباید دفع ضرر از بندگان خود بکند و نفع میرساند  
یا نه ایشان گفتند انساب و ما در زمین چگونه میتوان که نفع ببارساند و یا



ضرر کند و بعضی گفتند که روشنائی فتاب نفع دارد و دفع سرما و ظلمت میکند براهیم  
فرمود که ای ملام نفع داشت دفع ضرر میکند باقی بود اما در شبها اگر از نظر خلل پنهان  
میشود و نفع و ضررش مساوی پس ایشان بفرمانند تا غریبها فتاب شد و چون  
افتاب غریب و بر کرد حضرت براهیم رویدان جاعت کرد و گفت یا قوم لا بری ما فتر کون بین  
ای قوم بذر سبک من بزارم از آنچه شما او را شریک خدا میدانیدانی و جوت و جملی الذی علم  
الصلوات والارض بله سبک من خالص کرد ایندم عبادت خود را مخصوص خداوندی که  
افزیده است اسمها و زمینها را حیفا در حالتیکه در محق آورده ام و از باطل روگردان  
شده ام مسکنا در حالتیکه طاعت کنند ام پر در کار خود را و ما انما من المشرکین و من  
از جمله شرکنا و در نماندگان نیستیم پس آن قوم با جماعت بحضرت محابه و محاصه میکردند و آخر  
انحضرت ایشانرا بدین حق دلالت کرد پس تفسیر این حدیث و این معنی این کلام انداخت  
که از خانه زاده رسالت و است و جو بیار ایشان هدایت پر و ن آمده است و بسیاری  
ایات قرآنرا اهل صلات بناحق و با حیل تفسیر کرده اند که بیان آنها طول دارد و احادیث  
باب فضیلت دعاها ساخته اند که در حدیث و ملائکات و جبرائیل را به بیان جبرئیل سر کرده  
از آنجمله گفته اند که دعا خواندن باعث کفاره گناهان میشود بطریق که جاهلان مغرور  
شوند و معیشت کنند با میدد دعا خواندن که بسیاری گناهان ایشان امرزیده خواهد شد  
از آنجمله در شرح دعای ورد الاکبر مخالفان کرده و گفته اند که کان خلق چنین روایت کرده اند  
که نزد بود بسیار صاحب جمال و عبادت کار و هر شب جمعه دعای ورد الاکبر را بخواند پیش از خواب  
بعبادت و آن ضعیفه حسد برد و او را پسر خود عاشق کرد آن ضعیفه پسرش را پیش از خواب

تکلیف کرد تا آنکه شبی پسرش مت شراب بود مادرش بنزدان پسر آمد پسر با او مقاربت کرد  
و آن ضعیفه حامله شد و حمل خود را از پسرش پنهان کرد و ناچار او را ده سرخ کرد و در آن  
کعبه دختری زایید و بدایه سپرد و بچ رفت و بر کشت و پسرش بعد از مدتی بچ رفت و آن ضعیفه  
قسمه خود را به حسایکان خود گفت و نشان داد که دختری از پسرش بعمل آمده است در فلان  
شهر بفلان کس سپرده ام خلاصتان ضعیفه بر طرف شد و همسایگان او را دهن کردند  
پسرش را زنجیر بکشت و همان دختری را که مادرش در آنجا سپرده بود عقد کرد و پسر خود  
آورد و چون همسایگان آن دختر را دیدند از آن پسر احوال پرسیدند که این زن را اینجا  
آوردی پسر گفت از فلان شهر و از فلان کس چون ایشان داد ایشان دانستند که آن دختر را  
همان زنت و نظیره همین مرد است پس نا علاج او را آگاهی دادند پس پسر در غضب شد و گفت  
من لغش مادر مرا از قبر بردن آورم و میسوزانم پس چون سرش را شکافتن بر می ران  
تبر ساطع شد چون خستهای پدر را برداشت دید محق از زمره گذاشته و فرسوس کرده  
و مادرش لباس بهشت پوشیده و بر بالای آن تخت نشسته است پسر را از این حال تعجب آمد  
و از مادرش پرسید که تو چنین عمل تبیین نکرده بودی مادرش گفت کرده بودم و عملی صحیح  
دیگر کرده بودم اما هر شب جمعه دعای ورد الاکبر را بخوانم و چون مرا بلند خوابانیدم  
جناب پر سول خدا آمد و این لباسهای بهشت را بر من پوشانید و مرا در این تخت نشانید  
تو هم ای فرزند دعای ورد الاکبر را بخوان که هر گناهی که بکنی امرزیده میشود چنانکه من  
پیر بکشت دعای ورد الاکبر امرزیده شدم پسران پسر آمد و پو شایید و همیشه دعای ورد  
الاکبر را بخواند خلاصت من منافقان و وسیناه چنین حدیثهای دروغ ساخته اند که جماعت



نادان جرئت بر معصیت بهم رسانند پس زلفها را نباید مگر و حیل و وسوسه این خناسها می دهند  
کوشش کنند که اینها در دامن راه شریعت باشند و قلع الطریق راه و منزل هدایت میباشند  
خلاصه باید هر حدیثی که در کتابها نوشته بیندازد و بعد از آنکه نایب نام زمان تحقیق کنند  
که میباید در این بیابان حیرت بجای و ضلالت بیفتند و مقدمه ما در اینجا بود که حضرت آدم  
توبه کرد و از اینجا با مرتضی و وانه شد و خطا باطل رسید که ای آدم بر و بطلت و آنرا که ایس و  
جلیل تو بوده است و او را پیدا کن و با او نزد کاف کن پس آدم از اینجا روانه شد و میرفت و  
در آنوقت شیخ و تقدیس جنابا حدیث میکرد و از آن طرف حوا که بیروزاری و بی قرار  
داشت و طلبا از سرش از خدا میکرد و اما ندید بگو عرفات در هر روز نیم ذی الحجه ظرام کرد  
عمره میباشند بجهت رسیدند و یکدیگر را شناختند و از این سبب نام از و در آن روز عرفة گذشت  
خلاصه چون آدم و حوا بهم مقابل و رو بر و شدند حضرت حوا اشک حشرش از دیده بارید و آه  
تفان میکشید آدم گفت ای حوا احوال تو چون بود و در این مدت و در این بیابان حیرت تنها  
و یکس چگونگی گذراندی پس آدم و حوا دست در گردن یکدیگر کرده ساعتی گریستند تا آن  
ایشان آرام گرفت و بعد از آن وضو ساختند و عبادت مشغول شدند و در هرگاه ذوالجلال  
عرض و انکسار و اینها را میکردند و بعد از عبادت و استکانت ساعتی نزد یکدیگر نشستند  
و احوال گذشته را از یکدیگر پرسیدند و آدم و حوا در زمین که بلامی بر بلا و فقر و غم شدند  
پای مبارکش و مکاتبت شهادت جناب امام حسین و متمهای ظالمان را محو میان کرد و حوا  
تقریباً آنحضرت بسیار گریست و لعن بسیار بر تانان آنحضرت کردند بعد از آن عبادت  
و تقوی و زاری مشغول شدند چه خوش باشد که بعد از این نظاری بایستد

نیز

کشیده شاهد دولت هم اعنوش نماید بخفی عالم فراموش خلاصه چون آدم و حوا یکدیگر را ملاقات  
کردند و راز خود را با یکدیگر گفتند خطایا می رسید که ای آدم و حوا بدانید که شما را برای  
عبادت آفریدیم و عبادت الله که آنچه فرموده من باشد بجا آورید و آنچه شما را از آن طاعتی کرد  
شک کنید ای آدم بنای عمارت و زرع بکارید که عمارت را و زرع را از سرهای کرمها  
حفاظت کنند و حیوانات درنده صواب شما تسلط نیابد و زرع با عت قوت بدین اوضاع  
شما باشد که بان قوت استعداد و عبادت بجهت رسیدن تم گندم و سایر جواری و درختان  
و آبهای حوا آدم فرستاد و جبریل بخداست آدم آمده و او را از درخت نشانند و گندم کشتن  
و زرع را رساندن و باغبان سایر امور را تعلیم داد بجهت جنابا حدیث کشف زرع  
که دند حق تم حضرت آدم اولاد که آمدت فرمود و ایشان زرع کشیدند و با سرزندگی شغل  
شدند و کوفتند و کاه و سایر چار و یا با حق تم برای ایشان آفرید و از شیر حیوانات  
خلال گوشت و روغن و کشت و زرع و سایر امور را که الحال در میان اولاد  
امکنند دمنده همی در همان روز اول قرار داد شد از لباس و خوراک و خوش خواب و زن  
و شوهری و سایر افعالی که الحال در میان بنی آدم شایع است و بدانکه یک عمود می از نور  
حق تم در میان زمین و آسمان آفریده است که آن مکان قبلات و در برابر همان عمود نور  
باید بندگان عبادت خدا کنند و با نجاست رو کنند و آن عمود نور از تحت المیزان نافق  
النار آفرید که قنات و جنابا حدیث امر کرد که جبریل آمد و با آدم تعلیم کرد که برای آن  
عمود نور در میان زمین خانه کعبه را ساخت که قبله اهل اسلام باشد و درین که عبادت  
قرار داد فرموده است دین اسلام است که بعد از آدم تا بحال هر پیغمبری که آمده است مامور





بدین اسلام بوده اند چنانکه حق تعالی فرموده است که ان الدین عند الله الاسلام یعنی بدین است که  
که خدا قرار داده است دین اسلام است و هر دین دیگر که در عالم هست صحت حاصل و نامحسوس  
و هر امر دین را بنیاد خود بنا کرده است بخوبی خواست نفس ایشان بوده است چنانکه  
نیز شریعت ملعون این دین مجوسیان را فراداده است و سامری این دین کوسا را بر ستار  
قرار داده است و ذکر آنها باعث طول کتاب میشود و بیانش مصدق ندارد و جمله باید  
دانست که حق تعالی دین را بود و نصاری و رومی و مجوس و هند و مشاوی و سنان و بی بیشتا  
را قرار داده اند و هر یک از این دینهای باطل هر کس موافق خواست نفس نفس ملعون  
خودش قرار داده است که مردمان هر زمان چون ظاهرش برست بوده اند و الحال ظاهر  
بش پرست میباشند چون دیدند که پیغمبران خدا مرد را بدین حق دلالت میکند و بگوید که  
لباس و اساس دولت نمائند و آنها که دین باطل را بر پا کرده اند هر دو شدند و صاحب  
اساس بوده اند و از این سبب مردم تابع دولت دنیا داران شدند و دین باطل را که ایشان  
قرار داده بودند قبول کردند و حق را قبول نکردند مگر اندکی از اهل عقل که چشم  
ایشان بزیقت و زخارف دنیا نبود بلکه راه حقیقت را میپسیدند و سخن پیغمبر را قبول کرده  
و اسلام را بر دین باطل بر کس اهل دنیا بود و دین باطل را بسبب دنیا داران قبول کردند و دین حق را  
قبول نکردند و چنانکه الحال هم مردم این زمانه نظر با اساس و لباس میکنند و حق را در میان اهل  
دولت و شهرت میدانند و حال آنکه غلط فهمیده اند چرا که حق مرکز نیایان و مرکز بارگاه  
چنانکه مشهور است که راه حق باریک است یعنی اهل حق عیشت در دین باطل بافتند و سخن خود را  
جلوه میدهند و خود غای مردم فریبی نمیکشند و برای خود مردم را با مردم و عمل نمیشود

و چون نمیکند بلکه آنچه موافق احادیث اهل بیت پیغمبر است عمل میکنند و مردم میگویند که این  
راه باریک است بسیار و مردم از دنیا ایشان بیزدند مگر غافلان که نور ایمان از چشم ایشان  
ساخته است و ما حقیقاً و دنیا پرستان تابع اهل دنیا و لباسهای فاجر ایشانند چنانکه  
شاعر طبعی براهل دنیا و دنیا پرستان خرد است و علمای حق را بملک نسبت داده است و علمای  
باطل را بالاف نسبت داده است جبرئیل اگر ملک پوشد پیش چشم جهانیان خارا است  
خرا که سبزه میخ می پوشد السلام السلام در کار است و این بدیهاست که کعبه در دین را  
و علم در خزانة سینه عارفان آن در هر المکنة المکتونة اصداف صد در العالمین یعنی در هر  
درهای علم و احکام شریعت پنهان است در صد نهایی سینههای علمای شفی عشره و آن چرا که  
العلوم الخزونه و از این عالم باطن بدست میآید و علم در خزانهای کوشه دلهای اهل  
عرفان و بصیرت پس هر کس علم را میخواهد باید از اهل علم طلب کند و هر کس بدینا اهل دنیا  
رفت مانند قوم فرعون بر علیه ضلالت گرفتار خواهد شد و در باری غضب الهی با فرعون  
زمان خود غرق خواهد شد چرا که فرعون در وقتیکه خوارش که حضرت موسی را در نظر خلق  
خوار کند و خود را عزیز و دولت و اساس دنیا را که در تصرف خود داشت با ایشان نمود و فقر  
و بی اوضای موسی را نیز با ایشان نمود و خردهای پادشاهان و پادشاهان بلام نذیران ملعون  
افتادند و اطاعت از این بدیهاست که اگر کردند و از عبادة شریعت باز آیند و نرفتند و از  
ضلالت افتادند و از کارشان آن بود که فرقی شدند و این مقدمه اخلاق عالم در حق  
حق فرموده است که فرعون ملعون رو بپوش خود کرد و گفت ای قوم ایس ملک مصر یعنی  
پادشاهیت مصر مخصوص من نیست باین معنی که من پادشاه مصرم و هذه الاالهة الهی



و این نه های اب در زیر قدم و تخت و عمارت من جاری میشود و انلا تبصره و بیانی کنید  
یعنی نظر کنید و ببینید که دولت و اساس و مبارکاه من چگونه است ام تا اخیر من هذا الذي  
هو همین ایام هجریم یا این موسی که یک لباس پوشیده و مندرس پوشیده است چگونه است  
و اساس دنیا ندارد و لایکاد همین و سخن نیز بفصاحت نمیکوید و نمیتواند گفت و من نه  
فصاحت و خوش کلام دارم و نهایت دولت و کامرانی دارم پس چون مردم نظر کردند دیدند  
که موسی نه لباسی دارد و نه اساسی همه گفتند فرعون را است میگوید و سخن فرعون خفت  
و اگر خداوند عالمیان پیغمبر میفرستادی بایست فرعون را پیغمبر کند خلاصه همین سبب که حضرت  
موسی را اسباب و تربیت و دولت دنیا را نداشت و فرعون اساس دولت داشت و مردم فرعون  
ملعون کردند و ایان به موسی نیاوردند و حدیث وارد شده است که چون خاتم حضرت  
موسی را بجانب فرعون و فرعونیان فرستاد و او را پیغمبری کرد که بایشان پیغمبر باشد  
کرد که اول پیغام خدا را بفرعون باین طریق که خطاب با همی که اذی فرعون آنکه طغی بعضی موسی  
به و بسوی فرعون بدرستی که فرعون از درگاه مایا غی شده است فقل هل لك ان تنفك  
بفرعون بگو که ای بابا با نفوه داری که از این راه باطل بر کردی و راه حق طوبی و اهدای  
و یک نقشه و من ترا راه حق بنمایانم و تو راه حق را بگیری و از خدا بترسی و گمراه نکنی مردم را  
پس حضرت موسی بمصر آمد و بدر خانه فرعون رفت و حاجبان فرعون فرمود که بفرعون  
بگویند که یک شخص سخنی دارد و میخواهد بتو بگوید و مخفی کنید که مرا بطلبید حاجبان چون  
وضع لباس حضرت موسی را دیدند ترسیدند که اگر بفرعون عرض کنند که شخصی عرض دارد  
و این شخص را بطلبید و باین وضع لباس ببیند ما را بقتل خواهد رسانید که چرا عرض چنین

کس را بنزد من کرد و بدین شخص چه قابلیت داشت که شما سخن او را بنزد من بگویند پس  
سبب عرض موسی را بفرعون نگذارد تا چهل روز گذشت و هر روز موسی را بفرعون  
حاجبان گفت که عرض مرا بفرعون بگویند و ایشان اعتنا نیکو کردند تا روز چهارم که فرعون  
ملعون همدای موسی را شنید از حاجبان پرسید که کیست که اذن داخل شدن بجلسای  
میطلبید حاجبان گفتند شخصی دیوانه و ولیده بد وضع کلام میباید که کلام چهل روز  
که میفرمود بفرعون را شنیدیم که او را بطبعی و مایه بی فریب و بد وضعی و لایق نمی بینیم  
که سخن او را بخندیم شماعرض کنیم فرعون گفت او را رخصت دهید که بجلسای ما داخل نشود  
تا بر منیم که چه کرد پس چون حضرت موسی داخل شد فرعون ملعون او را شناخت و از ترس  
بر خود بلورید اما در ظاهر مطلقا اعتنا نکرد تا آنکه موسی فرمود ای رسول من ویت  
العالمین بدرستی که من پیغمبر میسوی شما از جانب خدای عالمیان و مطلوب من اینست که  
پیغام خداوند عالمیان را بر شما برسانم فرعون گفت و معارف العالمین کیست آنکه تو میگوئی  
که خدای عالمیان است حضرت موسی گفت که ربنا السعوت والارض وما بينهما انکم موقنین  
یعنی پروردگاری که آسمانها و زمینها و الارض و ما بین آنها و زمینها میباشد  
صدرا و افریده است اگر شما ایمان و یقین دارید که اینها افعال حق و خدای هست فرعون ملعون  
خواست که دفع فهم مردم کند مردم گفت که الاستمعون یعنی یا گوش نمیدارید که این دروغ  
نادان چه میگوید من از ذات می پرسم و صفات میکند من میگویم که خدا کیست و میگوید  
کیست آسمان و زمین را افریده است اگر تو راست میگوئی خدا را من نشان دهم نه آنکه صفات  
او را پس نای خلاصه اول سخن که در عالم برای ذات و حیثیت گفته شد از زبان غرض غرض



ملعون جاری شد و این شکها و فتنها که در عالم برپا شده است بعد از سرشتان ملعون  
خواست که معارضه با حق نم کنند و مخالفه با اصل حق کنند و مخالفه حق را باطل کنند و در جواب  
حضرت موسی نکرشید و در اینجا آن کرد و گفت بر بینید که من می پرسم که خدا چگونه  
و این شخص صفتهای او را بمن نشان میدهد اگر راست میگوید خدا هست خدا را بمن نشان  
دهد پس انقوم سیر روزگار فریب خورنده و عقلهای ناقص بقضای الهی بقبول سخن فرعون  
کردند و سخن موسی را قبول نکردند بخوای که الحال بعضی از سفها و احمقها بدینال سخنان  
اصل ایشان وحکمت و هیبت و قناعت و از اهل شرع روگردان شده اند و جاده شریعت  
پشت سر انداخته اند و با حادیشا اهل بیت نکاح و بیانی نایده بسیار چیده اند خدا حافظ  
که خلاص چون فرعون ملعون سخن هیبت و خاصیت را گفت موسی گفت و ربنا باکم  
الاولین یعنی خدای شما و خدای پدران شما که پیش از شما گذشتند اند فرعون ملعون گفتی  
مردم آن رسولکم الذی ارسل الیک بنحون یعنی پدر سبتکه پیغمبری که ادعا میکند از جانب خدا  
آمده است دیوانه میباشد و سخن عاقلانه نمیکوید موسی گفت ربنا لشرق و المغرب و با ایتها  
یعنی پروردگاری که مرا بسوی شما فرستاده است پروردگار ایشان که مشرق و مغرب را آفریده است  
فرعون ملعون گفت ای موسی لئن ائتتک الحاقیر لایجعلنک من السجودین یعنی هرگاه  
بعد از این ادعای خدای غیر از من هست البته بدان که خدا بزرگان تو را فرستاده خلاصه  
مطلوب باین بود که احمقهای نادان کوشش بسخن اهل حق نمیکند و بلباس و اساس دنیا  
نظر کنند مثل قوم فرعون که نظر با اساس فرعون کردند و سخن او را قبول کردند و سخن موسی را  
قبول نکردند و هم چنین در هر نمانیکه هر پیغمبری که خدای تم فرستاده است عمل اهل

نشان

زمان خود نفیر تر بودند باین سبب که مردم بلا شدند که دولت و نیا در نزد خدای تم قدس  
و منزه بیست و خدای تم اهل تقوی را دوست میدارد و از این سبب که اهل دنیا نظر  
شان بدولت و ثروت و زخارف دنیا بود اعتنا به پیغمبران نکردند و گفتند اگر این شخص  
بودی بایست دولت و اساسی داشته باشد و میگفتند چگونه چیست که این شخص را دعا  
پیغمبری میکند دولت و اساس ندارد و این سخن را نسبت به پیغمبر ما محمد نم گفتند  
چنانکه حق تم فرموده است و قالوا لوالا نزل هذا القرآن علی رجل من الفریسین عظیم یعنی  
است محمد که بعضی از امتهای ظاهری بودند که باطن منافق بودند و بعضی که بظاهر اهل  
نداشتند بیکدیگر گفتند که چرا این قرآن را با وجهی ملعون که دولت و فرزندان بسیار دارد  
نازل نشد و چرا بعد از این که بیک که صاحب دولت و ایل و قبیله است نازل نشد خدا تعالی  
و بیاد همیشه نظرشان بآل و اساس منزهت بوده است و الحال نیز اگر کسی پیدا شود که حق  
خدا باشد و فقر باشد و سخن حق بگوید کسی قبول نمیکند مگر اندک جماعتی که اهل حق و تقوی  
باشند اما اگر شخصی صاحب دولت و اساس و خوش کلامی یا تقوی پدید آید و سخن  
دروغ و باطل و هرزه بگوید اهل دنیا بسبب آن لباس و اساس و فقر و خوش فضا  
که دارد قبول میکنند و این معنی را حق تم در سوره منافقون بیان فرموده است و بیست و  
نزد این سوره مبارکه این بود که کتاب رسول خدا را به پیغمبری مبعوث کرد و مردم  
امم طرف هجرت کردند و پیغمبر هانز که پدری مادر و اقوام خود کردند و غلامان غرقا  
خود کردند و اینجاست انما نحبنا با الله و ایمان آوردند که دست تسلط کفار از سر ایشان  
کوتاه شد پس چون غلامان و سایر مهاجرین که ترك مال و اسباب و خانه خود کرده بودند



بک معتمد محمد بن جناب رسول الله آمدند فقیر بودند و چیزی نداشتند رسول خدا  
مقرر فرموده بود که در این زمان مکه از قریش و سایر عربها اخراجات مقرر می  
میدادند و چون انجناب بعد از مهاجرت کرد از مکه مدینه آمد مهاجران و انصار مدینه  
آمدند و بعد از آن ان ملعون صاحب دولت و اساس بود حضرت رسول مقرر فرمود  
بود که در این زمان چیزی بمهاجرین فقیر بدهند بعد از آن ان ملعون بر نفای خود میگفت  
که بر بینید مردم چگونه احسن و نادانند که طاعت سخن شخصی را میکنند که نادرا اخراجات  
عیال خود نیست و دیگران که از خانه های خود هجرت کرده اند و بنزد او آمده اند که از جلاوی  
آوردند که گشتند چه قدر احسن و نادانند باید بخوبی بگویم که اینها احد از این زمین بگویم  
که کار ما را بمانند کرده است و نزد ایشان که تمام خلق مدینه مطیع و منقاد حکم او شوند  
خلاصه بعد از ملعون باین فکر و حیل بود و باین بار نفای خود مصلحت میدید که جناب رسول  
از مدینه بپشت کشند و میگفت ما غالب تر و عزیز تر از تمام خلق مدینه میباشیم و خوار  
و ذلیل از جناب رسول خدا کسی در مدینه نیست و ما میتوانیم او را از مدینه ببریم و بکنیم  
و شاید بینید که اخراجات این کداهارا بپای ما گذاشته است و هر چه ما بایشان بدیم باز بگوید  
میکنند که دیگر بدیم این همه ثبات اگر ما اخراجات باین فقرا بدیم دور و نزدیک بپشت  
ما ترهم بپاشند و کسی بر د و ما و نماندند و می خواهند از شهر ببریم و بکنیم و خود  
خلاصه مقام در این فکر بودند که انحضرت از مدینه کنند و خودشان سر کرده و بپشت خلق  
بویزند باشند پس تصور در آن مدت انحضرت بالشکر اسلام میبرد و فرستاد عبدالله  
ملعون نیز جعفر بن ابی طالب خود بخود انحضرت بودند و چون بمکه آمد فرستاد و فرمود که

و بعد از

و بجانب مدینه مراجعت کردند و چون بنزد یک مدینه رسیدند و خبر نزد ان ملعون رفت  
خبر نزد و بار نفای خود بفرمان خیر نشنید و باین اترق که از خلسان صحابه کبار انحضرت  
بود بخیر ایشان وارد شد و در مجلس ایشان نشست و با هم صحبت میداشتند و با فکر این  
نبودند که نزد خبر از ایشان بخیر شد رسول خدا خواهد بود پس چون با هم صحبت میداشتند  
و از هر جا سخن میگفتند تا سخن جناب رسول الله و اصحاب او در میان آمد عبدالله ملعون  
گفت که احمد چه بسیار حایث این کداهارا میکند خصم ما سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را بر سر  
و قبر و بلال و این همه فقیر ما و ثقات که اخراجات ما باین کس بخیر میدهند که ایشان  
بر د و بر احمد جمع شده اند بعد از آن باید چیزی باین اشخاص بدیم که شاید از د و بر  
پراکنده شوند و قدامان بنزد افای خود مروند و پسران بنزد یک پدران خود مروند  
و در احمد خالی شود آن وقت او را از مدینه اخراج کنیم چرا که از همه کس در مدینه غریب  
ماه بپشت است این دفعه که بدیم ویم البته باید احمد را از مدینه اخراج کنیم پس چون این  
سخنان در مجلس آن منافقان مذکور شد باین اترق تمام را شنید و از اینها بخیر  
رسول الله آمد و تمام سخنان آن ملعون را از انحضرت عرض کرد و جناب رسول  
در غضب شد و آن ملعون را طلبید و چون فاصد جناب رسول بنزد عبدالله این ملعون  
آمد و گفت جناب رسول ترا طلبیده است ان ملعون با سایر منافقان که بر نفای او بود  
بهر اشاره کردند که کو یا کسی خبر بامی او داده است باید که بر دیم و از این مقدمه متنگ  
شعوب پس از خبر خود پسران آمدند و هر کس که میگفت شنید و میدیدند که ایشان  
با هم صحبت دارند که ش میگردند که به بینند سخن ایشانند یا نه خلاصه چون داخل قصر



جناب رسولم شدند عبد الله ملعون سلام کرد و تعظیم جناب رسولم کرد و از راه نفاق  
و شیطنت که داشت گفت تشبه انک لم رسول الله یعنی کواهی میدهم بدرستی که تو پیغمبر خدای پس  
چون انجناب این طریقه ادب و اخلاص را در از ان ملعون و سایر منافقانی بدینست رویا  
دید بر سخن و دید این اتم تعجب کرد و نظری بجای نرید کرد و نزدیک چاه مکه ماند و علاج  
نداشت و آن ملعون با رفتنای خود بعضی گفتن و صحبت داشتن با رسول خدا شغل شد  
حضرت کوشش سخنان ایشان داشت و نزدیک این اتم غمناک نشسته بود که ناگاه جبرئیل را  
ملک جلیل نازل شد و سوره منافقین را بحجاب رسول خدا نازل کرد و احوال آن ملعون  
منافق در رفتنای او را وارادت و صدق اخلاص نزد این اتم را با انجناب ثابت کرد و این  
معنی را حق تعالی در سوره منافقین چنان بیان فرموده است که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک  
المنافقون قالوا تشبه انک لم رسول الله یعنی چون منافقان که عبد الله این ملعون و منافقانی  
نزد قومی آیند و میگویند که شهادت میدهم باینکه بدرستی که تو پیغمبر خدای این سخنان ایشان  
در روغ و حیل و دفع از ایشان خود کرد و نشانی ایشان هرگز ایمان نبود از رفتنای محمد و الله  
یعلم انک لم رسول الله و خدای تعالی میداند که تو پیغمبر او میباشی و الله یشهد ان الله افیض کما دوت  
و خدای تعالی شهادت میدهد که عبد الله این ملعون و منافقانی او که منافق میباشند هرگز از  
منافقان در روغ گویند و سخنان و اعتقادشان یکی نیست الحمد للہ و الله اعلم بجهنم از تسبیها  
منفور و سیر ملای خود کرده اند که جان و مال ایشان با مان باشد و صدق و امن بیل الله  
پس برکشند ایشان از راه خدا و طریقه شرع انهم ساء ما کما تو یعلمون ایشان هر چه  
میکنند با او و عمل ایشان هرگز شایسته نیست و الله با انهم استقامت کند و این رفتنای

ایشان

ایشان و بطمان عمل ایشان با این سیاحت کردن با ایمان می آورند و بعد اعتقاد ندارند  
فطیبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون پس خدای تعالی مهر غفلت بر دلهای ایشان زده است و ایشان  
سخن حق را نمی فهمند و آثار اینهم تعجبناک اجسامهم و هرگاه ایشان بخیرت تو می آیند  
محمد تو ایشان را می بینی جسمهای محسوس ایشان بنظر تو جلوه میکند که خیال میکنی که ایشان  
از پس مؤمن و خالصند و ما صورتهای ایشان از خوش نظر و مرغوبی می بینیم و آن یقین  
تسمیع لغو لهم و از پس فصاحت و خوش زبان دارند هرگاه سخن میگویند تو کوشش بعضی  
ایشان میداری که انهم حجب مستند چنان قیاس کن که ایشان چو بای خشک شده اند  
که در میان دیوار بکار برده اند یعنی ایشان هیچ قرب متعالی در نزد ما ندارند و این  
صورتهای و لغویات ایشان طعمه التلذذ جهنم است و این زبان خوش از اخلاط ایشان محسوس  
وای گفتن است در جهنم ای محمد انما المرءیس در غیبت تو کشوده اند و با هم سفارش  
کرده اند که این دفعه ترا از جهنم میروانند و کشتن هر چه که میسرند و می بینند که با  
سخنی میگویند که هر چقدر که گفته میشود زاری ایشان در میان آورده اند هم العدد و آخره  
ایشان دشمن خدای پیغمبرند ای محمد پس تو از ایشان حذر کن و اعتقاد بعضی ایشان  
میباشد که انهم الله خدا ایشانرا لعنت کند الله یفکون چگونه از راه حق برکشند و چگونه  
حیل و تدبیر با اهل ایمان میکنند خلاصه چون سوره نازل شد جناب رسولم بعد الله  
ملعون گفت ای ملعون و سیاه در خیمه خود چنین چنان با این بدجننها میگوی و در حضور  
من شهادت میدهم بر سالت من آن ملعون خجسته از مجلس انحضرت پس در رفتنای  
خود پس جوی رحمان را رفتند و بان ملعون گفتند که ای مرد این چه حیال باطلی که تو کردی

اینکه در میان دیوار بکار برده اند یعنی ایشان هیچ قرب متعالی در نزد ما ندارند و این صورتهای و لغویات ایشان طعمه التلذذ جهنم است و این زبان خوش از اخلاط ایشان محسوس وای گفتن است در جهنم ای محمد انما المرءیس در غیبت تو کشوده اند و با هم سفارش کرده اند که این دفعه ترا از جهنم میروانند و کشتن هر چه که میسرند و می بینند که با سخنی میگویند که هر چقدر که گفته میشود زاری ایشان در میان آورده اند هم العدد و آخره ایشان دشمن خدای پیغمبرند ای محمد پس تو از ایشان حذر کن و اعتقاد بعضی ایشان میباشد که انهم الله خدا ایشانرا لعنت کند الله یفکون چگونه از راه حق برکشند و چگونه حیل و تدبیر با اهل ایمان میکنند خلاصه چون سوره نازل شد جناب رسولم بعد الله ملعون گفت ای ملعون و سیاه در خیمه خود چنین چنان با این بدجننها میگوی و در حضور من شهادت میدهم بر سالت من آن ملعون خجسته از مجلس انحضرت پس در رفتنای خود پس جوی رحمان را رفتند و بان ملعون گفتند که ای مرد این چه حیال باطلی که تو کردی







و وحیست کرد که بعد ازین وقتی من هبناش که شیت باشد و باید اما عشا و کنید و خدا را  
بنده کنید از راه اخلاص و شریک برای خدا قرار ندهید و در اوقات نمازها مشغول نمانید  
و نماز را با اولام و خنوع و خشوع برای خدا بجا آورید و در حالت دولت سراق نمکنید و احسان  
و مهر بایه با اهل ایمان بکنید و با دشمنان خدا دوستی نکنید و سایر موعظهها و نصیحتها  
که لایق و سزاوار ایشان بود گفت و مدام مهر بان بود و با ایشان فرمود که نرکوه مال خود را بجهت  
جهید و حج خانه خدا را بجا آورید و احسان بخود ایشان نمود بکنید خلاصه از موعظه حضرت  
که لایق بود همه را فرمود و هر یک را حق تعالی از جماعت پیری و حوری عطا کرد و از ایشان  
اولاد و هر سید و هر یک از اولاد خود را نام گذاشتند و هر یک از فرزندان خود کا و کوه  
و اولاد و سایر مواشی قسمت داد و هر یک خیمه برای خود و عیال کردند و زنهای ایشان  
از یکدیگر حجاب میکردند با هم خدای تعالی و فرزندان آدم هر یک بشغله مشغول بودند و  
حضرت آدم بخوابید و فرزندان را در کان حضرت میامند و بر سر صورت و سینه حضرت  
بالا میافشند و با حضرت از از مهر میسازند و یکدیگر در بعضی از فرزندان حضرت با و زده  
که دند که ای پدر بر سر کواچه میشود این طفلها را منع کنی که از بیت بتوزر سازند آدم  
فرمود که ای فرزندان من در پشت برین یک حرکت کردم مرا از پشت پیر و ن کردند و مرا  
که دیگر حرکت کنم بلای دیگر بر من نازل شود باین سبب نجفاهای اطفال ساختارم و فرمود  
که روزی حضرت آدم در صحرای خوابیده بود و فرزندانش حضرت که یکی از ایشان لای اسم  
داشت و دیگری لوی و آن دو پس از آنکه از آدم جدا شدند قضا را با پدر همن حضرت را با  
آنگاه بود و آن پسر که لای اسم داشت قطرا و بر صورت حضرت افتاد و آن پسر که لوی اسم

داشت

داشت آمد و او را منع کرد و پیراهن بر بدن آدم پوشید با ن لای پیراهن را بالا کرد و  
بدن مبارک پدر خود نظر کرد و لوی او را منع میکرد آدم پیدار شد و از این واقعه  
خبر دار شد برای نفرین کرد و گفت که خدا روی تو و اولاد تو سیاه کند و ز اولاد ترا کنیز  
و غلام این برادر و اولاد این گردانند پس بجزیه دعای حضرت روی لای تمام سیاه شد و  
با همن و رو سیاهی که بود بمنزل خود باز آمد و حکایت را برای زن خود بیان کرد و چون  
فرزندان از ایشان بعمل آمد سیاه بود و هم چنین هر چه اولاد که خدای تعالی بایشان عطا  
کرد همگی سیاه بودند و چون میگذشت برادران بر حضرت شیت حسد بردند و گفتند  
سبب چیست که پدر ما شیت را از ما جدا کرد و ما را امر کرد که بعد از پدر ما طاعت شیتیم  
پس با یکدیگر میگردیم که پدر را بقتل رسانند چون ازین خبر حضرت آدم رسید عز  
کرد که خدایا دفع شر این بدخواهان را از من بکن عطا با لوی رسید که ای آدم دل خود را جمع  
دار که من شر ایشان را از تو خواهم کرد و بدان که این خیال که ایشان کرده اند نایده بسیار  
دارد و این عمل از قرین ایشان بفعل نخواهد آمد پس چون الشب گذشت صبح شد برادران  
از خواب پیدار شدند هر کدام لفظی اموخر بودند مخالف لفظ دیگری خویش و برادر  
نبودند که نزد یکدیگر را بغضند و آن هفتاد و نفر هفتاد و دو لفظ هر سائید بودند  
و شیت که لفظ سر یکه که پدرش همان لفظ را داشت و سایر برادران هر یک لفظ دیگر داشتند  
که آن لفظ را همان خودشان و فرزندانشان و نیتند لذا از هم ترسیدند و از نزد  
یکدیگر فرار کردند هر یک عیالشان و خیمه و اموال داشتند بر داشتند و از آن  
مکان فرار کرده شدند و در آن بیابان میرفتند تا هر یکی بیک جایی رسیدند و در آنجا



منزل کردند و چرخ زدند و باز آن و فرزند آن خود در آنجا برآمدند و بدفعات و تدبیر  
 عادت ساختند و هر یک از آن شهری بنا کردند که احوال آن شهرها بر پا است و از آن جمله  
 شهر چینه است که لای سیاه بود و با آن و فرزند خود در آن منزل جا گرفتند و در آنجا شهر  
 ساختند و آن طایفه از نسل لای مانده است سیاهها حبشی اند و بعضی بجای نرنگدار  
 رفتند و از جماعتی که از اولاد ادم ماند که شایسته است و بعضی فرزندان بدکار شدند و از  
 آنجه فرزندان ادم که در آن لوی بودند و خنثی که از نوثره لای که سیاه بود عقد کرد و از آن  
 شهر سفید و زن سیاه فرزندان که بعمل آمدند بعضی از نسل لای و لوی که احوال ایشان  
 لوی میگویند و اینست که جماعت لوی را که نجیب میدانند مستنک بدانند که خالق عالم این عالم  
 جسمانی را مانند انسانها یا شفعی آفریده است و این شخص عالم اعضا و جوارح میباشد و از  
 جمله اعضای شفعی سر هر شخصی از هر اعضا است و برای هر عضوی لباسی قرار داده اند  
 و برای سر تاج آفریده است و این عالم مانند شخصی است و سر این عالم عرش اعظم است و تاج  
 عرش اعظم محکم است که جای آنحضرت عرش است و اما بسبب اینکه آنحضرت را هفتای خلق باشد  
 آنحضرت را زمین جای داد برای اینکه مخلوق ثابت نشود که آنحضرت تابع سر عالمیانست جسم  
 آنحضرت را بر زمین بنهند تا آنکه حق بر کین خود قرار گیرد بعد از آن آنحضرت را زمین با آن  
 آوردند تا راهنای خلق باشد و بپیران جسم مبارک آنحضرت هیچ جسمی با آسمان نرفتند  
 و هر کس قایل شود که جناب علی بن ابی طالبی بر زمین نشاند و در حق جناب علی بن ابی  
 طالب گفتند است چرا که هیچ جسمی قابل آسمان نیست و حق اهد بود مگر جسم جناب رسول خدا  
 و اما در تبار و قدر و منزلت جناب علی بن ابی طالب بعد از جناب رسول خدا

در این عالم  
 هر کس قایل شود  
 که جناب علی بن ابی طالب  
 بر زمین نشاند

پیغمبران و صدیقانست چنانکه رسول خدا م فرموده است که علی خیر البشر است  
 یعنی جناب علی بن ابی طالب بهترین خلق است و هر کس این سخن را قبول نکند که از آن جمله  
 آنحضرت در کتابهای مشهور بسیار است و ذکر فضیلت آنحضرت بر سایر پیغمبران از اقسام  
 روشن تر است اما جسم مبارک آنحضرت با آسمان نرفتند و اما جسم عیسی و ادریس  
 رفتند سبب هر یک بیان میشود اما جسم ادریس که با آسمان رفت است سببش اینست  
 ملکی از ملائیکه بسبب تفسیرهای آسمان بر زمین افتاده بود و چون آنحضرت را در پس ملائیکه  
 نمود و اسند عا که در ادریس و در نزد حق تعالی دعا کنند که خدای تعالی آنحضرت را در پس ملائیکه  
 آورد و در صف ملائیکه جای دهد و چون ادریس دعا کرد حق تعالی بآلهای آن ملک که باز  
 داد و آن ملک آنحضرت را در پس عرش کرد که ای پیغمبر خدا تو در حق من نیکی کردی و ای  
 هر حاجتی که بمن دادی که آن من باز آید از من طلب کن تا من آن حاجت را بعمل آورم  
 که تلاشی یکی تو شود حضرت ادریس فرمود که من از قبض روح خود تشویش دارم و میترسم  
 که با عزرائیل ملاقات کنم و با او هم کلام و در پیش و موافقت شوم تا روزی که حیاضت تا در حق  
 قبض روح خود تشویش نداشته باشم آن ملک قبول کرد و ادریس را بر بالای بال  
 خود سوار کرد و با آسمان پر واز کرد و چون با آسمان اقل رسید عزرائیل را در آنجا دید  
 و ادریس را آسمان در دم برد و او را در آنجا انداخت و هم چنین بدفعات او را با آسمان  
 برد تا با آسمان رسید و در آنجا نیز عزرائیل را دید و از آنجا حق پر واز کرد و در  
 میان راه آسمان ششم عزرائیل را دید که از ملا اعلی فرود میاید آن ملک که ای عزرائیل  
 بکجا میری گفت که خدای تعالی مرا که در میان آسمان پنجم و ششم قبض روح او را



کم و چون در پس این سخن را شنید بر خود بلرزد و غزرائیل در آنجا قبض روح او را پس نزد  
و اما حضرت عیسی چون قوم آنحضرت قصد قتل آن کردند و پادشاه ایشان با لشکر خود  
بیت المقدس قتل عیسی را آمدند آنحضرت با مرشد و داخل بیت المقدس شدند و آن پادشاه بعضی  
از خواص خود از غلبه آنحضرت داخل بیت المقدس شدند پس با مرشد ملائکه را بر آن  
نازل شدند و آنحضرت را با سمان چهارم بردند و حضرت عیسی در آسمان در معبد  
که خدای تم برای او قرار داده فرموده است بعد از خدا مشغول شد و خدای تم آن پادشاه  
در شکل عیسی ممتثل گردانید و آن قوم چون آن پادشاه را دیدند او را گرفتند و در  
المقدس پیرون کشیدند و او را بسیار از دین رساندند هر چند آن ملعون گفت  
که من پادشاه شامم ایشان قبول نکردند و گفتند تو عیسای هر چند آن ملعون گفت  
عیسی نیست قبول نکردند و آخر او را بردار کشیدند و گفتند ما عیسی را کشیم  
و حق تم در این باب فرموده است و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم و سول الله و یک  
سخن گفت ایشان اینست که میگویند ما کشیم عیسی بن مریم را که پیغمبر خدا بود و حق تم نگذیب  
ایشان فرموده است باین طریق و ما قتلیم و ما صلیبوه یعنی و ما آنکه کشیدند ایشان عیسی  
و بدار نکشیدند آنحضرت را و لکن شبه هم و لکن پادشاه ایشان بود که در شکل عیسی  
شده بود و ایشان او را بکان اینک آن ملعون حضرت عیسی را از این سیاه مریدان  
مشبه شده بود و از برای اثبات حجت بر جماعت نصاری بان حق تم فرموده است و ما  
قتلیم و یقینا بدانست که کشیدند حضرت عیسی را بل بعد از آنکه بلکه واقعی است  
که حق تم عیسی را با سمان برده است خلاصه غیر از حضرت عیسی را در پس جمعی دیگر با سمان

نرفتن است و قدر منزلت و مرتبه علی ابن ابی طالب را زیاده از آنست که کسی تواند وصف کند و اما  
آنحضرت هرگز مزاحیه نیست که اغیار در حق او بگویند هر چند آن اغیار تقریفاً آنحضرت باشند  
و در اصول کلام در این باب حدیث وارد شده است که جناب امام محمد باقر فرمود که ای  
کره شیعیان ال محمد ما نند فرشتهای کوچک مجلس باشید تا آنکه غالیان بسوی شما  
و تالیان بشتا ملحق شوند پس مردی از انصار و یحیی بن اسماعیل آنحضرت عرض کرد که خدای تو شو  
غالیان کیستند فرمود که هر که در باب ما چیزی میگویند که ما خود مان نگفته باشیم  
از تعریف و مدح و ثنائش هر یک که تعریف کند بخوبی ما خود مان آن تعریف نگفته ایم  
پس آنکس از شیعه مانیت و ما نیز از او نایسیم پس راوی گوید که آن شخص انصاری سعد  
نام داشت و عرض کرد که تالیان کیستند حضرت فرمود که آن شخص که مراده نیکی گفت  
نیکی خواهد رسید و مرید نیکی خود را خواهد دید و راوی گوید که بعد از آن آنحضرت فرمود  
سبارت خود را بجانب ما کرد و فرمود بخدا قسم که خدای تم بر آن ازادی با عطا نکرده است  
و میانه ما و خدا خویشی نیست و ما را بر خدا حجتی نیست و ما بسبب طاعت و بندگی کردن  
خداوند یک شویم پس هر کس از شما فرما بر خدا را نباشد و دوستی با ما داشته باشد  
هیچ نفعی با او نخواهد رسید بعد از آن حضرت فرمود که وای مجال شما کرد و دوستی ما  
معه هر پیشش بد یعنی بعضی از عیسی دوستی ما معه و میگوید چرا که عمل باید موافق فعل  
تقد باشد پس دوست جناب علی ابن ابی طالب کسی است که آنچه آنحضرت در شان خود  
فرموده است بگوید نه زیاده و نه کم و آن احادیث ساختنی که جماعت غالی گفته اند همه  
حضرت دروغ و خطا است که گفته اند جناب علی ابن ابی طالب از رسول خدا است و این سخن عیسی



و محض افتراست چرا که جناب علی ابن ابی طالب مکرر میفرمودند که انا عبد من عبيد محمد یعنی من  
یکلامی هستم از جمله غلامان جناب محمد و مکرر آنحضرت در مسالای دین که معطل میشد از جناب  
رسول تحقیق میکرد و داشت آنجناب بود و هرگز جبرئیل را هیچ کس بغیر از پیغمبر نشان نداد  
و حضرت جناب رسول خداست که فرموده است که انا مدینه العلم و علی بابها یعنی من شهر علم  
و علی دروازه آن شهر است و از این سبب میگویند که جبرئیل از دروازه شهر علم داخل شد  
و از دروازه شهر علم بیرون رفت و اینست معلوم است که هر مرتبه رسول خدا را که جبرئیل میبرد  
است و مرتبه علی ابن ابی طالب را دیده و این سخن محض غلط و اشتباه است چرا که واقعی شهر علم  
در دروازه جبرئیل است و این سخن از معقولانست پس فالیان معقولان بمنزله جبرئیل میگویند  
و چون خطای عظیمی کرده اند و این از جمله بدیهات است که حضرت رسول فرمودند که من  
بمنزله شهر علم و علی ابن ابی طالب بمنزله دروازه شهر علم است و من را الهکذا فلانها من بابها  
پس هر کس حکم شهر را بداند از علی ابن ابی طالب بعد از من تحقیق کند چرا که من تمام اسرار غیب را  
بعلی تعلیم داده ام و آنچه بر مردم ضرر و فایده است علم آنرا بعلی سپرده ام و علی بعد از من  
نایب و خلیفه منست و آنچه علی گوید چنانچه هست که من گفته ام خلاصه علی ابن ابی طالب و زید  
و عباسین رسول خداست و در هر امری که حضرت رسولم آنحضرت را امر میفرمود اطاعت  
میکرد خواه در حیات آنحضرت و خواه بعد از ما تا آنحضرت مثل اینکه در حیات خود جناب  
علی ابن ابی طالب فرمود در شب غار که بجای من در رخت خواب من بخواب که دشمنان ترا به چنگ  
آورند و سنان آنحضرت اطاعت کرد و در رخت خواب من خوابید و خوابید که جان خود را فدای رسول  
خدا کند و و صیقلی که رسول خدا با آنحضرت فرمود که یا علی اگر بعد از من یا وری بر منی دشمنان

میکرد

۱۰۰

بکن و اگر نه دست بدو و انقار مکن پس چون جناب علی ابن ابی طالب بعد از رسول خدا میآید  
ندیدد گوشه اختیار کرد و دست بقیان و انقار نکرد و آنچه از مخالفین جناب میدید میکرد  
و مخالفی فرموده خدا نکرده خلاصه جناب علی ابن ابی طالب بطبع و تابع و متقاد رسول خدا  
بود هم در حیات آنحضرت و هم بعد از آن آنحضرت پس چگونه میتواند شد که بعد از جناب  
رسول خدا باشد و آن احادیث بطریق صحیح در فضایل و امارت شده است از این جهت  
آن احادیث را بیان فرموده است که مرتبه و شان علی ابن ابی طالب معلوم شود و در ما  
و دشمنان آنحضرت بر خاک مالیده شود و اگر فضایل جناب رسول خدا را بیان فرمود  
بودند و مردم شنیده بودند از آنکه معلوم که جناب رسول خدا چه قدر فضیلت دارند  
چنانکه حدیث وارد شده است که آنحضرت خودش فرمود که ان الله و قتل لا یسجد  
ملاک مقرب و لا نخی مرسل یعنی درستی که من با خدای تم میگویم و او هم که هیچ ملک مقرب  
و هیچ پیغمبر مرسل نمیتواند که در آن منزلت بمن رسد و حدیث دیگر وارد شده است که  
جناب رسول خدا به عراج رفت خطاب با طی رسید که یا احمد لو انک خلقتنا لافلاک  
یعنی ای احمد اگر بای وجود مبارکت نبود هرگز ما را خلق نمیکردم و معلوم است که  
وجود جناب رسول خدا سبب وجود عالم بوده است و این مرتبه را هیچ کس بغیر از جناب رسول  
نماید و حدیث دیگر اینست که جناب رسولم سایه نداشت یعنی نور آنحضرت را هر که  
فرا گرفته بود که جای نور آنحضرت خالی بود که سایه آنجا بناید و این نوع صفت بر دیگر  
نبود نه بر علی ابن ابی طالب و نه بر دیگران اتم و حدیث دیگر اینست که آنحضرت که هر جا قدم  
میزاشت میکشاد اشک از آن مکان خاکی بود از قدم آنحضرت معلوم نمیشد و اگر سنگ خاکی



بوداثر قدم مبارک او معلوم بود و حدیث دیگر اینست که از هر کج که آنحضرت میگذاشت نامه  
روزی بایک هفتصد نوی خوش آنحضرت از آن کوی چو علی آمد و این مصطفی با هیچ کس نبود و سایر صفات  
آنحضرت که در کتابهای حدیث مذکور است باید مکلفان بخوانند و بر بینند که نیک و قد  
منزل جناب رسول در برابر علی بن ابی طالب چه قدر نریادنی دارد و البته احادیث جناب  
خدا فرموده است حجج است بر امتان آنحضرت و منطوق کلام ایشان با مفهوم مواضع و معنی  
مخالفت کسی سخن البته معنی حدیث را می فهمی و از آنجمله حدیث اینست که حضرت فرمودند که ما  
الشمس و علی کاکبر یعنی من مثل انعام و علی مثل ماه است و معلوم است که ماه نور انعام است  
برساند و محتاج بافتاب است و انعام هیچ احتیاجی باه ندارد و حدیث دیگر اینست که چون در روز  
عید بر جناب رسول ما مور شد که علی بن ابی طالب را حاشین خود کرد و آنحضرت با مر خدا  
جناب علی بن ابی طالب را گفت و بلند کرد که زین بعلی جناب رسولم نمایان شد و در روزی که  
آنحضرت ما مور شد که جناب علی بن ابی طالب را بجهاد بفرستند آنحضرت بدست خود نمره را زد  
سبارک علی پوشید و آنحضرت را بجهاد فرستاد و بسبب جهنت و ش آنحضرت بود که علی نفع کرد  
و در هر جادی که رسولم میرفت علی بیدار مبارک علی بن ابی طالب بود و او آنحضرت علی را  
جناب رسول بود و حدیث وارد شده است که جناب علی بن ابی طالب است و جبرئیل بود با  
معنی که جبرئیل را بجهاد و غیر نفی نمید و تقدیس را از جناب علی امیر مومنان چنانکه علی بن ابی  
طالب خلیفه مکتب خانه جناب رسول بود و نشا کرده ها از جناب رسول با آنحضرت میداد  
و این مفوض نمودن امر تعلیم را نشان داد که در آنحضرت همین سبب بود که تهرشان جناب  
علی را جیره مان ظاهر شود اگر نه جناب رسولم میتوانست که تعلیم جبرئیل دهد و این

صبر

حدیث بطریق صحیح است که چون حق تعالی بر مقدس آن طاهرین م را از فرید بعد از آن روح  
افزاید و بعد از آن ملائکه را افزاید و جبرئیل را ملائکه را افزاید و جبرئیل خطاب کرد که بر و بد  
خانه خزان داران من و از ایشان تعلیم کن که من ترا افزاید م کیستم و تو کیستی جبرئیل بر داشت  
سرای خاندان رسالت و بنوفا آمد فان اولی مقدس را مشاهده کرد و از جانب خدا  
مأمور شد که از راه ادب برایشان سلام کند پس جبرئیل با مر خدا گفت السلام علیکم یا  
بیت النبوة یعنی سلام خدا بر شما و ادای بخت پیغمبر بعد از آن عرض کرد که خانی عالم مرا مأمور  
کرده است که طریقه بندگی و اخلاص و شناختن خالق خود را از شما تعلیم بگیرم پس جناب  
رسول خدا مرا که مکتب خانه خود که جناب امیر المؤمنین و را تعلیم بد هد پس علی فرمود  
که یا جبرئیل انما العبد الذلیل المحتاج جبرئیل در ملک الخالق العقی الجلیل پس چون جبرئیل این  
طریقه را اموخت در معبد خود و عبادت مشغول شد خطاب باهی رسید که یا جبرئیل من آن  
اتا یعنی تو کیستی و من کیستم جبرئیل عرض کرد که پروردگار را انشا الله تعالی القادر العزیز  
و العبد الذلیل المحتاج جبرئیل یعنی خداوند اتقوی افزاینده توانایی بی نیاز بر کما  
و من بنده متعین خواهم مقدار تو جبرئیل پس خطاب باهی رسید که رحمت خدا بر معلم تو باد  
جبرئیل و این حدیث را حاشا غالی طریقه ناشایسته ساخته اند که افزاینده ایشان از افتاد  
روشنی و ظاهر تر است باین سخن که گفتند که خدا یتم و نیکو جبرئیل را افزاید و پیش از آنکه  
کسی را تعلیم نیک داده باشد از او پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل گفت تو نوی  
من بعد از آن پر بال جبرئیل شکست و بنیز به افتاد و مدتها در آن جزیره بود تا جبرئیل  
پربال با دکان داد و از حق تعالی طلبید همان سخن را از او پرسید و او همان جواب داد



باز به بالش شکست و بجزیره افتاد تا مدت باز به بال بفرسایند و بر دوازده خواست که بکار  
برود شخصی را بدید که بر سر راه او ایستاده است و آن شخص از جبرئیل پرسید که کیا میدونی  
جبرئیل گفت چنین شخصی هست که از من چنین سخنی می پرسد جبرئیل میگوید و پر بال می شکند  
آن جوان علی بن ابی طالب بود که جبرئیل تعلیم داد که بگوشت از ریال لیل و انا عبد الصغیر جبرئیل  
و چون جبرئیل منزلت قرب رسید و خدای تم انرا پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل همان جواب  
داد که جنابا میدانم منم فرموده بود خطایا هجر رسید که رحمت خدا برساند تو خطا کردی از جهت  
صحیح اما آن حرفهای که خدا از مخلوق نادان پرسید چنین را که باو تعلیم نداده باشند در  
مواضع کند و روضه است و احادیث را باید مجدداً مجتهد جامع الشرائع عرض کنند تا صحیح  
و مستقیم انرا معلوم کنند بعد از آن قبول کنند و عمل نمایند تا اینکه مانند غالیان از راه حق بر  
رفتند و علی بن ابی طالب را بفرستاد و فرمود که مانند متفقین باشند که جاهلند و سوره  
تلاوی میباشند و خبر از سوره بودن ندارند و معنی تصوف را نفهمیده اند و طایف تصوف  
میزنند چنانکه حدیث وارد شده است که جنابا میرا همین است از یکی صوفیان پرسید که تو چه  
مذهب داری گفت من صوفییم حضرت فرمود که ای مرد از غای بسیار بزرگی کرده بیا بگویم  
که اگر تو صوفی هستی یا خبر از علم تصوف داری عرض کرد که بلی حضرت فرمود که من سر کرده  
صوفیانم و علم تصوف در نزد من است اگر صوفی میباشی بگو به پیغمبر که صوفی یعنی چه عرض کرد که  
صوفی را نمیدانم حضرت فرمود که وای بحال کسیکه نام و لقب و مسلک خود را نفهمیده باشد  
و از عاقلان که من فلان مسلک را دارم بعد از آن فرمود که ای شخص بدانکه صوفی یعنی پشیم باکی  
حق که هر کس مشغول باشد دنیا را پشیم میداند یعنی قابلیت دنیا را شل قابلیت پشیم میداند

یعنی

بسیک بدینا ندارد بدانکه صوفی سرخوش صاد و اوفا و هر یک از این سرخوش چندین معنی  
دارد و از هر یک سرخوش چهارم می و ن می آید اما از همداد صدق و صبر و عفا و از او  
و ده و ورده و وفا و از نافرده و فقر و فنا و خالق عالم از صوفیان این نه خصلت خواسته اند  
که اگر یکی از این خصلتها را در او نباشد و از عاقلان که من صوفیام دعایش باطل است و  
گفته است و در این او عاقلان کرده است و هر یک از این نه خصلتها را در چند موضع صبر باید  
کرد اما صبر در شش موضع باید کرد صبر در بلا و صبر در فقر و صبر در رطاعت که در حال نماز  
در دو وقت که در حال دولت مال خود را صرف محبت و اسراف نکند و صبر در طاعت که در حال  
نماز و خود را متوجه نماز نکند و از تمام امور باز دینا و در کند و مشغول تعظیم و تحجید خالق  
عالم باشد و نماز را به نیت تقرب بجا باید آورد و قدر حال را در کوی بخاطر بکشد و از خدا و  
هرگاه کردن مرا بپند که من بتو ایمان دارم و در حال سجده اول قصد کند که خداوند اول  
از قطعه آب کندیده در رحم مادر افریدی و من همان قطعه مقدارم که تو مرا از قطعه آب  
کنندیده باین صورت افریدی خداوند ناله هر معیشتی که کردم از سر تقصیرات من در گذرود  
حال سرب داشتن از سجده اول بخاطر بکشد این را که مذکور شد بعد از آن استغفار کند  
و خود را مشرف بر مرگ ببیند که کنایه حال خوار را بیل آمده است که قبض روح او کند پس چون  
بسجده دوم رود بخاطر بکشد که خداوند فلان را از این عالم تکلیف بیا لمرحمت خواهی بود  
اقل منزل که در آخرت نباید طی کنم که منزلت قبر است الهی قبر مرا آگشوده کرد این و حضرت  
معصوم را بر این من بفرست و سوال قبر را بر من آسان کن و چون سر از سجده دوم  
بر دارد قصد کند که خداوند او را باره ملائکه محشر خواهی کرد و مراد و پای حساب



داشت خلایق را در صف محشر حساب از من اسان کن خلاصه در هر حال نازدیش متوجه نازنا  
و در حال سوم می باید صبر داشته باشد و تمام اعضا و جوارح او زنده باشند و محکم چشمت  
بنا محرم نظر کند و نظر حقارت بر من منان نکند و تر با نش خشن و دروغ و هرزه و فحش  
و افترا نکند و فتوای ناحق و سخن بد نگوید و گوشش صدای ساز و دهن و زنی و  
و چنگ و زنی و صدای ناهرم نشنود و در ستش حیا نکند و اذیت نرساند و پایش  
بجای محرم نرود و شکم از محرم نکند و در فرجش از محرم نکند و در حال سجده با  
صبر کند هر چند در راه خدای تم مال خرج کند که در ثداشته باشد و در جهاد ثانی قدم  
باشد و در سایر عبادت های صبر داشته باشد و صبر در معیشت باین معنی که در هر جا که  
هر وقت که خواهد معیشت کند در آن حالت صبر کند و بیاد عذاب جهنم و مواخذه خدا بیاید  
البطلان معیشت را ترک کند و صبر در پیروی که هر که یکشب تب میکند و صبر کند و شکار  
نکند ثواب یکسال عبادت دارد خلاصه باید صبر در این شش موضع صبر داشته باشد و اگر  
یکه از این موضعها را صبر نکند مستحق نیست و ادعای پیا کرده است و قاتل صدق در چهار موضع  
صدق انسان که زبانش راست بگوید و صدق و عده که خلاف وعده نکند و صدق اعتقاد  
و نش باز با نش در اصول دین موافق باشد و صدق عمل که عملش محض رضای خدا باشد  
این نیست که میکند فلان عمل میکنم <sup>فریاد</sup> الله در آن عمل باید رضای خدا منظور باشد پس یکی  
از این صدقها نداشتند باشد صبر نیست و ادعای باطل کرده است و اما صفا در پنج موضع  
باید داشته باشد صفای باطن که دلش صاف باشد و حیل و ریا و تدبیر و فتنه و حسد  
غل و غش نداشته باشد صفای ظاهر که بدنش شسته و پاکیزه از کثافات و چربا باشد

و شایسته

و شایسته چیده باشد و موهای سرش تراشیده باشد و ناخنهایش چیده باشد و  
بهرای خود را در بدن خود بپا او رده باشد و بوی خوش در اعضای خود بپاشد  
نکند صفای مجلس که باید مجلس رفتن پاک و پاکیزه باشد و فرس موافق حالش باشد و  
زیر پایش باشد و سخن هرزه و عجب در مجلس گفته نشود صفای که خشن خالص باشد  
و غش و حیل و ریا و تدبیر و فتنه و حسد و صفای خلق که در حالت غضب کج خلق  
نشود و حلم و بردباری داشته باشد پس اگر یکی از این پنج صفت با او نباشد مستحق نیست  
و ادعای پیا کرده است و اما وقته یعنی دوستی با پیکس داشته باشد اول دوستی با  
و معلوم است که هر کس که دوست میباید موافق خواهش آن دوست عمل کند چنانکه  
شاعر گفته است معص الاوائت تظهر حبه یعنی نافرمانی خدا میکند و دوستی میزند  
لعمریه العفان بدیع همان خوردن کاین سخن تازه نصرت است که تا بحال کسی شنیده  
که دوست نافرمان دوست کند لو كان حبك صادقا لا طعن لك به و دوستی تو راست بود  
فرمانبرداری خدا نمیکردی ان المحب لمن يحب مطيع چه اگر هر کس که دوست کسی باشد فرمان  
دوست خود میشود باید صوفیان دوست خدا باشند و حق تعالی فرموده است قل انکم  
الله مانعوا بحبکم الله یعنی بگوئی محمد ام اگر شما خدا را دوست میدارید بپروای من کنید  
شمارا دوست بدارد و پیروی پیغمبر است که هر چه را از حضرت از جانب خدا دانسته تو هم حرام  
بدان و هر چه را از حضرت حلال دانسته تو هم حلال بدان الا نزلت پیروی از حضرت کردی و دوست  
خدا میشوی و هر کار پیروی پیغمبر خدا نکردی و آنچه از حضرت فرموده خلاف کردی دوست خدا  
نمیشوی خلاصه باید دوست خدا باشد و دوستی با من که علی بن ابی طالب میباشد



داشته باشد و با فرزندان من چرا که حق تعالی امر کرده است پیغمبر خود را که بگوید ای محمد که لا اله الا الله  
 علیه السلام و لا اله الا الله و لا اله الا الله یعنی در خصوص پیغمبر بودن و مقام خدا را بشمار رساندن از شما  
 مژده می بخورم مگر دوستی که با خویشان من نزدیک نماید و صحابرا از حضرت پرسیدند که  
 خویشان نزدیک تو کیستند حضرت فرمود که علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم او که امامان  
 محقق باشند پس هر کس صوفی باشد باید کرد و دست من و فرزندان معصوم من باشند و هر کس  
 که دوست ما شد در حق ما عیب گوید چیزی را که ما نگفته باشیم و در تکب میگوید عیب را که ما گفته  
 باشیم و ستم دوستی با اهل ایمان و شیعیان اشی شریع را باشد چهارم دوستی با افسر شیعه  
 پنجم دوستی با علما و خادمان و فضلاء هر یک از اینها دوستی با یکی از اینها دوستی  
 ندارد ادعای بجا کرده است و اما در درجه جاداشه باشد اقل و مرد و نباشد که ذکر  
 توحید و تسبیح و تحلیل خلا و احادیث و اخبار ما باشد و در و در دلهایشان بگویند و ذکر خدا  
 همیشه مشغول باشد یعنی دلهایشان بپای خدا باشد و از یاد خدا نبرد چنانکه شاعر گفته  
 حضور قلب میباید و گرنه کز این خطبه نام خدا نیست پس هر کس که دلش مشغول دنیا و  
 ولع باشد و در دلهایش ذکر خدا بگوید صوفی نیست بلکه منافق است اما صوفی هم دلش در فکر  
 و هم زبانش در ذکر است سیم و در عبادت ایشان که مقام و عبادت خدا باشد و از هر دم  
 تعلق قلبی و مژدوری و رزق خود را پیدا کنند و بقله عیش و طرب بمانند و خرج کنند و در  
 شان ذکر مرث باشد خواه بجا بگویند و خواه بداند قصد کنند که مرگ را باید پیش از هر چیزی  
 بدانند چرا که حق تعالی فرموده است که فاذا جاء الاجل لا یستأجلون یعنی  
 وعده ایشان بسر رسید نمیتوانستند که یکساعت آن وعده را عقب اندازند و نتوانند

پیش اندازند پس باید صوفی همیشه و مردش فکر مرگ باشد و سعی کند که متوجه خود باشد  
 که هر قدری که از بار میبارد به بپایند که بخاراده بردارد که اگر در آن قدم ببرد و خدا از او پس  
 که گنجای نهی بگوید که در راه بندگی تو میرنم و متوجه خود باشند که مخفی میگوید که اگر در راه  
 میرد خدا از او پس سد که چه میگوید جواب بگوید که آنچه گفته ام محض رضای تو بود و خلاصه چنان  
 باشد که او را خواستند و چنان نباشد که نقشش نخواهد و مایل بدینا باشد که دنیا و  
 فریب میدهد مایل بدینای دوزخ چون طفل از پستان دهر میخورد و در پنداری که  
 شیر مادرش پس هر کس که در دلش فکر حق تعالی و فکر مرگ باشد و در دلهایش ذکر حق تعالی  
 حدیثانه ظاهرین است او صوفی است و هر کس خلاف این کند البته منافق است و منافق  
 و افتخار خود بپوشاند و اما وفادار مرگ باید باشد اقل و فایده ای که با خدا باشد  
 در عالم روح در و تیش که حق تعالی از او عهد گرفت لا تقبل الشیطان یعنی بندگی شیطان ممکن  
 و این عهد است و خدا صراط مستقیم و بندگی من کن که بندگی حق تعالی است و این شخص عهد  
 کرد که در دهر بندگی خدا کند پس اگر بندگی خدا کرد و فایده خود کرده است و متوجه  
 و اگر بندگی شیطان کرد صوفی نیست و حق تعالی فرموده است و اتوا بالعهد یعنی وفا کنید  
 به عهد خود این العهد کان رسول الله رستگار خدا میتم در قیامت از شما خواهد پرسید  
 چرا عهد خود وفا نکردید پس باید که وفا به عهد بکنید تا سزا باشید و وفا بکنید  
 و عهدی که با کسی کرده است ستم و فایده ای که با کسی خورده است یعنی هرگاه نذر با عهدی که با کسی  
 خود که نذر است که چنین یا چنان خواهم کرد و عاهد الله یا قسم خوردم که با الله چنین یا چنان  
 خواهم کرد باید وفا کند بآن نذر یا عهد یا قسم پس هر کس که وفا به عهد خدا یا باین مذکور کند



صوفیات و هر کس فایزها که گفته شد نکند صوفیست و افزا بخود بیشتر است و انما فرمائید  
که باید صوفی از تمام خلق عالم و اسباب عالم فرد باشد و دل بستگی هیچ کس و هیچ چیز نداشته باشد  
و در حال عبادت و در انزاع تمام فکرها و خیالات و برائی عبادت خدا فرد باشد و سوی  
خدا ای تم هیچ چیز را نبیند تا صوفی باشد و اگر سوی خاتم چیزی در نظر باشد و کسی را در عبادت  
نظر بیاورد یا وسیله خود را از جانب دیگری بداند صوفی نیست و افزا بخود بیشتر است و انما  
معنی فقر است که باید صوفی خود را فقیر و محتاج بدگاه خدا بداند و خود را محتاج خلق نداند  
و هر چه با و احتیاج شود تو سلیمان را جوید و بواسطه خلق اعطاء نکند چه که تمام خلق محتاج  
به خداست چنانکه حق تعالی فرموده است که یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله یعنی ای مردمان شما  
محتاجید بخدا ای تم و الله هو الغنی الخیر و خدای تم احتیاج هیچ کس و هیچ چیز ندارد پس باید  
صوفیان خود را محتاج خلق نکنند و از خدا طلب حاجات دنیا و آخرت خود را طلب کنند تا مشغول  
باشند و اگر خود را محتاج خلق نکنند و سبیل خدای تم با و عطا کرده است که بان بهیچ کس  
ان اعضا را بیکدیگر نزنند و از هر دم سوال نکند البته دشمن خداست چه که شکایت خدا را بنشیند  
بیش خلقان برده است پس صوفی آنکسی است که اعضا و جوارح خود را بیکسری مشغول کند و خود را  
محتاج مردمان نکند و همیشه خود را محتاج بخدا داند و هستی خود را از دیگری بداند و خود را  
در میان هیچ بیند و بداند که نورش اعضا و جوارح از جانب خداست و خدای تم اسباب برای او  
جمع کرده است پس خود را فایز بداند و هیچ وجهی وجود خود و مغرور نباشد جسم انسان چون سلطان  
و بخشش ذات حق هر که او خود را چنین بداند از ملائکه عزت است بر هر کس که صوفی باشد هرگز خود  
مغرور نیست و چون کسی خود را فنا کند معیشت خدا نخواهد کرد و خود را از جمله مردمان می بیند

و صبر

و حدیث و از دست شده است که موقوف قبل ان تموتوا را بر مشق زندگانی خود میکنند یعنی دست  
خود را از گناهان کوفاه بکشند پیش از آنکه دست ترا کوفاه کنند یعنی در روز زندگانی خود چنان  
رفقار بکنند که گویا مرده است و با لغوه معیشت ندارد باین نحو که چون مثلا اگر اراده میکند  
که غشی بکشد دهد تصویر کند که زبان ندارد و مثلا اگر اراده کند که نظریا محرم کند چنان  
خیال میکند که چشم ندارد و اگر اراده کند که اذیت بکشد رساند یا اینکه خیانتی بکند چون  
تصور کند که مال ندارد و فقیر است خلاصه همین نحو دست خود را از تمام معیشتها کوفاه کند  
و ملایم بطاعت و سبک خلا مشغول است و چنین کس را صوفی میتوان گفت مستعد بدانکه هر  
مکلفی واجبات که بدانند که جناب رسول خدا ص بر من و انس و جبروت شده است و از جانب خدا  
ما امر بریده است که وجهیات خدا را با ایشان برسانند و ایشان طاعت و امتثال امر خدا  
کند و از آنچه خدا بر ایشان حرام کرده است ایشان را از آن چیزها هفتی کند و برایشان واجب  
که اطاعت امر پیغمبر خدا کنند و هر کس اطاعت امر پیغمبر خدا نکند چنانست که طاعت خدا کرده است  
چنانچه حق تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد طاع الله یعنی هر کس طاعت پیغمبر خدا کند  
چنانست که طاعت خدا کرده است و در جای دیگر نیز فرموده است که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله  
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و پیغمبر خدا را و صاحبان  
امر را یعنی دو و از ره امام را که بعد از آن حضرت نبوده اند که اول ایشان علی ابن ابی طالب است  
و احقر ایشان امام زمان یعنی حضرت قائم آل محمد صاحب الزمان و بعد از آن فرموده است  
که فان شارب عظم فشی فرقه و الی الله الرسول یعنی اگر اختلاف و نزاعی بر سر امری از امر  
امور شما واقع شد پیش نظر کنید تا یابید و احادیث رسول و پیغمبر که دفع این



از قرآن و احادیث چگونه میشود پس هر کس اختلاف نماید و نایب و حدیث از دلایل عقلیه  
 دفع کند خطا مثل اینکه کسی را اگر بگوید که فلان عمل که خدای تم واجب کرده است و جناب  
 رسول الله نیز امر کرده است که مکلفان بجایای آورند باین شرط و قید واجب شده است اما  
 شرط و قیدی که تو میگوی دلیل چیست پس اگر دلیل از قرآن و حدیث و امر و نهی و باید تسلیم  
 تا رفع اختلاف بشود و اما اگر دلیل غیر از قرآن و حدیث و امر و نهی و غلط و خطا کرده است  
 و او را از جمله عقلا باید اخراج کرد چرا که غافل هرگز این سخن نمیکند که من ادعای کسی کنم  
 از غیر قرآن و حدیث اجری میدارم و حال آنکه خدای تم امر فرموده است که و رد و الی  
 و اگر رسول یعنی دفع اختلاف از قرآن و حدیث کنید و این شخص از پیش خود دفع اختلاف  
 میکند و این از جمله عیایا است که کسی دشمن اهل بیت است و مخالفان علم و حکمت  
 داشته و سخن راجع کوشش کند و یکایک حق تم محصور نموده است یا تا با اینکه دفع نزاع بجا  
 جناب رسول خدا میکنند و چون آنحضرت حکم فرماید در دل خود کد و برت نه بیند تا از اهل  
 ایمان نباشد چنانکه حق تم فرموده است که فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكمونك فيما خرفتم  
 یعنی هر چه قسم بپرو و در کار توای محکم که است تو فقی ایمان تو دارند که در اختلاف کرده  
 میانه ایشان واقع میشود ترا حکم دانند ثم لا تجد دینة انفسهم حرجا مما قضيت بعد لان  
 تو در میان ایشان حکم کردی و در دل خود ملال و کد و خنیا بند و بیسواسلیم و هر غرض  
 که تو حکم کنی اطاعت کنند و تخلف نکنند پس مفهوم این شریفه است که هر کسی که محاکمه را از  
 غیر اهل حکم بردارد یا آن ندارد و اگر محاکمه را با اهل حکم و اگر ندارد و از حکم اهل حکم ملال داشته  
 نیز ایمان ندارد پس جناب رسول الله فرموده است که بعد از این آنچه بپشت امر کرده ام تا قیامت

بجایای و برید و آنچه فرموده ام تا قیامت باید ترک کنید و حدیث باین مضمون وارد شده است  
 که حلال محمد حلال لا یوم القین یعنی حلال محمد تا قیامت حلال است و حرام محمد حرام است تا  
 قیامت پس هر کس در زمان هر یک از این ظاهرین امایشان را حکم کند چنانکه در مسوالات  
 حکم کرده است و در زیر این عیضا امام علی را که نایب آنحضرتند باید که حکم باشند پس هر حکم  
 ایشان را حکم امام است و هر حکم امام را حکم پیغمبر است و هر کس از حکم پیغمبر ملال بخاطرش  
 کافرات پس هر کس را حکم پیغمبر کند نمیدانم چه دارد مسئله بدانکه واجب است که مکلفان عقلا  
 خود را بدلیل عقل و نقل بدانند بخوبی که در مسوالات نوشته است و عقلا بدینکه مشهور است  
 توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و آثار توحید یعنی خدا را یگانه دانستن و خدا  
 یعنی خدا را عادل دانستن نبوت یعنی جناب محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر دانستن امامت یعنی  
 امام را امام دانستن و معاد یعنی زمان بازگشتن او را در بدنها یقین دانستن  
 و یقین توحید بطریق اجمال نیست که خدای تم را هیچ چیز شبیه ندارند یعنی هر چه چشم  
 و عقل و دیده تصور شود جناب باری جل شانه او چیزی است نیست چنانکه خود در قرآن  
 مجید فرموده است لیسلم الله الرحمن الرحیم تا هو الله احد یعنی بگوای محمد که خدای تم یگانه است  
 باین معنی که هیچ چیز شبیه نباشد بنا آنکه اگر تصور کنی که خدای تم باین هیئت یا باین وضع است  
 کافوی چرا که بیانات و وضع و ترکیب از جسم است و هر جسمی الله دیده میشود و مکان محو  
 پس محتاج میباشد بیکان و وجود خود و حال آنکه خدای تم محتاج نیست و هر چه در کس  
 با و محتاجند بدلیل عقل و نقل اما بدلیل عقل بسیار است و از قرآن و حدیث و امر و نهی  
 که الله العقد یعنی خدای تمی که جسم نیست و جوهر نیست و مقصود جمیع کائنات است باین معنی

در بیان امام علی علیه السلام



معلوم شده است از آن جمله حدیث است که جناب امیر مؤمنان و پیشوای متقیان فرموده که  
 عتیق الاول والاخر مستغنی عن الظاهر والباطن یعنی خداوند عالمیان بی نیاز است از خلق  
 عالم در ازل و اخر که محتاج بوجود خلق نبوده است و بی نیاز است در ظاهر و باطن یعنی هر  
 ظاهرات و هر چه پوشیده است که مردمان نمی بینند میداند و آن مردود در نزد خداست  
 چنانکه خدای تم هر چه را آفریده است و البته هر کس چیزی را آفریده است بآن آفریده شده  
 خود و اناست چنانچه فرموده است که الا یعلم من خلقی و هو اللطیف الخیر یعنی یا کسی که چیزی را  
 آفریده است حالا آنچه را میداند باین معنی که البته خدای تم از حال و مکان و احتیاج و صلاح  
 و نساد هر مخلوق آگاه و خبردار است و خدای تم از هر چیزی و کلی خبردار است و دیگر اینکه قتل  
 تصدیق میکند که خدای تم بهیچ چیز شبیه نیست چنانکه در این ذات مقدس هزار صفات کمال است  
 که مجموع آن صفات عین این ذاتند که اگر فرضاً یک صفت از آن هزار صفت در این ذات نباشد  
 خدا بودن بر او صدق نمیکند پس باید خدای تم علم و قدرت و رحم و شفقت و سایر صفات  
 کمال را در خود داشته باشد چنانکه ظاهرات که خداوند یکا جمیع صفات کمال را دارد و هر طایفه از صفات  
 کمالی میگوید نام خدا را بر دیگران نمیکند مانند مکرر بنم شبیه مثل آنکه هر چه میگوید اما الله  
 و نمیکند بکسی الله و نم میگوید خدا و او بکسی نگوید خدا و ترک میگوید تباری و بر دی و  
 نمیکند بکسی مثلاً تباری و هر یک از اهل لغت هر کس بنا می بخوانند و هیچ کس خدا نمیکند  
 چنانکه حق تم فرموده است اهل علم را ستمایان یعنی هم نخوانند یا جای کمان داری ای محمد باین معنی  
 که هیچ کس خدا نمیکند مگر باین عالم که خداست و از این سبب است که صفات خدا عین ذاتند

و معنی

و صفات ذات او یکی است و هر قلم بغیر از ذات خدا با صفا نشود و اناست پس خدای تم مثل  
 و مانند ندارد اما بدانکه خدای تم عالم است یعنی ذات اناست باین معنی که هر چه در عالم وجود  
 میباشد خدای تم همه را آفریده است و البته هر آفریننده با فریده خود و اناست چنانکه حق  
 فرموده است الا یعلم من خلقی و هو اللطیف الخیر یعنی یا کسی که چیزی را آفریده است خبر از آن  
 ندارد و حال آنکه خدای تم مطلع است بر چیزهای که هیچ کس ظاهر نیست از در فانی امور و خبر را  
 است هر چه می بیند و باید هر مکتفی اعتقاد کند بر اینکه خدای تم عالم است و ایمان آورد باینکه خدا  
 تم عالم است و همیشه در همه جا و اوقات پس از آن مومن هر کس معصیت خدا نکند بخیر و کمال  
 یوسف حق تم فرموده است که چون از اینجا بر سفره بر می خیزد بر و در هر ارباب است و یوسف  
 بخود تکلیف کرد یوسف در کنار خلوت پرده او زبان دید از اینجا چه شنید که این چیست  
 که در پیشانی پرده است از اینجا گفت این بخاست که او را عبادت میکنم یوسف فرمود چرا او را  
 در پیش پرده عبادت می کنی گفت به پیش پرده خادم جایگاهش که ناخود بسوی من  
 نگاهش نمزم این بدین معنی است باین کار می بینی یوسف گفت ای زنی  
 ترا دیدم چشم از مرد ها شدم از این پیدایشان در خاطر دارم من از بینای دانا چون شرف  
 از قیوم توانا چون غرورم خلاص یوسف در آن مکان خلوت خدا را فراموش نکرد و باینکه  
 علم داشت باینکه خدای تم عاشق همه جا احاطه کرده است و در آن حالت که ایمان باین معنی کرد و  
 معصیت نمیکند و چنانکه معصوم فرموده است الا لا یزنی و هو مومن یعنی چه در هر حال  
 من را کار در وقت نماز کردن ایمان ندارد باینکه خدای تم بر او مطلع است و نویسنده کمال اعمال  
 بر اعمال او شاهدند چنانکه اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او مطلع است و ملائکه بر حال او



اگاه میشوند هرگز معصیت خدا نمیکند و این معلوم است که هرگاه کسی خواهد که معصیت نکند اول  
ملاحظه میکند که مبادا کسی بحال او واقف شود پس اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او  
واقف است و اینرا سوال خواهد کرد که چرا این عمل کردی البته ان معصیت را نمیکند پس معلوم است  
که در آنحال از یاد خدا میرود و معصیت میکند و از این سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم  
نصیح می باین کرده است که آن شرع هرگز ایمان بخدا و رسول نداشته باشد و ایمان بشرستی میکرد  
و اگر ایمان بخدا و رسول نباشد داشتند هرگز غصب حق نمیکردند چرا که اصل حق و عقل  
نبود نمیکند که کسی اعتقاد و ایمان و یقین داشته باشد که در این مکان مثلاً مادیت که هرگز  
نمی بیند بدش آب میشود و هرگز در آن مکان گذر نمیکند پس اگر بشنود که در آن مکان  
جانور است که انسان را ضلالت میکند با وجود این در آن مکان داخل شود البته ایمان بعضی این  
گوینده ندارد و یا ایمان بوجود آن جانور ندارد پس هرگز بشنود که خدای تعالی کس را برای پادشاه  
و امارت و امانت خلق منصوب کرده است اگر کسی غصب حق او کند خدای تعالی او را در جهنم عذاب  
خواهد کرد و با وجودیکه این غصب حق آنکس کند البته ایمان بعضی آن گوینده ندارد و یا ایمان بعضی  
خدا نیز ندارد و از اینجا معلوم شد که این شرع را ایمان بخدا و عقوبت خدا نداشته اند مثلاً بدانکه  
ایمان بر سه قسم است یک قسم ایمان بر زبان است که او را اسلام میگویند یعنی اقرار کردن بنبوت  
لا اله الا الله محمد رسول الله و یک قسم ایمان از زبان بر زبان و اعتقاد بدست و عمل  
با اعضا و جوارح پس هر یک از این سه قسم ایمان را تشبیه کرده اند بچون که هر کس ایمان بر زبان دارد  
و اعتقاد بدست ندارد ایمانش مانند پوست جوهر است که هیچ مصدق ندارد بلکه ضرر دهنده است  
باین معنی که اگر بالائی اش بریزی که بسوزد و آتش را ضایع کند و اگر در میان خانه میریزی

خبر

خانه را تا نبود میکند و جوارح صاحبش تنگ میکنند تا ایمان و دم که اعتقاد بدست است  
مانند مغز جوهر است که برای خوردن نفع دارد و باعث قوت بدن میشود و لذت قوت  
دارد و اما قسم سیم ایمان که اقرار بر زبان و اعتقاد بدست و عمل با اعضا باشد مانند روغن  
جوهر میباشد که در ششانی آن نفع میرساند و خوردنش نیز نفع دارد پس آن قسم ایمان  
اول که اقرار بر زبان باشد و اعتقاد بدست نباشد یا یقین است و قسم دوم ایمان  
که اقرار بر زبان و اعتقاد بدست باشد ایمان اصحاب الیمین است که اقرار بخداست یا فکاست  
و قسم سیم ایمان که اقرار بر زبان و اعتقاد بدست و عمل با اعضا و جوارح باشد ایمان  
است که مقرر بان در کاه خلا میباشند پس سعی کنی که از جمله مقرر بان و خاصان در کاه خلا  
شوی مثلاً بدانکه واجب است که مکلفان بدانند و اعتقاد کنند که خداوند عالم را زاده  
است یعنی نبوت است و آنچه را زاده کند بجز خدا را نه چنانچه موجود میشود و خداوند  
محتاج بعقل و اسباب نیست و باید دانست که خدای تعالی تعالی است و ایشان در ذات خود  
است و اینها نیز ندارد و صفات کمال دارد و صفات نقص ندارد و خواب و پیوستن و سستی  
و انیان و غفلت و علول و اتحاد و احتیاج در ذات خدا نیست اما بدانکه هر مکلف  
واجب است که بپایان خدای تعالی چنانچه از او آفریده است و از انسان چه چیز خواسته است  
عاقبت کار انسان بکجا خواهد رسید و میان هر یک از این سه مسئله میشود انشاء الله  
اما بعد سبب خلق انسان این بود که فیض از جایت قیاس علی الاطلاق با انسان برسد  
هم در دنیا و هم در آخرت بخوبی که بر هر عاقله و ادنی و ظاهر است که نام امور عالم فیض از  
حق در درجای و نفوذ و اثر است که هر یک از اینها فیض است باین معنی که چون دردی بر کسی



عارض شود ثنای صحت میکند و چون صحتی یابد از آن صحت لذت میبرد و هم چنین فقر که  
 انسان در حالت فقر تنهای دولت میکند و چون دولت بفرمانند فیضها برده بخوبی که بر ما  
 و شایع شود باین معنی که در عالم روح محتاج با اعضا و جوارح بودیم و در عالم جسمانی  
 اعضا و جوارح ما دادند که از آنها فیض ببریم و کم فیضی از این اعضا و جوارح نماند رسید و ما  
 نمی فهمیم که هر یک از این اعضا را از آنها پس نگرفته اند و قیاس میکنیم ندان و وقت خواهیم داشت  
 که قیاس هر عضو از اعضا می باشد بوده است و اگر خواهی قیاس چشم را بدانی از کمر نماند باین  
 اگر خواهی قیاس زبانه را بدانی از کتکها ببر پس اگر خواهی قیاس گوش را بدانی از کمرها ببر پس اگر خواهی  
 قیاس دست را بدانی از پند سینهها ببر پس اگر خواهی قیاس پا را بدانی از شلها ببر پس ستارگان  
 و کتب الهیه و الفلک و تولد از آنچه دانده که در کتف فرشت یعنی اگر قیاس آب سرد را خواهی بدانی  
 که چند است از فایده لب تشنه که در بریا بان خشک است و اگر کشنده اند پس چرا که نود و کنار شط  
 فرات تشنه و آب همیشه در نزد تو هست و قدر را بر این بدانی خلاصه فیض اعضا و جوارح را که کسی  
 که اعضا در فرمان او نباشد چنانکه گفته شد که کور آن قدر چشم میبندد و کنگان قدر  
 زبان و بدانی بر این قیاس است و تو که تمام اعضا این جمیع است قدر قیاس اعضا را چه بدانی چنانکه  
 مشهور است که آدم را از پادشاه خود سوار بر سید که این را که میگویند کجاست پادشاه گفت تو  
 چیزی غیر از آب من نشان بده تا من ابرانشان تو بدیم باین معنی که تو در میان آب غرق شده  
 و چگونه میشود که ابرای بیخی اگر از آب چه درون روی ابرای خراهی دید و همین غرض است حال ما  
 که در میان لغت غرق شده ایم که لغت را نمیبینیم اگر یک خطه لغت را از دست ما بگیرند آن وقت  
 قدر شرا خواهیم داشت پس در دنیا فیض اعضا و جوارح و خدایا و لیا که ما و سر ما میبیم

و این اعضا و جوارح که خلق نعم با عطا کرده است ما مانند اسباب است که از آن نفع یابیم سدا بگویم  
 این اسباب را خرج کند پس در بازوی تو مانند در شش طلاست و در چشم تو مانند ذرات  
 جواهرات و سایر اعضا باین عنوان و تو هر روز از هر یک از آنها سبب میکنی بویا از این شمشیرها  
 طلاها بلبین سکه میزنند و خرج میکنند و هر یک تمام شدن ندارد و ترا چه حدان که حرف پادشاه  
 یعنی که کجای بلای هم میکنند باید پادشاهان حرف ترا بخورند که از هر یک از این اسباب خداوند  
 اله هر روز از این در شش طلا سکه میزنند و خرج میکنند و هر یک تمام نمیشود و هیچ کس حرفش  
 بیشتر از آن نیست که این شمشیرهای طلا را به مصرف بگذارد و کاهلی کند و از مردم توقع کند  
 ای نادان سبب چگونگی چیست که توقع داری که دیگری از تو شمشیر طلای خود را بزرگ  
 سکه کند و خودش خرج کند و بتو نیز بدهد و تو شمشیرهای طلای خود را مضایقه کنی  
 به بختی است و شغاف و لذت است خدا احوال خلق کند خلاصه نظر با اعضا و جوارح خود بکن و بین  
 که چه نعمتها را خدای تم تم عطا کرده است و قدر این نعمتها را بدان و تحصیل زری حلال از هر  
 کاسبی بکن و بخور و عیال خود خرج کن که تحصیل زری عبادت است افضل عبادتها که بعد از  
 نماز باشد و فیض آخرت نیز بخور باید خواهد شد و خدای تم تم را از بده است که فیض دنیا  
 و آخرت را ببوی سنا نداند و ای از فیض دنیا که شد و اما فیض آخرت آنها ندارد و مانند  
 فیض دنیا نیست بلکه در با و هر چه که دنیا فایده است و آخرت فایده است و از جمله فیضهای آخرت  
 است که خدای تم دنیا را بر مؤمنان ندان از بده است که در دنیا مؤمن خود را اغنیای او  
 اعضا و جوارح خود نمیداند و هر خواستی که نفس خواست کند مؤمن بسبب غریبه و خداوند  
 از خواست کند و قدرش بجا آوردن آن خواست نمیکند که ترک خواست کردن بسیار







محسن در کتاب مجمع البیضا فرموده است که انسان باید ملام واقف کار خود باشد که باز بخود  
مانند ناهمی که ملام در فکر اینست که ضرر بر سر مایه او رسد و همیشه سعی دارد که نفع کل بابو  
عاید شود و ضابطه است در تجارت مضارب که در نفع با هم شریک میشوند و شرط میکنند که  
هر معامله بکنند بشا و بر صلاح همدیگر باشند پس چون این مشارطه در میان ایشان  
شد باید هر یک از آن دو شریک هر وقت لا اقل محاسب کنند که معلوم شود که ضرر خواهند  
یا انتفاع پس اگر از آن معامله که در روزی یا آن هفته کرده اند نفعان خواهد شد از آن  
معامله کنند و اگر انتفاع خواهد شد سعی کنند که از آن قسم دایم معامله کنند تا انتفاع  
هم رسانند و اگر از آن معامله بوی ضرر یابد از آن معامله میکنند و آن منافی که  
خریده اند بیعاً پیش می دهند و بعلایان منافی بخزند که نفع داشته باشد و در حال  
مدت مضارب باید هر دو شریک با هم مزایه داشته باشند یعنی پاسبان یکدیگر باشند  
که مساویان یکی ضرر باین یکی برساند پس در عالم ربح چون این سرمایه گران بهار که بداند  
باشد حق تعالی بآنان شفقت فرموده و انسان را بشهرستان تکلیف بخمارت فرستاد و انسان  
با نفس همیه و شوائبه شریک کرد که در این مدت مضارب با هم شریک معامله کنند و این  
امر فرمود که همیشه واقف نفس خود باش که ترا فریب ندهد و منافی نزد ضرر بر سر مایه تو  
برسد پس هر روز و هر شب باید محاسبه نفس خود بکنی و بر بینی که دور و نزدیک شریک  
کرده اگر عمل نیک باشد سعی کنی که فردا بهتر از دیروز باشی و اگر عمل بد کرده از آن عمل بد  
شوی و باز گشت کنی پس خود را گران معیشت مطلقه مریم باشد بسوی صاحبش  
رد کنی و اگر عیبت باشد صاحبش را عیب کنی و اگر غش بکسی داده از صاحبش بپل بپلی و اگر

از حق الله باشد ملائی کنی مثل قضای نماز و روز و سایر عبادات و اگر حق الناس باشد مثل  
کرم و شراب و مانند آنها تو به کنی ناخدا می کنی از سر تغییر آن تو بگذرد پس چون از آن عمل ایشان  
شدی ایندی دیگر مرتکبان عمل خود را می شناسی بخوبی که آن تاجر ها که از معامله نفعان دارند  
ایشان میشوند و دیگر هرگز این معامله نکنند و باید در این شهرستان تکلیف سعی کنی که  
انتفاع انتفاع بسیار داشته باشی هر یک از غای تا در وقتیکه بمنزله اصل رجوع کنی و در نزد  
هنگام خجالت بزی چنانکه خودت فرموده است بی چون بخاره کن شور یعنی امیدوارند که حق  
بکنند که نفعان نداشته باشند و معلوم است که غرض هر تاجری از تجارت انتفاع است و با  
هر کس شری و در واقف کار خود باشد که مبادا عمل شایسته بکنند و باید دانست که ایما  
مانند پارچه سفیدی که حق تعالی در عالم ربح به ایشان تکلیفین عطا فرموده اند و بایشان  
و عیبت فرمود که این پارچه سفید را مبادا ضایع کنند از شما مواخذه خواهد کرد و بدانیست  
هر یک از شما این پارچه را ضایع کنید و دوازه عیب را از آن پارچه محو کنید و اگر عیب  
در دنیا محو کردی یعنی تو به و باز گشت از گناهان خود نگر و دید و از آخرت از شما مواخذه  
خواهم کرد و بدانیست که ایما شما مانند شخصی است که اعضا و جوارح و حیات دارد پس اگر تو را  
معیوب و ضایع کردی بدانیست که شما مواخذه خواهی کرد و اگر از محافظت و مراقبت کردی بدانیست  
را عیب خواهی بود و بدانیست که آن پارچه سفید عبارت از ایمان و آن عیب و لکه که بر آن  
وارد شود عبارت از گناهان پس هر کس که آن پارچه را نکند است که لکه بگیرد مانند  
و غیره الله بخوان خواهد یافت و هر که آن را معیوب و نا بود کرد در عرصه محشر و سیاه  
بد عاقبت خواهد شد و چون تو به گناهان را محو کند مانند صابون را که کرم که کرم را از



میکنند پس بر هر مکلفی واجب است که بعد از آن پا چرخ ایستاده بکوشد و هر کس که بکوشد  
پیش از آن که بکوشد و چون لا محاله اب کرم و صابون چرخ  
از لباس نایل میکند چنانکه بزرگوار میفرماید که هر کس که بکوشد و پیش از آنکه بکوشد  
کنا هر از نایل میکند و با و بلف نالند و معنی توبه اینست که باز گشتن از کنا همان کفی نزد بان  
استغفار الله بگوید و بدل خیر نالاشه باشی و ترک معصیت نکنی و از کرد خود پشیمان نشوی  
چنانکه حدیث وارد شده است که شخصی در زمان حضرت رسول در نزد جناب ابی ایوب  
نشسته بود و ذکر توبه در آن مجلس ذکر شد آن شخص گفتا استغفار الله بگو و توبه سالیانه  
مجلسه استغفار یعنی مادر عزایت بگو و این چه استغفار بود که کردی ای مرد بدانکه استغفار  
و طلب آمرزش ترشش چیز حاصل میشود و آنرا ایستاده بکوشد و در نزد توبه حاضر  
و بماند که کنا همان ترا از رحمت خدا دور کرده است و قدم ایستاده از اعمال بد خود پشیمان شو  
سیم ایستاده عزیمت صحیح کنی بر ترک آن عمل بیهوده چهارم ایستاده بکوشد و توبه ای که کردی  
تغییرات توبه در گذر بخت ایستاده بکوشد و حق مردم را ادا کنی یعنی اگر قرضی بکسی بده  
باسی از او حلیت بطلبی و اگر از او بکسی گرفته باشی بپردم بگوی که فلان من بفلان کس  
گفته بودم و قضا بود تا مردم بدانند که افزا بوده است و از آن شخص نیز حلالی بطلبی و اگر چیزی  
از مال دنیا از کسی غصب کرده باشی بصاحبش بگرد کنی و سایر اینها حق مردم است بصاحبش  
بستان ششم آنکه حق الله را بجا آوری مثل اینکه فضائی غازی و روزه بدست مرث باشد بجا آوری  
و چون حاصل شدی از خدا طلب آمرزش کنی و آن وقت بگوی استغفار الله بگو و توبه ایستاده  
باید مکلفان توبه را واجب یعنی بدانند و نظر بایست که حالتی عالم لایق معصیت نیست هر معصیتی را

کبیره بدانند و توبه را واجب عینی بدانند چنانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا توبوا  
لا الله توبه نفس خا یعنی ای اهل ایمان توبه کنید بپسوی خدا توبه سودمندی و خالصی توبه  
جای دیگری فرموده است که توبوا لا الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلمکم تغفون یعنی ای اهل  
ایمان همه باز گشت کنید بپسوی خدا شاید شمار شمار شود و باید مکلفان توبه را  
از گناه دور دارند و در اعمال خیر سعی کنند تا حیثات فرموده است بر هر کس که توبه  
فرموده است فلا فلاح المؤمنون یعنی بدین سبب که در شمار شد اهل ایمان یعنی آنرا که ایمان  
بخدا و رسول خدا را نه ظاهرین و ایمان بعباد جبرئیل دارند اما چگونه اهل ایمان که از ایمان  
صلوات خاشعون یعنی آن اهل ایمان که در نماز خشوع کنند مانند یعنی در حال نماز و طاعتشان  
بنماز حاضر است و در رکعات خاضع و خشوع میکنند و از خجالت خدا و فحاشا افعال  
کبر و فزاری میکنند چنانکه حدیث وارد شده است که جناب علی بن ابی طالب در رهائیکه توبه  
میساخته اند هر یک که اب چشم مبارکش باب و توبه میزد و سبب و چون بخاری اینست  
چنان میل میزد که کوبی الحال در نزد بزرگوار میرزا کافرا و مواخذه افعال قبیح کنند و ترک  
مبارکش متغیر میشد و فزری غلام آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم ای مولای من شمار چه  
میشوید که در حال نماز توبه میزدی و آنحضرت فرمود فدای غلام من میشوید که باید در رکعات  
کسی بایست که اختیار من بدست اوست و حلال من در قبضه قدرش اوست و من با تفسیر بسیار  
باید بدین راه کسی بایست که یکی بسیار بن کرده است که این طریق پسندیده شیعیان علی بن ابی طالب  
طالیات و هرگاه بنده من بخاطر این باشد ملائکه از زمین تا آسمان را وصف میزنند و میکنند  
خوشحال و قوی بنده من اگر بداند که نظر رحمت پروردگار با منست هرگز از خوشی رحمت







عالم فرمایند که ای ملائکه گواه باشید که بنده من حمد را بجا آورد و من اول انعام خود شایسته  
خواهم کرد و چون بگوید الرحمن الرحیم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من مرا رحمن رحیم خواند  
گواه باشید که من در آخرت با و انعام خواهم کرد و با و مهربان خواهم بود و چون بگوید ملائکه  
یوم الدین خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بنده من مرا پادشاه و وزیر پادشاه  
پس حساب و راد سر و وزیر شایسته انشان خواهم کرد و چون بگوید ایالک تعبد و ایالک تسعین  
خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من مرا بندگی میکنند و پس از من یاری جوید پس شما  
گواه باشید که من او را داخل بندگان خالص خود خواهم کرد و در امور دین و دنیا چون بگوید  
اهدنا الصراط المستقیم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من از من راه راست میطلبید گواه  
باشید که من او را بر راه راست و طریقه شریع شریف جناب محمد هدایت خواهم کرد و چون بگوید  
صراط الذین انعمت علیهم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من از من طلب کرد که او را هدایت  
جناب علی بن ابی طالب بیاورد و فرزندش را همتا یکنم پس گواه باشید که من او را بطریقه  
دو آورده ام و راههای خواهم کرد و چون بگوید غیر المغضوب علیهم و الا الضالین خطاب  
الهی رسد که ای ملائکه بنده من دوری جفا از طریقه باطل که است که من ایشان را غیب کرده ام  
پس گواه باشید که من او را از طریقه غیب کرده و از طریقه کراهان محافل خواهم کرد و چون  
سفیر قویید را خواهند و قتی که بگوید تل هو الله احد خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید  
که بنده من مرا بوحیدانیت و یگانگی یاد کرد پس من مستحق امور دنیا و آخرت و خواهم شد  
و چون بگوید الله احد خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من مرا بصیث یاد کرد گواه باشید  
که من میان او و دنیا و آخرت از خواهم کرد باین سبب که بنده من مرا مقصود جمیع کائنات

و این قصه را در هر روز بخواند  
کرد و او را پادشاهی خواهد داد

داشت و چون گوید لم یلد و لم یولد حق نعم فرماید که بنده من مرا منزه دانست از فقر و غنی  
و مادر و پدر و مرا مستغنی از ذات و صفات دانست پس گواه باشید که من او را از بندگان  
مخلص خود حساب خواهم کرد و چون بگوید لم یکن لک قول احد خطاب الهی رسد که بنده من مرا  
به مثل و مانند دانست گواه باشید که من او را از جمله دوستان و موحدین خود خواهم کرد  
و چون رکوع کند بگوید سبحان رب العظیم و بحمد خطاب الهی رسد که ای ملائکه بنده من تسبیح  
و تقدیس من کرد و مرا از برکوار دانست و مشغول بجد من است و گردن خود را در سر زد و من  
کج کرده است و پشت خود را در سر زد و من خم کرده است و تواضع و فروتنی بدرگاه من میکند  
گواه باشید که من او را بلند مرتبه و بگزیده و سرفراز خواهم کرد و در دنیا و آخرت و چون  
سر زهر کوی بر دارد و بگوید سميع الله لمن حمده خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بنده  
من از من طلب کرد که دعای او را مستجاب کنم پس من دعای او را در دنیا و آخرت مستجاب خواهم  
کرد و چون بسجده بر رود و بگوید سبحان ربنا لا اله الا الله خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید  
که این بنده من بدرگاه من بجا افتاده است و به تعظیم من بسجده میکند و مرا با نشد که در علو  
و رفعت مرا میکنند پس من او را عزیز و محترم و بلند مرتبه یار خواهم کرد و در دنیا و آخرت  
چون دو سجده بکنند و بگوید استغفر الله ربی و انوب الیه خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه  
باشید و بدانید که بنده من طلب از من کرد پس من او را قبول کردم و او را بستان  
رحمت خود دعای دادم و چون قنوت بخواند حق نعم نظر رحمت بجا آید و داشته باشد تا از  
قنوت فارغ شود و چون تشهد و سلام گوید حق نعم او را بجمع بخت و دنیا و آخرت بخواهد  
و چون بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته حق نعم او کند بدانکه تا سلام او را







از استند و هرگز مشغول هوا لعب و هرگز میشوند و مقام در فکر اخلاص و عاقبت کار خودند  
 و در صفات ناموس پرستی است که اهل ایمان باید محافطت ناموس خود کنند که حق تعالی فرموده  
 است که و الذین هم لغربهم ما ظفون یعنی اهل ایمان فرجهای خود را محافظت میکنند یعنی  
 که شریکان صدای ناعزم نشنیده است و چشم ایشان روی ناعزم ندیده است و زیارت  
 با ناعزم هم کلام نشده و ناعزم دست بازی و سایر افعال صحیح نموده است الا علی از و اهل  
 ملکات ایام ناعزم غیر ملومین پس این جماعت را ملائمت بنیاد کرد یعنی زنان با شوهران  
 و شوهران با زنان و کینان ملائمت و ایشان را کسی ملائمت نکند پس اینی و ملائمت و ملائمت  
 هم القاد و یک پسر هر یک که سواي حلال خود دیگر را خواهد پس انما عشاء شرع گذشتگانند  
 خلاصه حق تعالی اهل ایمان صفت عصمت و تقوی خواست است و اما صفت ایمان است و ایمانی  
 صفت چهارم صفت و با عباد کردنت چنانکه حق تعالی فرموده است و الذین هم لا مانع لهم  
 و اعمون و اهل ایمان کسلا اند که اما آنها که با ایشان پیوسته شده است خیانت نمیکند و بعد  
 کرده اند و نامیکند خواه امانت خدا باشد مانند اعضاء حوارج و مان و اباب و غیر  
 و فرزندان و رعیت و سایر آنچه خدا با ایشان عطا کرده است که خیانت نمیکند و بعد  
 با خدا کرده اند در عالم روح در این عالم وفا میکنند و ان عهد الله میباشند و خدا فرمود  
 خرو نمیکند و اما صفت پنجم زکوة و ادلت چنانکه حق تعالی فرموده است که و الذین هم لا یزکون  
 فاعلون یعنی اهل ایمان این صفت را دارند که زکوة دادن شغل و کار ایشانست و هرگز از زکوة  
 کوتاهی نمیکند خواه مال باشد و خواه زکوة اعضاء مثل زبان که حرفی موهله و بیعت و سخن  
 خیر خواهی و سایر سخنان حق میگویند و کوش خود را که صرف نشین موهله و بیعت و اخلاص و غیره

محبت و اشتیاق ناموس و کینان خود

و غیر

و نفسی ایمان کلام الله و شنیدن قرآن و احادیث و علم و شریعت و سایر سخنها حق میکنند  
 و هم دست را صرف نوشتن قرآن و احادیث و تفسیر کتبهای حدیث و سایر افعال خیر  
 میکنند مثل احسان مظلوم و احسان ظالم و کشتن دشمنان خدا و بخت دادن و  
 خدا و سایر افعال خیر میکنند و اما صفت ششم حضور قلب است که اهل ایمان دلشان در  
 نماز حاضر است چنانکه حق تعالی فرموده است که و الذین هم علی صلواتهم یحافظون یعنی اهل ایمان  
 کسلا اند که دلهاشان در نماز حاضر است و نمازهای فریضه را در وقت مجامع و در  
 محافطت اوقات نماز میکنند و در حال نماز دلهای خود را محافظت میکنند که مشغول  
 جای نشود پس چون این صفت با اهل ایمان جمع شد هشت صفت میشود و هر یک  
 این هشت صفت را جمع کرد و از اهل هشت است و هشت میراث میراث چنانکه حق تعالی فرمود  
 است و الذین هم الوارثون یعنی این جماعت میراث برند کاند الذین یرثون الفردوس هم  
 فیها خالدون و این جماعت کسلا اند که فردوس را میراث برند و ایشان در باغ فردوس  
 جاوید اند و در نماز و غیره متکبران آنکه باید بدانند که عاقبت کار ایشان بجا خواهد  
 رسید است که در حدیث وارد شده است که الذین هم فی الدنیا من غیره الاخرة یعنی من غیر عتقاد آخرت  
 و معلوم است که هر شخصی که در مرتبه میکاری همان محصول میکند پس اگر کسندم کشت کندم  
 دید و اگر جو کشته جو خواهی دید کسندم از کسندم بر وید جو جو و از مغان عمل عاقل  
 پس باید انسان نظیر مافعال و اعمال خود کند و ببیند که چه تخم در این مرتبه کشت است  
 و چه محصول از این عمل خواهد آمد چنانکه حق تعالی فرموده است که و الذین هم لا یزکون  
 فاعلون و انفسهم نفس ما فدمت لغیب و انفسهم لا یزکون یعنی اهل ایمان

در مرتبه



بسیار از خدا را باید هر مکتفی نظر کند که چه چیز پیش فرستاده است برای فردای قیامت  
و بتسبیح از خدا را بدست که خدا خیر را را است با آنچه میکشد پس از این آیه شریفه معلوم شود  
که مکلف باید نظر کند بافعال و افعال خود و ببیند که چه عمل کرده است و در این مزرعه چه  
تعمیر گشته است و در این شهر نشان تکلیف باین سرمایه کران بها چه معامله کرده است و معلوم  
کند که نفع خواهد کرد یا نقصان و باید بداند که این دنیا چون کاروانسراست که باید  
لا علاج از اینها بار کند و بشهرستان بقا سفر کند و در اینجا منزل نکند و از اینجا بجا  
دیگر منتقل خواهد شد هم چه مهمانند این خلق جهان همانسانست مرگ این مقام است  
هم چه حلقه بدو است که کد اگر شاه از این دروازه میباید شدن هر چه میباید جدا  
از کتبه بر چینه است خشت فرشی پیر و ترک میباید از نشان کوه بر خشت بگریختن  
قبلا و قیامت با هر یک از بر روی خاک اگر داری خبر این اعتبار تیره فرقی خسران  
کشور است آدمی را معرفت باید نه جامه از هر چه در صدف بنکر که او را سینه پر گوشت  
چشم عیب از هر چه در مان بر دانه عیب خود بر بین هر که عیب خویش بدین از صبر بدین است  
ترش رویا هر چه بینی دست زد بر روی منبر عیب صفت هر که گوید از هر عیب صفت نکند  
مایل دنیای دوی چون طفل از پستان دهر میخورد مردار پنداری که شیر مادر است  
دل بدستاش مده از دشا که داری خبر کین عرو س پیچید دنیا از شکل شوهر است هر  
نفس شوی کند در هر نفس شوی کشد یک کفار و با نکار یک کشتن بجز است  
خلاصه باید انسان مدام در فکر عاقبت کار خود باشد و لحظه از فکر باز نایستد و بگوید  
من و دو و بر بید که در عمر من عشر چگونه عشر خواهد شد یا با ناله حسرت در روی سفید

فرموده

و فیروز و سعادت با با ناله سیاه و خجالت و شقاوت و بر سر عالم  
و در این دنیا معلوم است که چه مشاع برای شهر نشان بقا خریلاری نموده است و بر سر  
میر هنر است که چگونه صحیفه برای او کتب مینویسد کرده است چنانکه جناب رسولم فرموده  
که یا ایها الناس ما ولدتم فی العذاب یعنی ای مردمان بدانید که آنچه زاینده اید برای  
خاک است یعنی همه خواهد مرد شما و فرزندتان شما همه طعم مرگ خواهید بود و از آن  
از هر چه مادر را میدید بر سر دنیا مردن با شما همراه آمده است و غنچه بیاست که دشت  
اجل بنا را باین عالم شما گشوده شود و اثاث عیش و فرزند کاف شما هم پیچیده شود  
و التفت التفت بالتفت و باید حسرت دنیا و آخرت بچیده شود و ما علمت فلانها  
و آنچه جمع کرده اید از دست شما پس از خواهد رفت و ما ندانیم فلانها و آنچه عاریت  
اید عزاب خواهد شد و ما علمت فلانها و آنچه عمل کرده اید در نامه مل شانوار  
پس باید هر مکتفی نظر کند که چه عمل کرده است و برای آخرت چه اساس و اسباب درست  
کرده است که غنچه بیاست از این منزل سفر باید کرد از منزل تقلید سفر باید کرد  
در عالم تحقیق مقرر باید کرد پوشتن بیاد دوست باید بودن از صحبت ناخبرست خدا  
باید کرد بدانکه خالق عالم از برای امتیاز حق و باطل در هر چه ملایم پیری یا انعامی برای  
مردمان تعیین فرموده است و هر یک از پیغمبران و امامان در این شب تاریک چراغ هدایت  
کرده اند از این راه باریک سلامت بگذرند و بمقصود برسند چنانچه حق تعالی در قرآن  
فرموده است و بالتیم هم میشد و ن یعنی سیر کنندگان بیایان تکلیف و مسافران در راه  
عبودیت از این منزل پر خوف و بیم بشارت کان فلك هلاک فی راه بشارت سلامتی یابند و از راه



هلاک نبات می بینند و باید در هر روز ملاقاتهای مردم بخوری را هنای کند که یک نفر را  
حق بیایان متلاک کرده نشوند و بر هر مکتفی نیز واجب است که چشم بیایان حق اهل بکشد  
و نور سناری را پیشوای خود گرداند و همان جایی که مامور است برود تا منزل مقصود  
برسد و چون هر پیغمبر از عهد آدم تا زمان جناب رسول خدام مانند سناری فلک  
بودند و جناب رسول افشای برج رسالت است و چون افشای طلوع کرد نور سناری  
محو میشد و هم چنین زمان جناب محمد و دین اسلام و شریعت عزای آنحضرت برپا شد  
تمام دنیا و ملتهای سابق محو شد و نور افشای برج رسالت ضیای سناری کان فلک  
مستعمل گردید و چون افشای برج شرف و عزت مغرب رحمت و کرامت حضرت عزت غروب  
کرد و بعد از آنکه ماه برج امامت و ولایت و اختراع و ج عزت و شهر سواری و این  
والعزیز و استاد روح الامین و لیکن استخوان و زمین یکدانه که هر صدف در برای دین و  
مشترکین و زرتی معتقدین و عالم اسرار و رب العالمین سدا الله الغالب کل غالب و مطلق  
کل طالب امام المشرق و المعقب و زینت محافل و مجالس و محارب جناب علی ابن ابی طالب  
اثر افشای امامت طلوع کرد و فاصله چنان که جناب حدیث فرموده است و الشمس و القمر  
والارض و انهار و البحار و السموات و الارض و ما فیها و ما بینها و ما حولها و ما  
بیشتر و مجرب و تسلط آنحضرت بود که فتح خنجر و سایر اطراف فرمود و در آن روز  
غالب شد و بسلاسل و قیوت بازوی آن سکندر بیایان هدایت بستر شد و با جوج  
ما جوج زمین ضلالت در طرف فانی حیرت و حسرت و تدمت مجبور شدند و قسم ماه  
امامت چون از عقب افشای فلک رسالت از برج هدایت و ولایت طلوع کرد یعنی جناب محمد

مسئله

مصطفی و قسم بعلی المرتضی پس از نصایق قرآن معلوم شد که جناب رسول خدام افشای  
فلک رسالت و جناب امیر المؤمنین ماه فلک امامت و با او از طاهرین و پیغمبر  
سلف سناریان برج هدایت معلوم است که تا نور افشای باغ باشد ماهر نور  
نیست و چون افشای غروب کرد ماهر نور می باشد و سناریان نیز ظاهر می باشد اما فلک  
که ماه دارد سناریان ندارد و چون ماه نیز غروب کرد نور سناریان فایده بسیار دارد  
بخو یک حکما و علما و فقها و کاتب خود بیان کرده اند و انبیا بیان بعضی از فضایل جناب علی  
طالب علیه السلام بطریق واضح و مختصر ذکر میشود و انشاء الله بعد آنکه یک فضیلت از فضایل آنحضرت  
که سایه بسجد جناب رسول داخل شد و از صفها گذشت و کسی چیزی با و ندارد تا آنکه  
صفای فر رسید که جناب علی ابن ابی طالب و در عقب صفها بنام شغل بود و چون سایه رسید  
آنحضرت رسید آنحضرت آنکشت خود را اشاره کرد آن سایه آنکشت آنحضرت را از آنکشت مبارک  
آن پروان کرد و رفت چون ساعتی گذشت جبرئیل نازل شد و این امیر را بجناب رسول  
نازل کرد و که مردم بگو که انما ولیکم الله و رسول الله و الذین آمنوا و هم قوم القلوة و یقولون  
ان کونه و هم را کون یعنی ایست و عز این نیست که صاحب اختیار شایسته و پیغمبر خدا و اهل  
ایمان یعنی انکسایک بر پامیدار و نماز را میدهند و کوفه را در حال رکوع و مفسران قرآن  
از شیعیان پیافین و مخالفان افغانی کرده اند که حضرت امیر المؤمنین آنکشت خود را در حال  
رکوع بسایه داد و این امیر و حق آنحضرت مجتهدان تصدیق نازل شد و غیر از آنحضرت  
هیچ کس دیگر این کار را نکرد و دیگر آنکه جناب رسول خدام در روز غدیر جناب علی ابن ابی طالب  
مجددی بلند کرد که زیر بغل مبارک جناب رسول ایمان شد و آنحضرت را بر سر دشت مبارک



خود گرفت و فرمود که من کشت مولایم نهاده ام و شرافت بر هیچ کس بغیر از جناب علی ابن ابی طالب  
نموده باشد و حضرت امیر المؤمنین هم بوده است دیگر آنکه جناب رسول خدا فرمود  
که یا علی انت مبنی بمنزله منی و من موسی الا انه لا بنی بعدی یعنی ای علی مرتبه تو نشین  
مانند مرتبه هر وقت نبوت موسی مگر مرتبه پیغمبری که هر دو بعد از موسی پیغمبر بود اما  
چون بعد از من کسی پیغمبر نخواهد بود تو مرتبه پیغمبری نخواهی داشت و این معلوم است که هر  
در حال حیات و بعد از وفات موسی خلیفه و وزیر و نایب مناب و قائم مقام حضرت  
موسی بود و مقرر من الطاهر بود پس جناب علی ابن ابی طالب هم در حال حیات و بعد از وفات  
رسول هم نیز خلیفه و وزیر و نایب مناب و قائم مقام رسول خدا بود است و امام مدنی  
الطاهر است و اطاعت او بر تمام مکلفین واجب است دیگر آنکه فضایل علی ابن ابی طالب بیش  
که جناب رسول خدا با آنحضرت فرمود که یا علی انت خلیفتی و قاضی دینی یعنی یا علی تو جانشین  
منی و عالم شریعت منی دیگر آنکه چون جماعت یهودی خواستند که با رسول مباحه کنند  
و جناب رسول خدا از جانب خدا ما موافقت کرد که بگوای محمدیم میخواستند که با او انانیت  
و انانیت نک یعنی بیایید بصحرا بای مباحه بدم و ما میخواهیم فرزندان خود را و شما نیز  
مخواستید فرزندان خود را و شما انانیت و ما میخواهیم زنان خود را و شما نیز میخواهید زنان  
خود را میخواست بصحرا بای مباحه و انانیت و انانیت و ما بصحرا میایم جان خود را و کبر که  
بمنزله جان ما باشد و شما نیز بای و بای بصحرا که بمنزله جان شما باشد و معلوم است که جناب  
رسول خدا در آن روز غیر از حسین و علی و فاطمه کسرا بصحرا میبایستند و معلوم است  
که حسین و علی و فاطمه از آنحضرت بودند و جناب فاطمه همیشگی زنان عالم بود و جناب

علی ابن ابی طالب بمنزله جان آنحضرت بود پس فضیلتی از این فضیلت بالاتر نیست که علی ابن  
طالب بمنزله جان آنحضرت پیغمبر از ائمه است دیگر آنکه جناب علی ابن ابی طالب مدتی مدتی  
علم رسول خدا بود و در آن شهر علم و حکمت بود چنانکه جناب رسول فرمود که آنامه  
العلم و علی بابها من امر و الحکمة فلیسا لها من بابها یعنی من شهر علم و حکمت و علی در آن زمان  
شهر است پس هر کس که خواهد که علم و حکمت را بیاموزد باید از جناب علی ابن ابی طالب بیاموزد  
پس معلوم شد که هر کس سلسله طریقی مذاهب خود را در دین اسلام و شریعت حضرت  
رسول ملک عالم بدر و آن علی بابها ترسانند چون غول بیابان در مادی و ضلالت  
و ظلمات غوایت و جهالت حیران و سرگردان بمانند و عاقبت امرش هلاک باشد پس این  
فضیلت جناب علی ابن ابی طالب با شده نه دیگر آنکه جناب رسول با آنحضرت فرمود  
که یا علی ملک الحی و دین و ملک دینی و حرب و حرب دین یعنی یا علی گوشت تو گوشت منست و خون تو  
خون من است و هر کس که با تو جنگ کند چنانست که با من جنگ کرده است پس فضیلت جناب  
علی ابن ابی طالب مزایا و از جمیع خلق عالم است دیگر آنکه جناب رسول با بصحرا فرمودند  
که انفسکم علی یعنی و انانیت شما علی ابن ابی طالب است دیگر آنکه جناب علی ابن ابی طالب و خیر  
کند و بر روی دست مباحه و خود گرفت و سینه صدها را شکست و بالائی آن در گذشتند  
دیگر آنکه آنحضرت خطاب بدینا کرد که یا دینا مالی و مالک یعنی ای دینا مرا با تو چکار و تو را با من  
چکار است لا الهان چیست که ایجا جای تو نیست غری غری دیگر غیر را فریب بدیده ای تو را گفتند  
ثلاثا لا رجعة فیها بدینا که من ترا سه طلاق گفته ام که رجوع و ران طلاق نیست و این معنی  
کنایه از مباحه و ترک دنیا است دیگر آنکه هیچ کس بعد از جناب رسول مثل آنحضرت عبادت



نکرده است چنانکه در این است که امام زین العابدین شیوه هزار رکعت نماز کرده و فرمود که آن پادشاه  
علی بن ابی طالب و دیگر کس که صلاتی در شان آنحضرت نال شد و سایر فضیلت آنحضرت در کتب  
مشهوره مذکور است پس بدلیل نقل و عقل معلوم است که امام بحق و جانشین مطلق بعد از  
رسول جناب علی بن ابی طالب است نه دیگران و معجزات آنحضرت نیز از حد و احصایه نیست و دیگر  
آن معجزات آنحضرت یکی این بود که چون آنحضرت بجهنک هزان رفت اصحاب آنحضرت گفتند که  
خواجه از هزان گذشتند آنحضرت فرمود که بگذشتند چند باین عبدالله گوید که بدقت  
کردم که اگر خواجه از هزان گذشت باشند اول کسی که با علی جنب کند من خواهم بود پس چون  
بجز دیگر هزان رسیدند دیدند که خواجه از هزان نگذشتند پس حضرت امیرالمؤمنین  
روی مبارک برین کرد و فرمود که ای چندب خال بر تو ظاهر شد چندب گفت که من بردش پای  
آنحضرت افتادم و عرض کردم که یا امیرالمؤمنین تو بر کردم که دیگر چنانال فاسدی در دل خود  
نگذارم و دیگر آنکه آنحضرت روزی در مسجد کوفه در بالای منبر خطبه میخواند تا که او را درها  
بزرگ از در مسجد درآمد و مردم از او ترسیدند و خواستند که بدفع وی مشغول شوند آنحضرت  
اشاره فرمود که هیچ مگویند قوم از او دور شد فلان از درها متوجه منبر شد و آمد تا آن  
رسید و بر بالای منبر آمد تا بپایان آنحضرت بران پایا ایستاده بود آنحضرت بطرف از درها  
شکل کرد و چیزی چند با آنحضرت گفت که مرده مان او را و مرا میشنیدند اما نه شنیدند چون  
فارغ شد جواب علی بن ابی طالب جوابی را فرمود و بلفظی که هیچ کس نفهمید که چه گفت پس از آن  
ناباید شد و کسی ندانست که کجا رفت بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین بر سر خطبه رفت و خطبه را  
تمام کرد و چون از خطبه فارغ شد از منبر نازل آمد و اصحاب از آنحضرت احوال آن از درها را پرسیدند

آنحضرت فرمود که یکی از اصحاب من بود و مسئله بروی شکل شده بود و از من پرسیدند  
جوابی را که گفتم و او با رکعت و یکد آنکه چهارده مرتبه با شان آنحضرت افتاب از جانب مغرب  
برگشت از آنجمله یکبار و وقتی بود که جناب رسول خدا سر مبارک خود را برین از آنحضرت  
گذاشت بود و مشغول و وحی بود وقت نماز عصر نیک حضرت علی بن نماز عصر را با اشاره و  
یافت چون رسول خدا از وحی فارغ شد و آنحضرت حال نماز را بر رسول عرض کرد فرمود  
که با علی دعا کن و اشاره کن بافتاب که خدای تم دعای ترا مستجاب میکند و افتاب برگردد و دنیا  
عیام دعا کرد افتاب برگشت و حضرت علی بن نماز عصر را و باره دریافت و یکبار دیگر  
که از جهنک هزان بازگشتند و بیایا رسیدند و از هزان گذشتند با جمعی از اصحاب  
با ایشان نماز عصر کردند و بافتاب لشکر از هزان گذشتند و وقت نماز عصر نیک شد حضرت  
امیرالمؤمنین هم دعا کرد و اشاره بافتاب نمود افتاب برگشت و بافتاب لشکر نماز عصر را کرد  
و این قصه متواتر است و در آنجا مسجدی ساخته اند که مسجد شمس میگویند و از این جمله  
معجزات بسیار است که در کتب مشهوره مذکور است و فضایل و اعجاز علی بن ابی طالب  
ماست افتاب عالیشان و کسانیکه واقف نیست مانند خفاش که نور افتاب را نمیتواند  
دید نور خورشید در جهان فاشات افتاب ضعف چشم خفاش است و معلوم است  
که شرافت آنحضرت بر دیگران مثل شرافت نجف اشرف بر سایر زمینها که در عالم است چنانکه  
از اهل عرفان در خصوص شرافت نجف اشرف و شرافت جناب علی بن ابی طالب گفته است  
هر دو نجف شرف ندارد حبش من عرف ندارد ویش بنو دینین هر آنکس ایان  
بش نجف ندارد جز خاک نجف و دیگر زمین بی بر سرش برین شرف ندارد جای شرف خاست



کعبه اما شریف نجف ندارد در خاک نجف علی است مدفون خاک دیگر این شریف ندارد  
این در شریف نجف بیل و بس دریا همه جاسدین ندارد جز وصف علی تمام قرآن مانی ماسک  
ندارد مانند علی میان ولاد ادم پسر خلت ندارد و اما علی که خفته طوطی نا و در جزا  
زکات ندارد خلاصه باید مکلفان بتابع شریف جناب علی بن ابی طالب باشند و اعتقاد  
به نبوت جناب رسول الله داشته باشند و اعتقاد بامامت و از زده امام باشند و باید  
که امام زمان جناب صاحب الزمان است و آنحضرت غایب است و ظاهر خواهد شد در  
عالم پانزده و عدل خواهد کرد بعد از آنکه بر اثر ظلم و جور شده باشد و باید بداند که  
اگر دنیا فانی باشد مگر یک نفر از انبیا از نور خدا می آید و در آن خواهد کرد تا فانی ال محمد  
ظاهر شود و در می بین بر بعد از آنکه بر اثر ظلم و جور شده باشد و بعد از آنکه  
در بیان معاد جسمانی که از انشا آخرت گویند که دوباره ارواح بقالب جسمانی بر میگردد  
بنا آنکه چون انسان از عالم روح بقالب جسمانی تعلقی میگیرد و از رحم مادر بوجود می آید  
حق تعالی مدت عمر او را معین و قرار داد می کند و از اجل مستحق می بیند یعنی وعده که تا  
برده شده که میانه خدا و بنده اش قرار داده شده است که تا فلان مدت در عالم تکلیف  
باشد پس چون آن مدت عمر با آنها رسید باید ترسید این فالیکند و بقالب مثالی تعلقی  
گیرد و از دنیا کوچ کند و با حریف منز لگند و از و قیسه از این فالیکند و بقالب مثالی تعلقی  
گرفت تا دوباره بقالب برگردد و این مدت را عالم بر مزخ گویند یعنی فاصله و باید دانست  
که چون انسان بخواب رود و روح از این فالیکند و بقالب مثالی رود و خواب می بیند و چون  
تعلقی باین فالیکند و از خواب بیدار میشود اما چون مدت عمرش با آنها رسید و بفرستاد

شد روح از این فالیکند و بقالب مثالی تعلقی میگیرد و دوباره روح  
باین فالیکند و بقالب جسمانی می کشند بسبب اینکه نفس در این فالیکند و حرکت در این اعضا  
بیمانند و سبب عدم تصرف روح در فالیکند نفس است که این فالیکند اعضا را بر می گرد  
شده است که این اعضا را در جوارح و انش و اب و باد است پس چون نفس که عنصر باویش  
از فالیکند بیرون رفت نفس در فالیکند می رسد از این سبب روح دوباره باین فالیکند  
تعلقی میگیرد و پس چون موعد منقضی شد و مدت عمر با آنها رسید پس اگر از اهل سعادت  
در بهشت و نهای نامتناهی مخلد شود و اگر از اهل کفر و شقاوت باشد در جهنم بعد از  
ابدی که فناء میشود و اما بیان احوال هر یک از مکلفان در حالت مزج روح و جان  
دادن و سوال فیرو عالم بر مزخ و وصف محشر و گذشتن از صراط و سایر امور از آنکه ذکر  
میشود ان شاء الله تعالی تبارک و تعالی و جانات سکره الموت یا لحنی ذالک ما کنت می  
تحمید یعنی بدین سبب که سکران موت یعنی بهوش شدن در وقت جان دادن است  
و خواهد آمد و در آن وقت بآن شخص که جان میدهد که محضرات ملائکه میگویند که  
ایستادن مرگ که از او کنار میگردی لغد گشتیم ففلق من هذا فکشفنا عنک غطاء کنت  
تصیرنا الیوم جدید بدین سبب که تو غافل بودی از مردن و از این احوالی که در پیش است  
و حال آنکه پرده غفلت را از پیش چشم تو برداشتیم و چشم تو بسیار بیننده شده است  
خلاصه باید چون مدت عمر با آنها رسید و انسان در حال جان دادن مختلر شود تا  
از عالم بشریت و از طریق انسا لیکند و در آن چیزها که هرگز نمیدانست برسد  
در حالت مشاهده چنانکه حدیث وارد شده است که هرگاه کسی که خلق در دنیا بوده باشد



در وقت مردن سکهای گزنده جهنم که آنها را عقور گویند در نزد او آیند و بدن او را پاره  
کنند چنانکه معاذ بن جبل از رسولم روایت کرده است که آنحضرت بمن فرمود که ای معاذ  
سبا را که خلقی کنی باصل خانه خود و زبده شان خود بکنی بخود و سواد خلق را بخری که از آن خلق  
نوبت رسد بمنزله کلاب اهل النار و هرگاه تو که خلقی باشی در وقت جان دادن سکهای  
جهنم را پاره کنی معاذ یا در زمان خواندن و التماسات نشطا عرض کردم بلی یا رسول الله  
حضرت فرمود آنقدری مالنا شطات یعنی یا میداند معنی ناشط را عرض کردم که غذای تو شوم  
بیان فرما که چیست حضرت فرمود که حق تعالی اهل الجیم یعنی ناشطات سکهای گزنده اهل جهنم  
خلاصه در حالت جان دادن هر کس بیک شخصی خود را شاهده خواهد کرد و چون وقت جان دادن  
شود آن شخص بصورت بیند هر یک بنزد او آیند و با او گفتگو کنند بیک صورت مال دنیا که  
صورت فرزندان او و یکی صورت اهل او پس چون آن شخص محضر قریب الموت شود ناگاه صوته  
به بیند که نزد او آید و می نشیند و از احوال پرسد که ای شخص احوال تو چگونه است آن شخص بگوید  
که ای شخص تو کیستی که در چنین حالی با احوال پرستی من ای و حال آنکه من هرگز نتواندیده ام و باقی  
شطاسی ندادم آن صورت بگوید که من مال تو ام که مرا در دنیا ندیده ام جمع کردی آن محضر بگوید  
که ای مال تو میداند که من بسیار برای جمع کردن تو سعی و تلاش کردم و برای ضبط شهابی ای  
کشیدم و روزها برای جمع کردن تو در اطراف و بیابان و سفرهای دور کردم و خود را زحمت  
نکذا شتم و شب و روز عمر خود را برای جمع کردن تو ضایع کردم و از دشمنان خویش را خوار  
کردم و تبیب عیالات دنیا که نفع بمن عاید شود و ترا جمع کردم که بکار من بیای احوال مرا بین  
که چه محنت و احتیاج گرفتارم آنچه میتوانی باری من کن آن صورت بگوید که خدا بمنی گفت که

کود خردمندان

از من خود را که از من پیش از گفتن چیزی طلب نداری آن محضر اهی کشد و گوید آه افسوس  
از عمر که تا یک صفت تو کردم و ترا تحصیل کردم و در چنین وقت بکار من نیامدی پس آن صورت  
غایب شود و آن محضر از دنیا و مرگ محروم شود ناگاه صورت دیگر بنظر او می آید و در  
نزد او نشیند و احوال او را پرسد آن محضر بگوید که تو کیستی که در چنین حال با احوال  
پرستی من آمدی که من هرگز نتواندیده ام و ترا میشناسم آن صورت بگوید که من صورت  
فرزندان تو ام آن محضر بگوید که ای فرزندان شما میدانید که من در دنیا چه قدر تصدیه  
برای شما کشیدم و مال از حلال و حرام جمع کردم و خرج تو کردم و عسرت را بر خود و عسرت را  
بر شما داشتم و برای خاطر شما سفر دریای و صحرا کردم و شما را بر خود برگزیدم اکنون مرا  
یاری کنید آن صورت بگوید سنه در دنیا ای محضر گفت یعنی ما ترا می بریم و داخل قبر میکنیم  
و از ما بغیر از این کار دیگر نمی آید آن محضر اهی کشد و گوید افسوس که عمر غثی صرف شما  
کردم خلاصه آن شخص محضر از صورت دوم نیز محروم شود و صورت دوم نیز غایب شود  
بعد از آن صورت دیگر نیز بنظر محضر می آید پس اگر آن محضر از اهل ایمان و سعادت  
باشد صورت بسیار خوب جمیل خوش خلق بنزد او آید و در برابرین او نشیند و بر او  
سلام کند و آن احوال محضر را پرسد آن محضر از بوی عطر او و دماغش معطر شود  
و دلش مشغول شود و آن صورت از آن چهار پرسد که احوال خود را چگونه می بینی آن  
پیار بگوید که عالم اینست که می بینی بعد از آن آن چهار از آن صورت پرسد که تو کیستی که  
این وقت با احوال پرستی من آمدی معذرت دارم که ترا میشناسم و از لطف و احسان  
تو شرمند ام و هرگز هیچ دوستی بمرای تو ندیده ام آن صورت بگوید که







هر عملی بشکل مثل خواهد شد در وقت مردن بنظر آن محضر خواهد آمد چنانکه هرگاه عمل  
باشد بصورتی یکی خواهد آمد و هرگاه عمل بد باشد بصورت بدی خواهد آمد و حدیث  
وارد شده است که باید مکلف عتقا کند باینکه صورت اعمال در وقت مردن بنظر محضر  
آید و با او سخن خواهد گفت و اگر عمل نیک باشد با او محبت و ملاطفت خواهد کرد و اگر عمل او بد  
باشد با او عداوت خواهد کرد و از نیت خواهد پرسید و هر کس شک او در کافرات و غیره  
باب دلیل عقل و نقل بسیار است اما دلیل نقل در قرآن و احادیث بسیار است از جمله این قرآن در  
باب سکه ای جهنم و انشا الله تعالی و از جمله احادیث حدیث عقرب و مردار که گذشت بعضی  
تحش بشکل عقرب شود و عقبت بشکل مرداری شود و ملائکه ترا عذاب کنند تا گوش او را بچرخ  
و اما دلیل عقل نیز بسیار است از جمله بیک دلیل اینست که چون کسی خوابی بپوشد و هر چه برایش  
میگذرد و لذت میبرد و دیگران در نزد او نشاند و بیدارند مطلق نمی بیند و خبر  
نمی شنود و همچنین دردی که بر عصبی از اعضای انسان عارض میشود و انسان مشالم  
میشود که بعبادت او آمده اند و نزد او نشاند مطلقا از آن دردم آگاه نمیشوند و دلیل  
دیگر هر من مخیایان دارد باینکه جناب جبرئیل بر رسول خدام نازل شده است و وحی خدا را  
بر آنجناب عرض کرده و آنجناب جبرئیل را میدیده است و سخن جبرئیل را شنیده است و جواب جبرئیل را  
فرمود و از جبرئیل پیغام شنیده است اما هیچ کس بغیر از جناب پیغمبر جبرئیل ندیده است حتی  
آنکه جناب علی بن ابی طالب جبرئیل را ندیده است پس بدلیل عقل معلوم شد که ممکن است که در  
مجلس یک نفر چیز را ببیند و دیگران نبینند و آن شخص سخن گوید که ایشان نشنودند  
که نصیب آنکه در خواب چیزی می بیند که در نزد او حاضری نمی بینی و او باد میکند

مخبر

معنی میگوید تو نمیشنوی و هم چنین جناب رسول خدام جبرئیل را میدید و سایر خلق که  
چندتا آنحضرت بودند جبرئیل را نمیدیدند و آنحضرت با جبرئیل سخن میگفت و جواب  
میشنید و حاضران نه سخن جبرئیل را میشنیدند نه سخن پیغمبر را پس باید مکلفا عتقا  
کنند باینکه در حال احضار اعمال خود را مشاهده خواهد کرد اگر نیک و اگر بد و بد آنکه  
صورت های خلق در حالی که از دنیا میروند متفاوت خواهد بود اما تفاوتها را همان محضر  
خودش خواهد دید و ملائکه و عزرائیل و امثالهم در صورت اصلی او را خواهند دید پس  
بعضی رو سیاه از دنیا میروند و بعضی رو سفید اما صورت جسم که جزو این فانیات  
سیاه شدن یا سفید شدن که بنظر مکلفین می آید اعتبار ندارد بسیار باشد که کسی سیاه  
مؤمن و صالح باشد در وقت مردن بسبب شدت مرض صورتش سیاه شود یا آنکه کسی  
بسیار منافق و مشرک و بدکار باشد در وقت مردن بد مرض جلش برسد و از دنیا برود  
و ملائکه صورتش نورانی بماند که مطلقا تغییر نکند بلکه بسبب مرضی صورتش سفیدتر از  
زمان زندگانی او شود پس این سیاهی و سفیدی صورت جسم که بنظر مردم مشاهده میشود  
مثلا و اعتبار نیست کسی که نیکو کار است در حال مردن نوری مشاهده یا احساس خواهد کرد  
که از آن نور دلش تازه شود ملائکه نیز چون بر او وارد شوند و او را بصورت نیکو تازه و در  
مشاهده کنند و حضرتان غمناک ظاهرین نیز چون بعبادت او می آیند و او را بصورت نیکو  
مشاهده کنند چنانکه حوائج فرموده است که جوهری برونند ناظره الی نرها ناظره بعضی از خود  
در وقت مردن تازه و درخشنده و نورانی خواهد بود تا قبض روح او شود اما بعضی که کار  
نیک چون وقت جان دادن ایشان شود خود را رو سیاه مشاهده خواهد کرد و بخیر گوید



در میان تاریکی افتاده اند و چنان سیاهی و تاریکی از صورت خود مشاهده کنند که گویا سیاهی  
سیاهی بصورت ایشان افکنده اند و ملائکه غضب نیز با حضرت عزرائیل بنزد ایشانند که هر  
روح او کنند روی او را سیاه و تیره ببینند مانند پارچه سیاهی که مطلق سفیدی در آن  
داخل نباشد و حضرت را نیز که نزد او حاضر شوند و او را باروی سیاه ببینند چنانکه حق  
فرموده است و وجوه یوسف با سوره نطق آن یقین بنا فافره یعنی بعضی صورتها در وقت  
مردن نایل شود و جوهریکان محض کاش می رسد که سیاهی مطلق بصورتش پاشیده اند پس  
معلوم شد که سیاه شدن یا سفید شدن صورت محض نیز بر کسی معلوم شود یعنی چون  
بعدم بر رخ رود و او را سفید و سیاه روی مشاهده کنند و باید دانست در وقت جان دادن  
خطایاهی بواسطه ملائکه محض خواهد رسید بخوبی که اگر نیکو کار است چون وقت جان دادن شود  
جنابا حدیث بدانکه امر نماید که دستهای کل از حضرتان بهشت و دستهای کاهای بهشت دستگیرند  
و بنزد من برید و سلام مرا بیاورسانید و جای او را در بهشت بیاورید و بگویند که پروردگار  
تو میفرماید که اگر خواهی ترا با اعلایین پیادیم پس چون ملائکه حاضر شوند آن محضر ایشانرا  
صورت نیکو و آن لطف و احسان مشاهده کنند بسیار مثلند شود پس چون دستهای کل را  
تواضع او کنند و سلام و پیغام خدا را بیاورسانند و مکان او را در بهشت بیاورند و بیاورند آن  
محضر نظر در رقبه های بهشت کند و صورت و قصور و سایر نعمات را مشاهده کند و حضرت را  
ظاهرین را ببیند و بایشان سلام کند و ایشان جواب سلام او گویند و جناب رسولم در  
مالین او نشیند و سران محضر را در دامن خود گذارد و احوال او پرسد و جناب علی را بیاورد  
احوال آن محضر را پرسد و آنحضرت در میان جناب رسولم ایستاده باشد و آن محضر بگوید که شما

کبریا

کسی پیدا ایشان خود را بشناسند و آن نیست بلکه گویند که ما آمدن شما جانان را از اعتبار کردیم  
بعد از آن اینها از پیش نظر او غایب شوند و آن محضر را حشر بکشد و او را حشر را حشر بکشد و او را حشر بکشد  
شود و چون نظر کند خویش و آثار خود را ببیند که نور و کر و زاری کنند آن محضر بسیار  
مکدر شود که مبارک خدای تم او را در دنیا گذارد و از مساجبت انوار طاهرین م و از تزلزلان جو  
و قصور و نعمات بهشت محروم بماند پس خطاب الهی بگوید که ای اینها انفس المظلمه  
یعنی کسی که دلش تاریک گشتی بحال محمد و آل محمد از جویان تبارک را حشر مرصید یعنی بازگشت کن بسوی  
پروردگار و در حالتیکه از عطای خلایق خوشتر شوی و خدا از تو خوشتر است فادع الله  
عبارت خود را داخل جنتی پس داخل شود در زمزمه بندگان من محمد و آل محمد در بهشت من پس در آن  
وقت آن من بسبب این خطاب مشغوف شود و مشغول اعطای طاهرین م شود و جناب رسولم  
بعلی از باب طالع گویند که یا علی من این مؤمن را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و بعد از آن  
علی از باب طالع گویند که یا علی من این مؤمن را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و بعد از آن  
دار و جیب نیل نیز عزرائیل گویند من این مؤمن را دوست دارم تو نیز او را دوست دار و عزرائیل گویند  
که من دوستان آل محمد را دوست میدارم بعد از آن عزرائیل نیز او را دوست میدارم که ای مؤمن ای ابرار  
پنازی از جهنم و خطا امان از عذاب انزاج خداوند که نفران مؤمن گویند که من همیشه از خدا  
سوال کرده ام که برات ازادی بمن عطا فرماید امید دارم که قبول کرده باشد بعد از آن عزرائیل  
قبض روح آن مؤمن کند باسله بخوبی که از میان روغن کشیده شود بعد از آن روح آن مؤمن را  
پیار چهره بر چهره بهر تبار اعلایین برسانند و جناب حدیث از آن روح سوال کنند که ای مؤمن  
خود را صرف چقدر کردی عزرا کنند که خدا یا عزرا خود را صرف چقدر کردی که خدا یا عزرا خود را صرف چقدر کردی



که اعضای خود را بکار نهد کردی عرض کند که پروردگار امر غرضی را از اعضای خود بپندک و اطاعت  
بجا آوردم و همه عضوهای خود را مانند تو دانستم و هر جا که امر و مقرر فرمودی بجا آوردم  
کردم و همه عضوهای غرضی از غرضهای تو دانستم و شکرانه هر غرضی از آن غرضها بوضعی که امر فرمود  
بودی وضع کردم و هرگز خود را مالک چیزی ندانستم و با غی نشدم و هر چه در تصرف من بود  
مال تو دانستم از این سبب هر چه که امر فرموده بودی عمل کردم بعد از آن خطاب دیگر رسید که ای  
مؤمن علم از کجا تحصیل کردی و چگونه عمل کردی جواب گوید که علم از مواضعی که امر فرمودی  
را از اخلاص عمل کردم و مطیع نظرم در عمل کردن رضا جوئی تو بود و ندانم که ترس از عقوبت تو یا  
با امید تو باشد از تو دانستم بلکه ترا لایق عبادت دانستم و بندگی ترا از روی اخلاص بعد از آن خطاب  
دیگر رسید که ای مؤمن مال از کجا پیدا کردی و چه مصرف خرج کردی جواب گوید که خداوند مال را  
حلال بفرستاد و در راه تو خرج کردم باین معنی که اگر طعام خود را دم و یکسوی دادم و اگر لباس بپوشیدم  
و یکسوی بپوشاندم و اگر بکلاه نشستم و جای مکان یکسوی دادم و اگر تحصیل خانه و زن و غیره بپردازم و اگر  
ضیافت کردم همه بخص رضای تو بود پس خطاب با همی رسید که راست گفتی بنده من بی بد و بلا را  
السلامت و جناب خداوند و از لباسهای حرام و استعترقی بهشت با و پوشانید و از شراب  
کوشش با و نوشانید و از طعامهای بهشت با و بخورانید و ما و نهائنا عز از تو احترام کنید پس آن روح  
مهره قالبی مثال جای دهند و در صحنای محف دروادی السلام بخندند و ظاهر منم و در میشو  
و جای من از خود را بر بینه و باز برگردد بجناب قالبی خود و ترجمه قالبی خود کند و چون قالبی اصل  
دهند آن روح نیز با غشال آمده و کند و چون آن نفس را کفن کنند آن روح نیز بایشان بدهد  
کند و چون آن را بر سر بر بخوابانند و بجا بقبرستان بگردانند آن روح بایشان مشایعت آن نفس

کند

کند و حدیث وارد شده است که روح مؤمن را که از قالب نزع کند چون نفس او را بر سر  
قالب بگذارد که بجای قبرستان برسد ملائکه رحمت از جلوان تا بوث میروند و روح آن  
قالب را از بالای سر ایشان در جلوه نفس خود میرود و خلاصه چون آن سر بر سر بر زمین گذارد  
و بران ناز کنند روح نیز بران نفس ناز کند و چون آن نفس را در لحد بخوابانند آن  
روح نیز یاری ایشان کند و چون آن نفس را حرکت دهند و او را تلبیث کنند آن روح نیز  
کلمات تلبیث را گوش بدارد پس چون مردمان از سر قبر او برنهند و آن روح با غایب  
شده اند و امر خالق عالم شود که مردمان فنان الطهور داخل آن قبر میشوند و احوال آن جسد  
از مایش کنند که به بدست از منستان و شیعیان و نیکوکارانست یا اینکه از کافران و فاسقان  
و بدکارانست و چون مردمان احوال آن را معلوم کنند و از تبه پس چون روند آن روح در آن  
قبر نهان بماند و وحشت کند تا که از آن لحد صدای بشنود که ای مؤمن خوشتر آمدی مر جانا بقدر  
شریف تو ای مؤمن و وحشت مکن چون تو در دنیا بودی و بر بالای من راه رفتی من بر ساق  
تر میخیزم که درم که بر بینه که این مؤمن بالای من راه میرفت و من ترا بسیار دوست میداشتم  
اکنون که بمقام من آمدی با تو صد بار میهمانم و مرا نام بعد از آن آن زمین کشته شود و خاک  
که کشته شدی آن لحد بقدر روحی که مابین زمین تا آسمان شود پس آن روح خرم و شاد شود  
تا که آید که تختههای مرز را ندیده او برسد و بر هر طرف او نصب کنند و چهارده معصوم را بپایند  
و بران تختهها بکشند و حادمان ایشان از هر طرف صف کشند آن مؤمن از خدا و مان  
که اینها کیستند گویند این محمد مصطفی است و این علی المرتضی و این امام حسن و این امام حسین است  
و این یکتا امامان نازمان را با و بشناسند آن مؤمن بسیار شغوف شود و بهشت را بپوشد



که فلان مؤمن از عالم تکلیف بجا مانده و امر الهی شده است که مادری او برود و از  
اعتقاد او او چه سیم پیش میسر بشود نه نایب خواب باد سنهای کل بهشت بر دست گرفته و اهل  
قبران مؤمن شوند و بر او سلام کنند و او جواب گوید و چون اعتقاد او خود را بیان  
کرد و هر یک دستگیر کرد و بنا و دهند و او را تواضع کنند و از قبر او بیرون روند و آن  
مؤمن با آن ظاهرین هم صحبت شود و در مجلس ایشان سستیض شود پس خوشی و لذت  
و شادمانی آن مؤمن خبردار شوند که فلا نکس نزدینا امید است همگی بدین آواز آیند  
چون بایکدیگر ملاقات کنند و از احوال بازمی مانند کان پرسند که فلا نکس در چه کار بود  
گویند الحمد لله در جیانت بودند و مشغول عبادت بودند آن مؤمنان شاد شدند پس هرگاه  
یک را پرسیدند که فلان کس در دنیا چکار میکرد آن مؤمن جواب گوید که فلا نکس بیشتر از  
از دنیا بخانه آخرت آمد ایشان گویند که هوی هوی یعنی بها و بهیتم رفت آن مؤمن گوید  
بچگونگی و انسید ایشان گویند هرگاه از اهل بهشت بود بایست در وادی السلام نبرد ما  
باشد و چون با آنجا نیامده است معلوم است که بر صورت رفتن است خلاصه ارواح مؤمنان در  
وقتیکه مؤمن تازه در خانه آخرت وارد میشود استغیا لا و میکنند و هر یکدیگر را می شناسند  
چرا که بعد از هر یک روحی که از قالب مثالی حرکت کرد و جسمتا مفارقت کرد داخل قالب مثالی میشود  
یعنی آن قالب مانند قالب جسم است که انسان در وقت خواب دیدن در آن قالب غایب میگردد  
و بان قالب نشو و نما کند و لذت عالم میبرد پس بعد از هر یک در عالم بر نرخ تار و نریافت  
سوزان قالب میماند و چون روز قیامت صورت میدهد این قالب جسم را جمع شود و نفس  
روح غریبه در این قالب جا کند و روح انسان از آن قالب مثالی همین قالب دنیای نقلی

کود از اجار برین زد و بجز مشورت نشود خواهی باشد و خواه جهمی که با همین قالب در بهشت یا  
در جهم مخلد شود و اما بدکاران چون از صورت دوم در حال احتضار محروم شوند  
صورت دیگر نزد او آید با صورت بسیار زشتی و قبحی با آنها هیچ خلقی از احوال او برسد  
مان محضه گوید که تو کیستی که مرا در این وقت نادیده میگردانی آن صورت گوید که من عملی  
میباشم که مرا ضایع کردی و ملائق خواهم بود تا نزد اهل جهم کنم و این حدیث سابق بر این بود  
شد در باب احتضار پیران بدکار خود را مشرف بر مرگ بدیدند ناگاه بدیدند که ملائک غلا  
عمودهای آتشین از آسمان نزد او نازل شوند و با هیبت تمام بر او حمل کنند و در آنجا  
عزرائیل با صورت مهیب با نهایت غضب در نزد او حاضر شود و از او پرسد که ای شخص آیا  
برای ازادی از عذاب خدا از خدا گرفته در دنیا عملی کرده که آن عمل باعث نجات تو باشد  
در این وقت چاره بکار تو کنند آن شخص گوید که من آنقدر مشغول دنیا بودم و گرفتار امور  
دنیا بودم که هرگز بکار این محظنه نمی آمدم پس عزرائیل قبض روح او را بیدار کند و آن  
کوسفتد زنده را پوست بکنند و اسنان از جان آن شخص باشد و از هر جنبه ای از اعضا  
آن شخص که جان بیرون رود از عذاب و شدت بر او نازل شود ملائک عذاب نیز بر او طعن  
و لعن کنند و اعمال نا شایسته او که بصورت سنگ در ناله و عقرب کزنده شود نیز از او  
اذیت رسانند و چون روح او از قالب مفارقت کند و روح نفس او را در جوارش  
جهم بر پیچند و آب جوشانید جهم او رند و پا اندازا و کنند و از آن آب جوشانید  
بر سر او فرو ریزند که آنچه در معده او باشد میجوشد و حق تعالی در این باب فرموده است  
که چون مکلف یا احتضار برسد از هر حال بیرون نیست یا اینکه از جمله مقربین است



یا از اصحاب اربعین یا از مکه بین القضا که است پس میان هر یک از حق تعالی در سوره اذاعش  
الواقص بیان فرموده است که فاما ان کان من المفسر بین فرج و مرجان و جنت نعیم یعنی هرگاه  
میست از جمله مفسران باشد پس در وقت مردن برای او حاصل شود راحی و بر او فرستیم  
دستگاههای بهشت و او را وارد کنیم در بهشت پر نعمت و اما ان کان من اصحاب اربعین سلام  
لک من اصحاب اربعین و اما هرگاه ان میست از اهل ایمان و سعادت باشد که از ملائکه است را  
محموب شود پس در وقت جان دادن ملائکه را و فرستند و گویند سلام خدا بر تو بالی  
شخص از اهل ایمان و اما ان کان من الملک بین القضا این فذل من جیم و فصلیته جیم و اما  
هرگاه از جمله کشتا باشد که اعتقاد بمحمد و رسول خدا داشته باشد و اعتقاد بامامت و از پی  
امام نداشته باشد و از جمله کراهان باشد پس پا اندازد و در وقت جان دادن از اب جویشت  
جهنم است و داخل شدن در جهنم خلاصه مطلبی است که هر کس در وقت مردن بقدر عملش مکافات  
خواهد دید و خدای تعالی بر کسی شتم نخواهد کرد بلکه بدانکه ارواح خلق بعد از مفارقت این عالم  
جسم داخل در قالبی خواهد شد مانند این قالب جسم که در دنیا دارند و ان قالب را قالبی  
گویند و ان همان قالبی است که در دنیا در عالم خواب روح انسان در ان قالب تصرف میکند  
و گفت و شنید و آمد و رفت و نشستن برخاستن میکند پس بعد از مفارقت از دنیا روح انسان  
بهمان قالب مثالی رود و در عالم برزخ با همان قالب مثالی زندگانی میکند تا روز محشر که در  
بعد از دیدن صور از ان قالب بهین قالب جسمانی بر میگردد چنانکه حدیث دارد شده است  
که شخصی بمیدان جناب امام جعفر صادق عرض کرد که میگویند که ارواح اهل ایمان بعد از مرگ  
در ملک مرغان سینه نشینی میباشند و در اطراف عرش طواف میکنند تا روز محشر که در

بهین قالب جسمانی برگردد ند حضرت فرمود که چنین است بدانکه مؤمن در نزد خدا گرامی تر از ان  
که ارواح او را در جو صلبای مرغها کند و لکن روح انسان بعد از مفارقت و این قالب جسمانی  
در قالبی میرود که مانند بهین قالب است که در دنیا دارد و در هر دایره دیگر از ان حضرت  
مرویش که فرمودند که چون مؤمن از قالب جسمانی دنیا مفارقت کند در قالبی رود که مانند  
قالب دنیا ای و باشد پس بان قالب در عالم برزخ خبر آن میکند و از طعام بهشت و آب و  
می نوشند از بهشت پس چون در وادی السلام وارد شود اهل ایمان یا ششبال و آیند  
و در ایشانند بهین صورت که در دنیا دیده اند چون بایکدی یک ملاقات کنند آنها که پیشتر  
از دنیا رفته بودند از این تازه رسیده پرسند که فلا فلان در چکار بود و فلان در چکار  
بود پس اگر گفت که او در دنیا بود ایشان امید دارند که شاید او نیز با ملحق شود  
و اگر گفت که فلان که شای پسید پیشتر از دنیا با خرافت امد ایشان گویند هو می یغفر  
جهنم رفت چرا که اگر از صف اهل سعادت بود بایست در عالم برزخ در وادی السلام تردد  
باشد پس معلوم شد که چون در دنیا آمده است بعضی بر هوش رفته است بلکه بدانکه ان  
جای مرده بعد از مرگ تا روز محشر خوراک میباشند و لباس و مجلس و رفقا میباشند پس انما  
اهل سعادت یعنی شیعیان اثنی عشریه در صحرائی نجف در وادی السلام در خدمت جناب  
علی ابن ابی طالب و سایر امیر هدای میباشند و در مجلس ایشان بعضی ایشان مشغولند  
و صبح و شام طعام از بهشت برای ایشان می آورند چنانکه چنانچه فرموده و لهم من بهائم الجنة  
و عشتای یعنی ایشان در عالم برزخ و در وادی السلام خوراک میکنند در هر صبح و شام  
و در باب لباس ایشان فرموده است و لیسوا من بهائم الجنة لباس ایشان در آخرت حریر است



و معلوم است که آن لباس از بهشت برای ایشان می آورند و در باب صحبت و رفقای ایشان  
فرموده است **قَالَ لَكُمْ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْقِدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ**  
**وَحَسْبُ لَكُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ اَيَّامًا دَرًا حَرِثًا** با جناب رسول خدا ص و علی و حسن و حسین و سایر  
صلوات الله علیهم احببین رفیق خواهند بود و ایشان نیکو رفیق خواهند بود و در باب اهل عذاب  
و شقاوت فرموده است که **النَّارُ لِعَذَابِنَا وَلَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ مُّزَوَّجَةٌ** و عشتیا و یوم یقوم الا شهادت یعنی اهل  
شقاوت و اربع و شام در عالم برنج عذاب جهنم میکنند و در روز قیامت نیز بعد از ابدی  
خواهند شد و در باب لباس ایشان فرموده است که **فَلَمَّا كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَاسُهَا بِكُمُ الْمَوْتُ**  
است برای ایشان لباسهای از آتش جهنم و در باب رفقای ایشان فرموده است **لَا يَنْفِرُ الْيَوْمَ**  
**لِلْجَنَّةِ مِنْ يَوْمَئِذٍ طَوْفًا مِّنْ طَوَافٍ** یعنی هرگز از آتش جهنم برای بدکاران در رفقای خود  
خواهند گفت که بنزدیک ما نیایند و از ما دور شوید که عذاب ما از صحبت شما زیاده است مثلاً  
بدانکه چون قیامت دمیده شود از صور صدای برآید که آن زمان یکصد نام مکلفان نام خود را  
بشنوند و بیکبار از جای برخیزند باین معنی که بیک چشم هزار تن بلکه کمتر از بیک چشم  
عالم از همان یکصد از جای برخیزند چنانکه حق تعالی فرموده است **كَمَا خَلَقَكُمْ اَوَّلًا لَّعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ**  
یعنی از بیدان شمار در محشر رزق زنده کردن ما مثل همانست که یک نفر را خلق کنیم یعنی در بیک لحظه چندین  
هزار را خلق کرد می آفرینیم نزد ما دشواری ندارد باین معنی که گمان نکنید که تا خلق را خلق نکنیم  
نمی توان خلق کرد بخوبی که مخلوقات ما تا از شغلی فارغ نشوند نمیتوانند شغل دیگر را مرتکب شوند  
چرا که اگر با وجود مشغول باین شغل شغل دیگر پیش گیرند باید این شغل اول را ترک کنند یا  
با تمام رسانند و بعد از آن بشغل دیگر مشغول شوند و ایشان مخلوقات ضعیفند نه شان من

پروردگار شایم پس من در آفرینش چندین هزار را خلق با وجود اختلاف خلقت هر یک با غیر هم  
و در معرفت کردن ایشان در محشر نیز همین طریقت است که محتاج نیستیم که هر قدر زنده کنیم بلکه بجز  
اراده من همه بیکبار زنده میشوند و من نباید مشغول زنده کردن شوم بلکه اراده من تعلل  
گرفت با امری همان امر همان بخوبی که من خواستم از عدم بوجود می آید و دلیل عقل درین باب نیز  
عرفا فیهیده اند از احادیث و قصصی که کرده اند بسیار است از آنکه شیعه مخفی که گفته اند از آنکه  
تعیین نموده اند و گفته اند که انسان عاجز تر از همه مخلوقات است حق آنکه از پیشه عاجز تر است  
بر او غالب است پس همین انسان عاجز در بیک آن واحد آمده میکند که چشمتان بر بیند و گشت  
بشود و زبانش حرف نزنند و پایش راه نرود و دهانش خوراک نکند و دستش حرکت نکند  
و دهانش بوی بشنود و سایر اعضایش هر یک در همان یک آن واحد بشغل مشغول شوند  
بخرد اراده انسان که روح است تمام این اعضا همان خواهشهای او عمل میکنند و تمام اراده  
او عمل می آید هر یک از اعضا که خواستند مثلاً چشم را خواستند که فلان جایی بیند و زبون  
فلان کلمه را بگوید و دست فلان چیزی را بردارد و پا فلان طرف برود و هر یک بیکبار طریقت اراده  
او افعال که مراد او است بعمل می آورند پس خالق که این مخلوقات را خلق کرده است عاجز است از آنکه  
هر چه خواهد بشود البته قادر است نه عاجز و در باب اینکه امر قیامت و برپاشدن مردم بیکبار  
بیک چشم هزار تن بلکه کمتر حق تعالی فرموده است که **وَمَا اَمْرُنَا بِهٖ اِلَّا كَلِمَةٍ اَوْ نَفْثَةٍ اَوْ نَسْفَةٍ اَوْ نَجْفَةٍ**  
کلمه ای نثار یعنی امر قیامت بقدر بیک چشم زدن بلکه کمتر از بیک چشم و نثار است بدینست که خلق  
بر همه چیز توانا است مثلاً بدانکه هر ذره از ذرات وجود خلق عالم تصرف میکند که پاسبان  
آن ذرات و در دنیا مشربان ذره است پس چون روح انسان از قالب عفارقت گردان



بان دره همراه است پیش هر ذره با ملکی همراه است و اگر آن جسم بصورت ذرات وجود است  
خاکستر شود آن ملکی همراه آن کسرات و در هر جا آن ذره باشد آن ملکی نیز در هر جا  
میباشد و چون صورت قیامت دمیده شود آن ملکی آن ذرات را جمع میکند و آن قالبی است  
و دوباره بهم جمع میشود و بصورت دنیای میشود و روح انزان قالبی شالی باین قالب تعلقی  
میگیرد و از جای برخیزد مانند کسی که در خواب باشد و او را صدا زنند و از جای برخیزد خلاص  
بخش بر پاشند و در صنف خواهند شد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**الْحَيُّ الْقَيُّومُ** یعنی تمام خداوند بخشنا کند هر بان اذ و تعالی الوافعه یعنی چون قیامت برپا شود لیس  
لوقتها کاذبان قیامت که یقین است و شکی در وقوع آن نیست **خافضه** رافعه و در از و در  
بعده از اشخاص با سفل السافلین جهنم فرو خواهند رفت و بعضی با علا علیین بهشت خواهند  
رفت یعنی اهل ثواب و عاصیان و دشمنان **المرقد** با سفل السافلین جهنم خواهند رفت  
و اهل سعادت و طوبی **عالم محمد** با علی علیین بهشت خواهند رفت و از جلال اراض رجا  
و تقی که زمین از خوف محشر لرزد و بیست الجبال بسای کوهها از هم پاشیده شوند و کائنات  
صفا بشود و کوهها از شمس محشر مانند غبار میشوید و کثرت از اوجا نلشت و شمس  
مکلفان در صنف خواهند شد و در از و در از اوجا با لیثه ما اصحاب لیثه پس یک جماعت از  
در صنف در دست راست خواهند بود و چه اصحاب دست راستی که تفریق ایشان از حد بیان  
چپ و دست راست و اصحاب لیثه ما اصحاب لیثه و یک صنف اصحاب دست چپ خواهند بود چه اصحاب  
دست چپ که در مقابل ایشان از حد بیان چپ و دست و الساقون الساقون و یک صنف پیش  
کن یستند کاند که پیش گرفته اند بر تمام خلق در دنیا و در باب عمل یک و در ناجوی پروردگار

عالم و در آخرت نیز پیشی خواهند گرفت و پیش از هر کس از مردان خواهند گذشت و بر پشت  
خوابند و رفتن و لکن المیزان و این جماعت نزد یکان درگاه حوتم میباشد و جنات  
النعم که جای ایشان بعد از حساب قیامت در بهشتهای برینست است ثلثه من لا یزول و ثلثه  
از پیشینان میباشد که پیش از هر سوارند کذشته اند و قلیل من الاخرین و اندک جماعت  
از طایفه دیگر میباشد که بعد از زمان عیث میباشد علی سر بر من و من و این جماعت نیز  
نزد و در بهشت خواهند نشست متکینین علیها متقابلین و در حالیکه نیکه خواهند نزد  
نزد و در بروی هم میطوق علیهم ولدان مملودن و در و در ایشان خواهند گشت طفلان  
بهشتی که همیشه خواهند بود و کولاب و ابارین و کونهای اب بهشت و در آنها و بریقه های بهشت  
و کاس من معین و کاسهای اب خالص بهشت لا یصدعون عنها ولا ینفون و در در سر کنند  
از ان اب و نیز هر ش شوند و در عین و عین و الم و کد و درت کشند و ناکه نمایانند و از میوه ها  
بهشت آنچه خواهند موجودات و هم در نمایانند و در کشت من و در خواهند گشت از برای ایشان  
موجود میشود چنانکه حدیث وارد شده است که چون مؤمن از تخت نراند و در بهشت تکیه کرده  
باشد که ناکاه مرغان بهشت را بیند که هوای بهشت پرواز میکنند پس هر مرغی که خواهد گشت  
که گشت از آنجور در در ساعتان مرغ بفرمان خدای تم بریان شود و در نزد او حاضر شود  
تا او بخورد و اگر خواهد که انان کشت یا میوه های بهشت یا هر طعامی که خواهد در دهان او  
خواهد آمد و آنکه دست دراز نکند و بر دارد و بخورد و انان که خودش در دهان او خواهد  
آمد و آنکه تصدیق کنند ان مؤمن متقی و خور عین کما مثالا للؤلؤ المکون و زمان سید را  
کشد و چشم که مانند در و در اند که در صدف چنان باشد یعنی جیه کشوده چشم خوان زمان



باشند و خواه مردان از این جهش است که در پشت هر مردی که از خوریان دارد بعضی از  
زنان میباشند و بعضی از زنان هشت یعنی اگر زنان دنیا را نیز خواش کنند سفیدری  
و کتاده چشم خواهند شد در نزد ایشان خواهد آمد پس حمد العین هم از صنف مردان  
میباشند و هم از صنف زنان و هر کس گوید که حمد اسم جنس جمعی است یا مفرد یا منفست است  
اشباه کرده است و البته باید بداند که حور عین هر دو جمع افعول و فعلا میباشد مانند حمد  
و بعضی که جمع افعول و فعلا میباشد و در قرآن مجید حق تعالی فرموده است که حمد مفعول بر آن  
الحینام یعنی زنان سفید روی که نظر بنا محرم نگرداند در خیمهای هشت نشاند و نظر  
قدوم شوهران خود میباشند خلاصه اینکه حق تعالی فرموده است و حور عین کا مثال اللؤلؤ  
المکون یعنی خدای تم بایشان عطا کند در هشت زنان سفید روی که شوه چشم یعنی بسیار  
در حبه که گویا مرواریدند که در صدف پنهان بوده اند و الخال از صدف بیرون آمده اند و از  
با کافرا یعملون و اینها مرد عملهای اهل ایمان و تقوی است که مقرب درگاه خداوند تعالی  
و فی الغا و لا یتأثر به در هشت سخن بشنوند و سخن که گناه داشته باشند لا یقلا سلاما  
مگر همین سلامی و السلام و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و ان صنف که اصحاب دست راستند  
چه طایفه میباشند که تقریفا ایشان از حد بی و شصت فی سدر مخضوب در سایه درختان  
سدر هشت میباشند و طلع منقود و درختان با دام هشت کنایه درختان هشت بسیار  
پسیده نزدیک هم که گویا هم نافته و بانته شده اند و ظل محمد و در سایه بسیار و طولانی  
که هر کس از نزد آن سایه بیرون نرود یعنی سایه طوبی و مایه مسکوب و آب بریزند که آن  
اطراف هشت میریزد و فاکه که بر وی میوه بسیار و لا مقطوعه و لا ممنوعه هرگز آن میوهها

تمام نمیشود و هرگز کسی اهل هشت را از خوردن آن میوهها منع نمیکند و در قرآن سر فو قه و زنا  
بسیار حمله و بلند بالا انا انشاهن انتا بدست که ما آن زنان را از لطف خود افریدیم و ما  
فعلنا هن ای کارها و همیشان ناز بینان و خنر بکر میباشند و هرگز بکار و ایشان تمام نمیشود  
و وجود یک شوه را ایشان با ایشان مغایرت کنند و با آنرا با آن زنان ساده لوح سینه  
ضاق همسال یعنی همه نوجوان و نازنین و خوشتران نام میباشند و اصحاب الیمین و اینها صریح  
اصحاب دست راست میباشند ثلثه من الاقارین و ثلثه من الاخرین که هم از پیشروان خواهند  
و کوهی از ایندکان و اصحاب الشمال و اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ که مذمت  
حال ایشان ممکن نیست بی محوم و جیم و در باد های گرم جهنم و وادی برهوت اعضا ایشان  
بریان و کباب خواهد شد و در میان اب جهنم غوطه خواهند زد و ظل من محوم و در میان شام  
د و در جهنم جلی خواهند گرفت و لا کرم نه یاد خنکی برایشان خواهد و مزید و نه  
نظر خدا مثل حال ایشان خواهد شد از هم کافرا قبل ذالک متفرقین اینها پیش از این در میان  
ناز و نعمت مشغول بودند و کافرا یمنون علی الحنت العظیم و اصرار بر معصیت بکیره میکردند  
و کافرا یقولون الا منشا و کثرا با و عظاما استا لم یجوتون و در دنیا میکشند که ای ما بعد از  
اینکه بمیریم و استخوان شویم ای ما را بخش زند خواهند کرد و ابا و انا الا اولون ای ابا پدران ما  
زنده خواهند کرد و الاقارین و الاخرین مجموعون الی میقات یوم معلوم بکارهای محله  
بدستیکه گذشتگان دنیا و آیندگان در دنیا همگی خواهند شد و در روز قیامت ثم انکم انما  
الساون الکنن بود لا کون من شجر من قوم یس شما ای کزاهان تکذیب که نکند کاینده را  
خواهید خود را نزد رخسار قوم جهنم و التوب منها المبلوغ بعد از آنکه شکمهای خود را از قوم





جهنم پر کرد بد فشار بون علیه من الحیم پس خواهید نوشید ان آب جوشید جهنم از شدت  
 تشنگی مانند نوشیدن شراب تشنه که از بیابان بر سر آب میروند یعنی از شدت تشنگی جهنم  
 بسوی چشمه جهنم میروند و از آب جوشانید می نوشید مثل شراب که از بیابان به آب بسوی  
 چشمه آید بشناید خدا از لهم يوم الدين و این یا انداز ایشانست در روز قیامت محفل غلغله  
 فلولا تصدقون پس چرا تصدق نمیکنید انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون  
 زنان خود میزنند و انتم مخلوقه ام نحن الخالقون یا شما میفریبید این نطفه را و شکل انسان  
 میکنید یا ما ان نطفه را انسان میکنیم نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسوقین و ما فراداد  
 کردیم در میان شما هر کس را و هیچ کس نمیتواند دست بیشتر دست تقدیر ما بدارد علی ان بند  
 امثالکم و تشکر فیما لا تعلمون و برای که اگر خواهیم بدل کنیم مانند شما و شما را خلق کنیم که شما نمیدانید  
 و لقد علمتم النشأه الاولی فلولا انکم کفرت و هرگز شما نمیدانید نشأه اولی را که عالم روح بوده است  
 که از شما عهد و پیمان گرفتیم پس چرا بیاد نمی آورید انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون  
 زمین میکارند و انتم نذر مونس انم نحن الزارعون یا شما ان غمر ذراعت میکنید و محصول انرا می  
 پرورید یا ما محصول انرا می پروریدیم لو نشاء لجعلنا حطاما صراطا محضوهم ان محصول انرا هم  
 پاشیده و نابود میکنیم فظلمت فظلمت فظلمت انما المزمعون پس از وقت محصول انرا نابود میکنیم شما غدا که  
 خواهید شد و خواهید گفت که نقصان بار سید و برنج پیوده کشیدیم بل نحن مرمون و من صدد  
 گفت که بعد از آن نقصان نا امیدانه محصول خود شدیم در آن وقت علاج نخواهید داشت انما نمنون  
 انما الذي شر بون ای می بینید یا که میجوید انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون انما نمنون  
 شما ان ابر از چشمه مزمین که در پای هر شاست نازل میکنید یا ما ان ابر از چشمه مزمین نازل



